



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درسنامه فقه الحدیث (کتاب فضل العلم، کتاب الحجّه، کتاب العشره)

نویسنده:

محمد امینی

ناشر چاپی:

جامعه المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	درسنامه فقه الحدیث (کتاب فضل العلم، کتاب الحجّه، کتاب العشره)
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	سخن ناشر
۲۱	مقدمه پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله
۲۵	فهرست
۳۵	مقدمه
۳۹	۱- مبانی و کلیات فقه الحدیث (۱)
۳۹	مفهوم فقه الحدیث
۴۰	ضرورت فقه الحدیث
۴۱	مبانی فقه الحدیث
۴۱	اشاره
۴۱	۱- توجه به نقش علم صرف و نحو
۴۴	۲- توجه به قرینه ها
۴۴	پرسش ها
۴۵	جهت مطالعه
۴۵	پیشینه فقه الحدیث
۴۹	۲- مبانی فقه الحدیث (۲)
۴۹	لغت شناسی
۴۹	اشاره
۴۹	۱- آشنایی با منابع علم لغت
۵۱	۲- توجه به اصل و ریشه لغت
۵۲	۳- توجه به حقیقت معنای لغت

۵۴	۴- توجه به مفاهیم لغات در عصر صدور
۵۵	۵- توجه به اصطلاحات خاص روایت
۵۶	توجه به اسباب صدور حدیث
۵۸	توجه به سیاق در روایات
۵۹	توجه به احادیث معارض
۵۹	اشاره
۶۱	پرسش ها
۶۲	جهت مطالعه
۶۲	محمد بن یعقوب کلینی
۶۴	کلینی در نگاه عالمان
۶۵	مشایخ و شاگردان کلینی
۶۷	۳- کتاب کافی
۶۷	اشاره
۶۸	شیوه های گزارش اسناد در کافی
۷۲	دیدگاه ها در صحت روایات کافی
۷۳	تفاوت اصطلاح صحیح قدما با صحیح متأخران
۷۶	پرسش ها
۷۷	۴- وجوب دانش
۷۷	اشاره
۷۷	حدیث اول
۷۷	اشاره
۷۸	علت وجوب علم بر مسلمان
۷۹	اهمیت علم
۷۹	حدیث دوم
۷۹	اشاره
۸۰	ارزش پرسش

۸۰	آداب سؤال
۸۱	وظیفه مسئول
۸۲	حدیث سوم
۸۲	اشاره
۸۳	نکته ها
۸۶	نکته ها
۸۷	پرسش ها
۸۸	فعالیت کلاسی
۸۸	حدیث چهارم
۸۸	اشاره
۸۹	بصیرت دینی
۹۰	نکته ها
۹۱	حدیث پنجم
۹۱	اشاره
۹۱	نکته ها
۹۲	حدیث ششم
۹۲	اشاره
۹۳	نکته ها
۹۳	حدیث هفتم
۹۳	اشاره
۹۴	حدیث معارض
۹۷	۵-ارزش دانش(۱)
۹۷	حدیث اول
۱۰۰	حدیث دوم
۱۰۰	اشاره
۱۰۲	علم، بهره فراوان

۱۰۳	خزانه داران علوم الهی
۱۰۳	مراد از «اهل بیت»
۱۰۵	نقش اهل بیت علیهم السلام
۱۰۶	دلالت های حدیث
۱۰۷	پرسش ها
۱۰۷	فعالیت کلاسی
۱۰۹	۶-ارزش دانش (۲)
۱۰۹	حدیث سوم
۱۱۱	حدیث چهارم
۱۱۴	حدیث پنجم
۱۱۶	حدیث ششم
۱۱۷	حدیث هفتم
۱۱۷	اشاره
۱۱۷	نکته ها
۱۱۸	حدیث هشتم
۱۱۸	اشاره
۱۱۹	نکته ها
۱۲۱	پرسش ها
۱۲۲	فعالیت کلاسی
۱۲۳	۷-اقسام مردم
۱۲۳	حدیث اول
۱۲۳	اشاره
۱۲۵	نکته ها
۱۲۶	حدیث دوم
۱۲۷	حدیث سوم
۱۲۸	حدیث چهارم

- ۱۳۰ پرسش ها
- ۱۳۰ فعالیت کلاسی
- ۱۳۱ ۸- پاداش عالم و متعلم
- ۱۳۱ حدیث اول
- ۱۳۱ اشاره
- ۱۳۲ پاداش دانشجویان
- ۱۳۳ فرق عالم و عابد
- ۱۳۴ نکته ها
- ۱۳۴ علما وارثان انبیا
- ۱۳۴ حدیث دوم
- ۱۳۴ اشاره
- ۱۳۵ نکته ها
- ۱۳۷ حدیث سوم
- ۱۳۸ حدیث چهارم
- ۱۳۸ اشاره
- ۱۳۹ پاداش معلم هدایت گر
- ۱۴۰ گناه معلم ضلالت
- ۱۴۳ پرسش ها
- ۱۴۴ فعالیت کلاسی
- ۱۴۵ حدیث پنجم
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۵ فضیلت طلب علم
- ۱۴۵ اشاره
- ۱۴۶ نکته ها
- ۱۴۶ مبعوض ترین بندگان
- ۱۴۶ اشاره

- نکته ها - ۱۴۷
- محبوب ترین بندگان - ۱۴۷
- اشاره - ۱۴۷
- نکته ها - ۱۴۸
- حدیث ششم - ۱۴۸
- اشاره - ۱۴۸
- پاداش تعلیم و تعلّم - ۱۴۹
- ۹-ویژگی های علما - ۱۵۱
- حدیث اول - ۱۵۱
- اشاره - ۱۵۱
- ویژگی های اهل علم - ۱۵۲
- حدیث دوم - ۱۵۳
- اشاره - ۱۵۳
- علمای واقعی - ۱۵۴
- نکته ها - ۱۵۴
- حدیث سوم - ۱۵۵
- اشاره - ۱۵۵
- فقیه واقعی - ۱۵۶
- نکته ها - ۱۵۶
- ویژگی های فقیه واقعی - ۱۵۶
- اشاره - ۱۵۶
- ۱-ناامید نکردن مردم - ۱۵۷
- ۲-امان ندادن مردم از عذاب خدا - ۱۵۷
- ۳-اجازه معصیت ندادن - ۱۵۸
- ۴-رها نکردن قرآن - ۱۵۸
- نکته ها - ۱۵۹

۱۵۹	علم همراه با تفهّم
۱۶۰	قرائت همراه با تدبّر
۱۶۱	عبادت همراه با تفکّر
۱۶۳	عبادت همراه با ورع
۱۶۴	پرسش ها
۱۶۵	فعالیت کلاسی
۱۶۵	حدیث چهارم
۱۶۷	حدیث پنجم
۱۶۹	۱۰-نیاز به رهبر (۱)
۱۶۹	حدیث اول
۱۶۹	اشاره
۱۷۰	صفات خدا
۱۷۱	ضرورت حجت خدا
۱۷۴	خالی نبودن زمین از حجت
۱۷۵	نشانه حجت خدا
۱۷۶	پرسش ها
۱۷۶	فعالیت کلاسی
۱۷۹	۱۱-نیاز به رهبر (۲)
۱۷۹	حدیث دوم
۱۸۶	پرسش ها
۱۸۶	فعالیت کلاسی
۱۸۷	۱۲-نیاز به رهبر (۳)
۱۸۷	حدیث سوم
۱۹۴	پرسش ها
۱۹۴	فعالیت کلاسی
۱۹۵	۱۳-آداب معاشرت

۱۹۵	حدیث اول
۱۹۵	اشاره
۱۹۹	فلسفه آداب
۲۰۰	حدیث دوم
۲۰۰	اشاره
۲۰۱	نکته
۲۰۲	حدیث سوم
۲۰۶	حدیث چهارم
۲۰۶	اشاره
۲۰۹	پرسش ها
۲۰۹	فعالیت کلاسی
۲۱۰	حدیث پنجم
۲۱۰	اشاره
۲۱۸	نکته
۲۲۰	۱۴-خوش سلوکی با مردم
۲۲۰	حدیث اول
۲۲۱	حدیث دوم
۲۲۳	حدیث سوم
۲۲۵	حدیث چهارم
۲۳۰	حدیث پنجم
۲۳۲	پرسش ها
۲۳۲	فعالیت کلاسی
۲۳۴	۱۵-کسانی که معاشرت با آن ها نیکوست
۲۳۴	حدیث اول
۲۳۶	حدیث دوم
۲۳۷	حدیث سوم

۲۴۰	حدیث چهارم
۲۴۲	حدیث پنجم
۲۴۳	حدیث ششم
۲۴۳	اشاره
۲۴۴	شرایط دوستی
۲۴۶	پرسش ها
۲۴۷	فعالیت کلاسی
۲۴۸	۱۶- کسانی که معاشرت با آن ها نیکو نیست
۲۴۸	حدیث اول
۲۵۴	حدیث دوم
۲۵۵	حدیث سوم
۲۵۵	حدیث چهارم
۲۵۷	حدیث پنجم
۲۵۸	حدیث ششم
۲۶۰	پرسش ها
۲۶۱	فعالیت کلاسی
۲۶۲	فهرست منابع
۲۶۹	درباره مرکز

درسنامه فقه الحدیث (کتاب فضل العلم، کتاب الحجّه، کتاب العشره)

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی، محمد، ۱۳۵۰ -

عنوان قراردادی: الکافی. اصول. فارسی - عربی. برگزیده. شرح

عنوان و نام پدیدآور: درسنامه فقه الحدیث (کتاب فضل العلم، کتاب الحجّه، کتاب العشره) [کتاب] / محمد امینی.

مشخصات نشر: قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۴۳۵ق. = ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص.

فروست: پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله؛ ۷۹۲.

شابک: ۱۱۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۸۷۲-۷؛ ۱۱۰۰۰۰ ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۹۳ (فپا).

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۴۳] - ۲۴۸؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: کلینی، محمد بن یعقوب - ۳۲۹ق. الکافی. اصول -- نقد و تفسیر

موضوع: حدیث -- علم الدراییه

موضوع: احادیث شیعه -- نقد و تفسیر

شناسه افزوده: کلینی، محمد بن یعقوب - ۳۲۹ق. . الکافی. اصول. برگزیده. شرح

رده بندی کنگره: BP۱۰۹/الف۴۵۸۳ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۶

شماره کتابشناسی ملی: ۳۵۴۱۰۸۴

درسنامه فقه الحديث (كتاب فضل العلم، كتاب الحججه، كتاب العشره)

محمد امينى

ص: ٣

تحولات اجتماعی و مقتضیات نوپدید دانش‌ها و پدیدآمدن دانش‌های نو، نیازهایی را به وجود آورده که پاسخ‌گویی به آن، ایجاد رشته‌های تحصیلی جدید و تربیت چهره‌های متخصص را ضروری می‌نماید. از این رو کتاب‌های آموزشی نیز باید با توجه به این دگرگونی‌ها تألیف شود.

جهانی‌شدن و گسترش سلطه فرهنگی غرب در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی اقتضا دارد که دانش پژوهان و علاقه‌مندان به این مباحث، با اندیشه‌های بلند و ارزش‌های متعالی آشنا شوند و این مهم با ایجاد رشته‌های تخصصی، تولید متون جدید و غنی، گسترش دامنه آموزش و تربیت سازمان‌یافته دانشجویان به سرانجام خواهد رسید. این فرایند گاه در پرداختن به مباحث بنیادین و تدوین متون تخصصی تعریف می‌شود و گاه در نگارش بحث‌های علمی، اما نه چندان پیچیده و تخصصی به ظهور می‌رسد.

از طرفی بالندگی مراکز آموزشی در گرو نظام آموزشی منسجم، قانونمند و پویاست. بازنگری در متن‌ها و شیوه‌های آموزشی و به روز کردن آنها نیز این انسجام و پویایی و در نتیجه نشاط علمی مراکز آموزشی را در پی دارد.

در این بستر، حوزه های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند.

«جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه» به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت بزرگ تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد، تألیف متون درسی مناسب را سرلوحه تلاش خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این فرایند است.

«مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله» با قدردانی و سپاس از فاضل ارجمند جناب آقای محمد امینی مؤلف کتاب درس نامه فقه الحدیث و تمام عزیزانی که در تولید این اثر همیاری و همفکری داشته اند، آن را به جویندگان فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی تقدیم می کند.

مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی صلی الله علیه و آله

مقدمه پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

حقیقت مداری اصیل‌ترین و زیباترین راز هستی و حقیقت طلبی ماندگارترین و برترین گرایش آدمی است.

داستان پر رمز و راز حقیقت‌جویی بشر، سرشار از هنرنمایی مؤمنان، مجاهدان و عالمانی است که با تمسک و پای بندگی به حقیقت بی‌منتها، در مصاف بین حق و باطل، سربلندی و شرافت ذاتی حق را نمایان ساخته‌اند و در این میان، چه درخشندگی چشم‌نوازی در اسلام عزیز است که علم را به ذات خود، شرافتمند و فخیم دانسته و از باب تا محراب، کائنات را سراسر علم و عالم و معلوم می‌نمایاند و در مکتب آن، جز اولوالعلم و راسخان در مسیر طلب دانش، کسی را توان دست‌یابی به گنجینه‌های حکمت نیست.

علم برخاسته از وجدان پاک و عقل سلیم، در پرتو انوار آسمانی وحی، هم به فرد کمال‌انسانی، عظمت روحی و رشد معنوی می‌بخشد و فکر، اندیشه و خیال او را به پرواز درمی‌آورد، و هم جامعه را سمت و سوی سعادت‌مندان به‌بخشیده و آن را به جامعه‌ای متمدن و پیشرو متحول می‌کند. بی‌توجهی یا کوتاه‌فکری است اگر فرد و جامعه‌ای به دنبال عزت، استقلال، هویت، امنیت، سعادت و سربلندی

مادی و معنوی باشد، اما آن را در صراطی غیر از حقیقت طلبی، علم اندوزی و حکمت مداری الهی طلب نمایند.

انقلاب سراسر نور اسلامی ایران که داعیه جهانی سازی کلمه الله و برپایی تمدن جهانی اسلام را داشته و فروپاشی و افول تمدن های پوشالی غرب و شرق را به نظاره نشسته است، با اندیشه فقهاتی در اداره حکومت و نظریه مترقی «ولایت فقیه»، طرازی از مسئولیت ها و مأموریت های حوزه های علمیه و روحانیت را عرضه نمود که امید و نشاط را نه تنها در شیعیان و مسلمانان، بلکه در دل تمامی آزادی خواهان و حق طلبان سراسر جهان زنده ساخت.

در این راستا، رهبر فرزانه انقلاب (مدظله) با عزمی مصمم و با تمامی توان، همچون پیر و مراد خود خمینی کبیر رحمه الله، در صحنه حاضر شده و با تأکید بر اهمیت و فوریت این حرکت فراگیر و بی وقفه، همه توانمندی ها و اراده ها را جهت تحقق جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم و تحول در علوم انسانی و نیز یافتن راه های میان بر و دانش افزا راهبری و رصد می کنند.

جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، نمادی درخشان از این رسالت جهانی و همت بین المللی انقلاب اسلامی است که بار مسئولیت تربیت مجتهدان، عالمان، محققان، متخصصان، مدرسان، مبلغان، مترجمان، مربیان و مدیران پارسا، متعهد و زمان شناس را بر دوش داشته و با تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی و قرآنی و گسترش مبانی و معارف اسلامی، به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و معارف بلند و تابناک مکتب اهل بیت علیهم السلام جامه تحقق می پوشاند.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله نیز که مهم ترین و گسترده ترین مجموعه پژوهشی المصطفی صلی الله علیه و آله است، بومی سازی و بازتولید اندیشه دینی معاصر، متناسب

با نیازها و اقتضائات عرصه بین الملل، تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی، گشودن افق های جدید فکری و معرفتی در دنیای معاصر، پاسخ گویی به مسائل و شبهات فکری و معرفتی مخاطبان و تأمین و تدوین متون و منابع درسی و کمک درسی، به ویژه با رویکرد اسلامی سازی علوم و پشتیبانی علمی از فعالیت های سازمانی المصطفی صلی الله علیه و آله را از جمله مأموریت ها و تکالیف خود می داند.

اثر علمی پیش رو نیز به همت مؤلف محترم جناب آقای محمد امینی برای دوره کارشناسی رشته علوم قرآن و حدیث، در چارچوب اهداف و برنامه های پژوهشگاه و مبتنی بر نیازسنجی های صورت گرفته، تهیه و تدوین شده است.

در پایان لازم است ضمن ارج نهادن به تلاش های خالصانه مؤلف محترم، از کلیه دست اندرکاران محترم آماده سازی و انتشار این اثر ارزشمند، به ویژه همکاران محترم مرکز بین المللی نشر و ترجمه المصطفی صلی الله علیه و آله و همه عزیزانی که به نحوی در تدوین و انتشار آن نقش داشته اند، قدردانی و تشکر نمایم و از خداوند متعال برای ایشان و همه خادمان عرصه تبلیغ و نشر مفاهیم و معارف دینی، آرزوی بهروزی، موفقیت و سعادت نمایم.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی صلی الله علیه و آله

۱. مبانی و کلیات فقه الحدیث (۱) ۲۱

مفهوم فقه الحدیث ۲۱

ضرورت فقه الحدیث ۲۲

مبانی فقه الحدیث ۲۳

۱. توجه به نقش علم صرف و نحو ۲۳

۲. توجه به قرینه ها ۲۶

پیشینه فقه الحدیث ۲۷

۲. مبانی فقه الحدیث (۲) ۳۱

لغت شناسی ۳۱

۱. آشنایی با منابع علم لغت ۳۱

۲. توجه به اصل و ریشه لغت ۳۳

۳. توجه به حقیقت معنای لغت ۳۴

۴. توجه به مفاهیم لغات در عصر صدور ۳۶

۵. توجه به اصطلاحات خاص روایت ۳۷

توجه به اسباب صدور حدیث ۳۸

توجه به سیاق در روایات ۴۰

توجه به احادیث معارض ۴۱

محمد بن یعقوب کلینی ۴۴

کلینی در نگاه عالمان ۴۶

مشایخ و شاگردان کلینی ۴۷

۳. کتاب کافی ۴۹

شیوه های گزارش اسناد در کافی ۵۰

دیدگاه ها در صحت روایات کافی ۵۴

تفاوت اصطلاح صحیح قدما با صحیح متأخران ۵۵

۴. وجوب دانش ۵۹

حدیث اول ۵۹

علت وجوب علم بر مسلمان ۶۰

اهمیت علم ۶۱

حدیث دوم ۶۱

ارزش پرسش ۶۲

آداب سؤال ۶۲

وظیفه مسئول ۶۳

حدیث سوم ۶۴

حدیث چهارم ۷۰

بصیرت دینی ۷۱

حدیث پنجم ۷۳

حدیث ششم ۷۴

حدیث هفتم ۷۵

حدیث معارض ۷۶

۵. ارزش دانش (۱) ۷۹

حدیث اول ۷۹

حدیث دوم ۸۲

علم، بهره فراوان ۸۴

ص: ۱۲

خزانه داران علوم الهی ۸۵

مراد از «اهل بیت» ۸۵

نقش اهل بیت علیهم السلام ۸۷

دلالت های حدیث ۸۸

۶. ارزش دانش (۲) ۹۱

حدیث سوم ۹۱

حدیث چهارم ۹۳

حدیث پنجم ۹۶

حدیث ششم ۹۸

حدیث هفتم ۹۹

حدیث هشتم ۱۰۰

۷. اقسام مردم ۱۰۵

حدیث اول ۱۰۵

حدیث دوم ۱۰۸

حدیث سوم ۱۰۹

حدیث چهارم ۱۱۰

۸. پاداش عالم و متعلم ۱۱۳

حدیث اول ۱۱۳

پاداش دانشجویان ۱۱۴

فرق عالم و عابد ۱۱۵

علماء وارثان انبیا ۱۱۶

حدیث دوم ۱۱۶

حدیث سوم ۱۱۹

حدیث چهارم ۱۲۰

پاداش معلم هدایت گر ۱۲۱

گناه معلم ضلالت ۱۲۲

حدیث پنجم ۱۲۷

ص: ۱۳

فضیلت طلب علم ۱۲۷

مبغوض ترین بندگان ۱۲۸

محبوب ترین بندگان ۱۲۹

حدیث ششم ۱۳۰

پاداش تعلیم و تعلّم ۱۳۱

۹. ویژگی های علما ۱۳۳

حدیث اول ۱۳۳

ویژگی های اهل علم ۱۳۴

حدیث دوم ۱۳۵

علمای واقعی ۱۳۶

حدیث سوم ۱۳۷

فقیه واقعی ۱۳۸

ویژگی های فقیه واقعی ۱۳۸

علم همراه با تفهّم ۱۴۱

قرائت همراه با تدبیر ۱۴۲

عبادت همراه با تفکر ۱۴۳

عبادت همراه با ورع ۱۴۵

حدیث چهارم ۱۴۷

حدیث پنجم ۱۴۹

۱۰. نیاز به رهبر(۱) ۱۵۱

حدیث اول ۱۵۱

صفات خدا ۱۵۲

ضرورت حجت خدا ۱۵۳

خالی نبودن زمین از حجت ۱۵۶

نشانه حجت خدا ۱۵۷

۱۱. نیاز به رهبر (۲) ۱۶۱

حدیث دوم ۱۶۱

ص: ۱۴

۱۲. نیاز به رهبر (۳) ۱۶۹

حدیث سوم ۱۶۹

۱۳. آداب معاشرت ۱۷۷

حدیث اول ۱۷۷

فلسفه آداب ۱۸۰

حدیث دوم ۱۸۱

حدیث سوم ۱۸۳

حدیث چهارم ۱۸۷

حدیث پنجم ۱۹۱

۱۴. خوش سلوکی با مردم ۲۰۱

حدیث اول ۲۰۱

حدیث دوم ۲۰۲

حدیث سوم ۲۰۴

حدیث چهارم ۲۰۶

حدیث پنجم ۲۱۱

۱۵. کسانی که معاشرت با آن ها نیکوست ۲۱۵

حدیث اول ۲۱۵

حدیث دوم ۲۱۷

حدیث سوم ۲۱۸

حدیث چهارم ۲۲۱

حدیث پنجم ۲۲۳

حدیث ششم ۲۲۴

شرایط دوستی ۲۲۵

۱۶. کسانی که معاشرت با آن‌ها نیکو نیست ۲۲۹

حدیث اول ۲۲۹

حدیث دوم ۲۳۵

حدیث سوم ۲۳۶

ص: ۱۵

حدیث چہارم ۲۳۶

حدیث پنجم ۲۳۸

حدیث ششم ۲۳۹

فہرست منابع ۲۴۳

ص: ۱۶

قرآن و حدیث، دو میراث جاودان پیامبر گرامی اسلامند که خداوند متعال آن دو را برای تعالی و سعادت انسان ها به ایشان ارزانی داشته است. «قرآن»، نوری است که از وحی الهی سرچشمه گرفته و «حدیث»، مبین و مفسّر آن نور است که قلب های زنگ زده را به نور معرفت صیقل می دهد و دل های مرده را زنده می کند و تشنگان معرفت را از چشمه زلال وحی سیراب می سازد.

از بدو «نزول» قرآن، تفسیر و تبیین آن نیز مورد عنایت و توجه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت و شاگردان مکتب ایشان بوده و صدها اثر تفسیری بر این معجزه ماندگار نوشته شده است.

شرح و توضیح و تبیین احادیث و روایات نیز همچون تفسیر قرآن سابقه ای دیرینه، از زمان صدور روایات دارد. در مواردی خود اهل بیت علیهم السلام و در مواردی شاگردان ایشان به این امر مهم اهتمام ورزیده اند و در طی سال های متمادی ده ها شرح و تفسیر بر این میراث گران بهای اهل بیت علیهم السلام در قالب شرح جوامع حدیثی و شرح احادیث خاص نوشته شده، و هیچ محفل و مجلس معرفتی نیست که در

آن سخنی از حدیث و شرح حدیث نباشد. بر همین اساس امروزه حدیث در قالب رشته‌ها و درس‌ها و سرفصل‌های مختلف در سطوح متعدد و در مراکز و جوامع گوناگون علمی دنیا تدریس می‌شود.

نوشته حاضر بر اساس سرفصل‌های درس «فقه الحدیث» دوره کارشناسی رشته‌های علوم قرآن و حدیث «جامعه المصطفی العالمیه» تنظیم شده است که احادیثی منتخب از «کتاب فضل العلم»، «کتاب الحجّه» و «کتاب العشره» را از اصول کافی (اولین کتاب از کتب اربعه شیعه) شرح و توضیح می‌دهد.

از آن جا که هدف از تدوین کتاب حاضر، تدوین متنی ساده، علمی و فهمیدنی برای طلاب و دانشجویان محترم بوده است، از اساتید محترم تقاضا می‌شود موارد ذیل در نظر گرفته شود:

۱. مطالب دروس بر اساس سرفصل مصوب و شرح احادیثی است که سال‌ها بدون هیچ شرح و توضیحی توسط اساتید محترم تدریس می‌شده است.

۲. هر درس این کتاب برای دو واحد ساعت در نظر گرفته شده است؛ بنابراین اگر درس «فقه الحدیث» در دو ساعت جداگانه برگزار شود، باید هر درس، در دو ساعت تدریس شود.

۳. علاوه بر شانزده درس، به تناسب موضوع، احادیثی شرح داده شده و صرفاً جهت مطالعه تعیین گردیده است که اساتید محترم می‌توانند از این قسمت‌ها برای کنفرانس در کلاس استفاده کنند.

۴. مطالب دروس غالباً شرح احادیث است، و در شرح هر حدیث، معنای واژگان و شرح کوتاه از حدیث مورد توجه قرار گرفته و سعی شده است تا محتوای حدیث با عنایت به آیات قرآن کریم و سایر احادیث بیشتر تبیین شود.

۵. از آن جا که در دروس اول، قواعد فهم حدیث بیان شده، در درس‌های بعد

در حد ممکن درس ها به صورت قاعده محور گفته شوند؛ یعنی ابتدا به قاعده مذکور اشاره شود و در ادامه، نتیجه قاعده در برداشت از متن حدیث بیان شود.

۶. از ارائه بحث های سندی و رجالی خودداری شده تا موجب ملالت و خستگی طلاب نگردد، ولی در صورت تمایل، اساتید محترم می توانند برخی از افراد کثیرالروایه و معروف را به طلاب معرفی نمایند.

۷. حتی المقدور روایت در ابتدای درس توسط دانش پژوهان قرائت شود و قبل از توضیح درس توسط استاد، فهم دانش پژوهان از متن روایت خواسته شود و پس از جمع آوری نکات جوشیده شده از ذهن دانش پژوهان، با سامان بخشی به همان ها قاعده مربوط و توضیحات کتاب تبیین شود.

۸. در شرح مفردات و واژگان، از کتب معتبر لغوی استفاده شده است.

۹. در توضیح محتوای احادیث، از کتاب های «شرح اصول کافی» تألیف ملا صدرا، «شرح اصول کافی» تألیف ملا صالح مازندرانی، «مرآة العقول» تألیف علامه مجلسی و سایر شرح های اصول کافی استفاده شده است.

۱۰. در پایان هر درس، پرسش هایی تهیه شده که پاسخ به آن ها توسط دانش پژوهان، تأکیدی بر آموزش محتوای درس است و علاوه بر آن، احادیثی متناسب با هر درس به عنوان فعالیت کلاسی در نظر گرفته شده که خود نوعی تمرین «فقه الحدیث» شمرده می شود.

بر خود وظیفه می دانم از همه دوستان و اساتید محترم که در پیشنهاد و راهنمایی این موضوع، این جانب را قرین منت خود قرار دادند، مخصوصاً حضرات حجج اسلام دکتر رضایی اصفهانی (مدیر مدرسه عالی قرآن و حدیث)، دکتر بهرامی (مدیر گروه علوم حدیث) و سایر اعضای محترم گروه حدیث مدرسه عالی قرآن و حدیث اساتید محترم: مهدی رستم نژاد، سید حیدر طباطبایی،

رحيم سالمى و جواد عباسى صميمانه سپاس و قدردانى خود را ابراز دارم.

در پايان از اساتيد و دانش پژوهان محترم انتظار دارم كه آراء و نظرات و انتقاد و پيشنهاد خود را در مورد اين كتاب و با ابراز لطف و محبت خود اين جانب را قرين منت خود قرار دهند.

دهم رجب ۱۴۳۲

ميلاد مبارك حضرت جواد الائمه عليه السلام

مصادف با ۲۳ خرداد ۱۳۹۰

محمد امينى

ص: ۲۰

«فقه» در لغت به معنای فهم دقیق یا فهم عمیق است که از روی دقت و تأمل انجام گرفته باشد. (۱)

«حدیث» در لغت به معنای نو و تازه است. (۲) بر همین اساس به شخص کم سن و سال و جوان «حدیث السن» و به نوجوان «شابّ حدث» و به خرمای تازه «حدیث» اطلاق می شود. (۳) به گفتار هم از آن جهت «حدیث» گفته می شود که به دلیل صدور تدریجی، هر بند و بخش آن نسبت به گذشته از تازگی خاصی برخوردار است. (۴)

علما در تعریف اصطلاحی حدیث گفته اند: حدیث عبارت است از: «حکایت سخن، فعل و تقریر معصوم». (۵)

ص: ۲۱

۱- (۱). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ماده «فقه».

۲- (۲). العین، ماده «حدث».

۳- (۳). مفردات راغب، ماده «حدث».

۴- (۴). مجمع البحرین، ماده «حدث».

۵- (۵). قوانین الاصول، ص ۴۰۹ و مقباس الهدایه، ج ۱، ص ۵۷.

البته اهل سنت تنها گفتار، کردار و تقریر پیامبر صلی الله علیه و آله را حدیث می نامند و گاه گفتار صحابه و تابعان را هم به آن افزوده اند، (۱) ولی در تعاریف شیعه به جای پیامبر صلی الله علیه و آله از کلمه معصوم استفاده شده است تا ائمه معصومین علیهم السلام را نیز در برگیرد. بنابراین «فقه الحدیث» که ترکیبی از معنای لغوی فقه و معنای اصطلاحی حدیث است. تعریف اصطلاحی آن عبارت است از:

«تفسیر و تبیین متن حدیث بر اساس مبانی و ضوابط فهم متون و مدالیل روایات».

در این تعریف بر شرح و تفسیر حدیث بر پایه مبانی و ضوابط تأکید شده است.

ضرورت فقه الحدیث

حدیث و سنت، دومین منبع از منابع احکام اسلام و مادر علوم اسلامی است و نقش آن در تفسیر قرآن، فقه، اخلاق و تاریخ امری انکارناپذیر است و همان است که به این علوم صبغه اسلامی بخشیده است. نکته مهم آن است که آنچه در مورد اهمیت حدیث بیان شده، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم مربوط به فقه الحدیث است؛ چرا که عدم فهم حدیث در واقع به معنای عدم استفاده از حدیث است؛ چنان که امام صادق علیه السلام نیز رسیدن به جایگاه فقاها را منوط به رسیدن به معنای حدیث دانسته و فرموده است:

اتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا...؛ (۲)

شما زمانی فهیم ترین مردم خواهید بود که معانی سخن ما را بشناسید.

در حدیث دیگر علاوه بر آن، درایت و فهم یک حدیث را بهتر از روایت و

ص: ۲۲

۱- (۱). فتح الباری، ج ۱، ص ۱۷۳ و تدریب الراوی: ج ۱، ص ۲۳.

۲- (۲). معانی الاخبار، ص ۱.

بازگویی هزار حدیث دانسته و فرموده است:

حدیث تدریه خیر من الف حدیث ترویه و لا- یكون الرجل منکم فقیها حتی یعرف معاریض کلامنا، و انّ الکلمه من کلامنا لتصرف علی سبعین وجهاً، لنا من جمیعها المخرج؛ (۱)

درایت و خوب فهمی یک حدیث برتر است از روایت و بازگویی هزار حدیث. کسی از شما فقیه نخواهد شد، مگر آن که معاریض (سخنان سربسته و کنایه آمیز و داری وجوه و معانی مختلف) کلام ما را بشناسد. (گاهی) سخنی از ما بر هفتاد وجه قابل حمل است که ما برای همه آنان یک راه حل داریم.

این احادیث و بسیاری از احادیث دیگر که ذکر آن از حوصله این بحث خارج است، گویای اهمیت «فقه الحدیث» و نقش آن در فهم دین و علوم دینی است. استفاده از روایات معصومین علیهم السلام که حاوی معارف بلند و آسمانی در باب توحید، نبوت، معاد و نکته های نغز اخلاقی فردی و اجتماعی و آداب و معاشرت است، تنها در گرو آشنایی با فقه الحدیث و نحوه استخراج این گوهر گرانبها از لایه لایه هزاران حدیث است که با زحمات طاقت فرسای علمای ربانی و راویان و شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است.

مبانی فقه الحدیث

اشاره

همان گونه که در تعریف فقه الحدیث گذشت، تفسیر و شرح حدیث باید بر اساس یک سری مبانی و ضوابط باشد که در این درس به برخی از مهم ترین مبانی فقه الحدیث اشاره می کنیم.

۱- توجه به نقش علم صرف و نحو

بعد از آگاهی لازم از واژگان و آشنایی کامل با معانی آن، آشنایی با قواعد علم

ص: ۲۳

صرف و نحو، نقش بسزایی در فهم معانی واژه‌ها و جملات احادیث خواهد داشت.

در زبان عربی، جملات دارای ترکیبات متعددی هستند که هر کدام معنای جداگانه‌ای دارند. بنابراین آشنایی با قواعد علم صرف و نحو و شاخه‌های دیگر از ادبیات عرب، برای فهم صحیح احادیث و آیات قرآن کریم امری ضروری است.

با ذکر چند مثال، اهمیت و نقش این علم در فهم معنای حدیث بیشتر روشن می‌شود.

مثال یکم: امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«ثلاث من علامات المؤمن: علمه بالله و من یحبّ و من بیغض» (۱)

سه چیز از نشانه‌های مؤمن است: علم او به خدا و کسی که دوستش دارد و کسی که دشمنش می‌دارد.

در این که فاعل «یحب و بیغض» کیست، دو احتمال وجود دارد:

الف) من یحبه الله و من بیغضه الله.

در این صورت معنای حدیث چنین است: «سه چیز از نشانه‌های مؤمن است: شناخت خدا، شناخت کسی که خدا او را دوست دارد و شناخت کسی که مبعوض خداست».

ب) علم المؤمن بمن یحبه و علمه بمن بیغضه.

در این صورت معنای حدیث چنین است: «سه چیز از نشانه‌های مؤمن است: شناخت خدا، شناخت دوستان خویش و شناخت دشمنان خویش».

مثال دوم: امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

«کفی بک جهلاً ان ترکب مانهیت عنه» (۲)

ص: ۲۴

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۲- (۲). همان، ج ۱، ص ۱۶.

در این حدیث «نهیّت» می تواند معلوم یا مجهول باشد.

اگر معلوم باشد، معنا این است: «در جهل تو همین بس که آنچه را از آن نهی کرده ای مرتکب آن شوی (و انجام دهی)».

اما اگر مجهول باشد به این معنا است: «در جهل تو همین بس که آن چه را از آن نهی شده ای مرتکب شوی (و آن را انجام دهی)».

البته هر یک از این معانی می تواند مؤیداتی از قرآن یا احادیث دیگر داشته باشند.

مثال سوم: عبارت: «ان الله خلق آدم علی صورته.»

در این که مرجع ضمیر در «صورته» چیست، دو احتمال است:

الف) مرجع ضمیر، «الله» باشد که در این صورت حدیث مورد سوء استفاده مدافعان تجسیم و تشبیه خواهد بود و برای خداوند صورت و چشم و دست و... قائل خواهند بود.

البته این احتمال، تفسیر صحیح نیز خواهد داشت و آن این است که بازگشت ضمیر به «الله» اضافه تشریفیه است نه حقیقیه؛ چنان که در آیه شریفه: *نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي*، [\(۱\)](#) اضافه روح به الله تشریفیه است. [\(۲\)](#)

ب) مرجع ضمیر، «آدم» است نه الله؛ چنان که مرحوم سید مرتضی در تبیین این حدیث فرموده: ممکن است ضمیر به آدم برگردد و در این صورت معنای حدیث این است که خداوند انسان را بر صورتی که با آن قبض روح می شود آفریده است؛ یعنی صورت انسان از آغاز تا پایان زندگی یکسان است. [\(۳\)](#)

ص: ۲۵

۱- (۱). حجر، آیه ۲۹.

۲- (۲). ر.ک: التوحید، ص ۱۰۳.

۳- (۳). ر.ک: شرح اصول الکافی، مازندرانی، ج ۳، ص ۱۹۶-۱۹۸.

ممکن است آنچه در ابتدا از کلام صاحب سخن فهمیده می شود، مطابق با مقصود اصلی او نباشد؛ بنابراین احتمال دارد که با جست و جوی قرینه ها و فهم آنها به معنایی دست یابیم که در مراحل گذاشته بدان نرسیده بودیم. به تعبیر دیگر، هر کلامی می تواند دو مراد داشته باشد: «مراد استعمالی» و «مراد جدی».

مراد استعمالی، همان مفهوم اولیه کلام است.

مراد جدی، آن مفهومی است که پس از به دست آوردن قرینه به آن دست می یابیم. قرینه نیز دارای اقسامی است:

گاهی همراه با سخن بیان می شود که به آن قرینه متصل می گویند و گاهی جدای از سخن می آید که به آن قرینه منفصل گویند. قرینه متصل اگر کلامی باشد آن را قرینه لفظی و اگر غیر کلامی باشد آن را قرینه مقامی گویند. اگر قرینه کلامی، در فهم واژه های چند معنایی مثل «شیر» مؤثر باشد آن را قرینه «معینه» می گویند، و اگر موجب تغییر فهم از معنای کلمه یا جمله گردد آن را قرینه «صارفه» می گویند. مثلاً «بیشه های نبرد» قرینه بر این است که منظور از شیر، انسان شجاع است نه حیوان درنده.

پرسش ها

۱. مفهوم «فقه» و «حدیث» را در لغت توضیح دهید.
۲. تفاوت دیدگاه شیعه و اهل سنت در تعریف اصطلاحی حدیث را تبیین کنید.
۳. تعریف اصطلاحی «فقه الحدیث» را توضیح دهید.
۴. ضرورت «فقه الحدیث» را با استناد به یک حدیث بیان نمایید.

در مکتب تشیع، فقه الحدیث پیشینه ای همزمان با صدور حدیث دارد. گزارش های فراوانی در دست داریم که نشان می دهد راویان شیعه در دوره حضور، به محضر امامان علیهم السلام رسیده و از مضمون، محتوا، صحت و صدور روایات منسوب به ایشان پرسیده اند و ائمه علیهم السلام نیز آن احادیث را تفسیر کرده یا معنای اصلی و مقصود حقیقی گوینده آن را باز گفته اند و در بسیاری از موارد هم آن را نقد یا رد کرده اند. (۱)

سنت نیکوی نقد، از ائمه علیهم السلام به اصحاب بزرگ آنان- همچون زراره، محمد بن مسلم و یونس بن عبدالرحمان- منتقل شده است. به همین جهت درباره احادیث متعارض و شیوه های حل آنها نیز کتاب هایی توسط اصحاب بزرگ ائمه علیهم السلام نوشته شد. (۲)

پس از عصر حضور ائمه علیهم السلام نیز مولفان کتاب های حدیثی و دانشمندان شیعه در دو زمینه «فهم معانی» و «تفسیر درست حدیث» به فقه الحدیث روی آوردند و به حل اخبار متعارض، اهمیت بسزایی دادند.

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ق) سه کتاب: «علل الحدیث»، «معانی الحدیث» و «التحریف و تفسیر الحدیث» را نگاشت.

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ق) در مقدمه کافی برخی از موازین نقد حدیث و حل تعارض اخبار و تمیز درست از نادرست را بیان کرد و در

ص: ۲۷

۱- (۱). ر.ک: مجله علوم حدیث، شماره ۶ و ۹، مقاله «عرضه حدیث بر امامان علیهم السلام» از عبدالهادی مسعودی.

۲- (۲). ر.ک: روش فهم حدیث، ص ۲۶ و ۲۷.

اولین مجلد آن ابوابی مانند «اختلاف الحدیث»، «الرد الی الکتاب و السنه» و «الاخذ بالسنه و شواهد الکتاب» را سامان داده و راه های دیگری نیز در کتاب خود اتخاذ کرده که حاکی از توجه خاص این عالم وارسته به فقه الحدیث است.

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین ابن بابویه معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) با نوشتن کتاب «معانی الاخبار»، نخستین گام مهم در تألیف کتاب مستقل در زمینه «فقه الحدیث» را برداشت.

پس از او نیز علمای شیعه با نوشتن کتاب های مختلف در زمینه شرح احادیث خاص، شرح چهل حدیث و شرح و تفسیر جوامع روایی، آثار ارزشمندی در زمینه فقه الحدیث از خود به یادگار گذاشتند که به برخی از مهم ترین این آثار اشاره می شود:

۱. شرح نهج البلاغه از ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹ق)؛

۲. مصابیح القلوب (شرح ۵۳ حدیث به زبان فارسی)، از ابوسعید حسن بن حسین سبزواری؛

۳. شرح برخی از احادیث اعتقادی، از علی بن محمد بیاضی نباطی (مؤلف کتاب الصراط المستقیم)؛

۴. منتقى الجمال فی الاحادیث الصحاح و الحسان، از جمال الدین حسن (صاحب معالم)؛

۵. شرح اربعین حدیث و شرح الصحیفه السجادیه و مشرق الشمسین، از شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۰ق)؛

۶. شرح اصول کافی، از محمد بن علی بن محمد بن بلاغی (م ۱۰۰۰ق)؛

۷. شرح اصول کافی، از محمد صدرالدین شیرازی مشهور به ملاصدر (م ۱۰۵۰ق)؛

۸. دو شرح فارسی و عربی به نام های «الشافی» و «الشافی»؛ از ملا خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ق)؛

۹. شرح الکافی، از ملا صالح مازندرانی (م ۱۰۸۱ق)؛

۱۰. احیاء الاحیاء (شرح مختصری بر تهذیب الاحکام)، از علامه محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق)؛

۱۱. روضه المتقین (شرح من لا یحضره الفقیه)، از علامه محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق)؛

۱۲. لوامع قدسیه یا لوامع صاحبقرانی (شرح فارسی بر من لا یحضره الفقیه)، از علامه محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق)؛

۱۳. الوافی (شرح احادیث کتب اربعه با حذف روایات تکراری)، از ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق)؛

۱۴. توضیحات علامه مجلسی در شرح مشکلات و یافته های خود در فهم معضلات احادیث؛ در قالب: «اقول»، «شرح»، «بیان»، «ایضاح»، «تنویر» و... در کتاب بحار الانوار؛

۱۵. مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، از علامه محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱ق)؛

۱۶. ملاذ الاخبار (شرح تهذیب الاحکام)، از علامه محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۱ق)؛

۱۷. البحر الزخار فی شرح احادیث الائمة الاطهار، از سید محسن امین عاملی، مؤلف «اعیان الشیعه» (م ۱۳۷۱ق)؛

۱۸. الغدیر، از علامه امینی (م ۱۳۴۹ش)؛

۱۹. شرح چهل حدیث و شرح حدیث جنود عقل و جهل و شرح دعاء سحر، از امام خمینی (م ۱۳۶۸ش)؛

۲۰. الحدیث النبوی بین الروایه و الدرایه، از آیت الله جعفر سبحانی؛

۲۱. شرح نهج البلاغه، از آیت الله محمدتقی جعفری؛

۲۲. پیام امام (شرح نهج البلاغه)، از آیت الله مکارم شیرازی.

علاوه بر موارد فوق، ده ها کتاب دیگر نیز در زمینه شرح حدیث و تعلیقه و تصحیح بر شروح و جوامع روایی نگاشته شده که به دلیل رعایت اختصار جای ذکر آن نیست. (۱)

ص: ۳۰

۱- (۱). ر.ک: روش فهم حدیث، ص ۲۳-۵۳.

فهم هر متنی در مرحله اول نیازمند فهم مفردات آن است. «راغب اصفهانی» مفردات و واژگان را در حکم خشت‌های یک ساختمان دانسته و می‌گوید: «به دست آوردن معانی مفردات الفاظ قرآن، نخستین یاور برای معانی قرآن است، مانند آن که برای ساختن یک ساختمان، نخستین کار به دست آوردن خشت‌های آن است. گرچه فهم واژه‌ها تنها در علم قرآن سودمند نیست، بلکه در تمام علوم شرعی مفید است. (۱)»

در علم حدیث نیز قدم اول برای فهم آن، دانستن معنای واژگان حدیث است که به چند عامل بستگی دارد:

۱- آشنایی با منابع علم لغت

لغتنامه مناسب، یکی از ابزارهای مهم در فهم حدیث است که هر گونه

ص: ۳۱

مسامحه در استفاده نکردن از آن و اعتماد بر حافظه و اکتفا به معانی کلماتی که در ظاهر، کامل کننده متن است، اما معنای واقعی و صحیح واژه نیست، موجب دور شدن از هدف و فهم دقیق حدیث خواهد بود. برای رعایت این نکته مهم، توجه به دو امر ضروری است:

الف) استفاده از کتب قدیمی لغت؛ چرا که هر چه کتاب لغت به صدر اسلام نزدیک تر باشد، به زمان صدور احادیث یا زمان نزول قرآن و کاربرد لغات در عرف زمان صدور نزدیک تر است و واقع‌نمایی بیشتری خواهد داشت و بهتر می‌تواند بیان‌گر معنای واقعی واژگان باشد.

ب) توجه بیشتر به منابعی که به صورت تخصصی در زمینه قرآن یا روایت نوشته شده است؛ چرا که این کتب با در نظر گرفتن شواهد و قراین و جایگاه لغت در حدیث یا آیات قرآن به تبیین معنای آن پرداخته‌اند و واقع‌نمایی بیشتری خواهند داشت.

برخی از منابع مهمی که می‌تواند تأمین‌کننده این دو نکته باشد و به راحتی در دسترس دانش‌پژوهان قرار دارد عبارتند از:

۱. کتاب العین؛ خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵هـ)؛

۲. جمهره اللغه؛ ابوبکر محمد بن حسن بن اریذ ازدی (م ۳۲۱هـ)؛

۳. تهذیب اللغه، ابو منصور محمد بن احمد بن ازهر هروی، مشهور به ازهری (م ۳۷۰هـ)؛

۴. المحيط فی اللغه، صاحب اسماعیل بن عبّاد (م ۳۸۵هـ)؛

۵. الصحاح، اسماعیل بن حمّاد جوهری (م ۳۹۲هـ)؛

۶. معجم مفردات الفاظ القرآن، ابوالقاسم حسین بن محمد بن مفضل مشهور به راغب اصفهانی (م ۴۲۵ق)؛

۷. مقایس اللغه، ابوالحسن بن فارس بن زکریا (م ۳۹۵ ه)؛

۸. اساس البلاغه؛ والفائق، ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی معتزلی معروف به جارالله زمخشری (م ۵۳۸ ه)؛

۹. لسان العرب، ابوالفضل محمد بن مکرم، مشهور به ابن منظور (م ۷۱۱ ه)؛

۱۰. المصباح المنیر، احمد بن محمد بن علی فیومی (م ۷۷۰ ه)؛

۱۱. قاموس المحيط، مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی (م ۸۱۷ ه)؛

۱۲. مجمع البحرین ومطلع النیرین، فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۵ ه)؛

۱۳. تاج العروس، سید محمد مرتضی حسینی زبیدی حنفی (م ۱۱۸۳ ه)؛

۱۴. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی (م ۱۴۲۶ ه ق).

لازم به ذکر است در زمینه لغت و واژه شناسی کتاب های گوناگونی نوشته شده که در فهم حدیث و قرآن بسیار مفیدند، ولی به علت کثرتشان از ذکر آن ها خودداری می شود.

۲- توجه به اصل و ریشه لغت

کتاب لغت براساس حروف و ماده اصلی کلمه ترتیب یافته اند. به همین دلیل آشنایی با ریشه و ماده اصلی لغت می تواند ما را در استفاده صحیح تر و سریع تر از این کتب یاری رساند و در پیدا کردن معنای لغت به خوبی رهنمون شود. در مقابل، عدم آشنایی با ریشه اصلی، موجب دوری از فهم لغت و مقصود اصلی گوینده سخن خواهد بود.

مثال یکم: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود:

«لا ایمان لمن لا یأمن جاره بوائقه»^(۱).

ص: ۳۳

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۶۶۶.

در این حدیث کلمه «بوائق» آمده و از آن جا که «باء» اول کلمه مفتوح است، پس نمی تواند «جاره» باشد و جزء اصل کلمه است. لذا مرگب از کلمه «بوائق» و «ه» است که در این صورت بوائق جمع مکسر و مفرد آن «بائقه» و ریشه آن هم «بَوَقَ» یا «بِيقَ» است که در لغات تنها مصدر «بوق» وجود دارد که به معنای ظلم و شر است. و این معنا در روایات دیگر هم می تواند مؤید داشته باشد؛ مثلاً ابو حمزه می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

«المؤمن من آمن جاره بوائقه»، قلت: وما بوائقه؟ قال: «ظلمه وغشمه». (۱)

مثال دوم: روایتی است که شیخ طوسی در مبطلات وضو از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

«رأيت ابي صلوات الله عليه وقد رعف بعد ما توضأ دماً سائلاً فتوضأ».

در این روایات ابتدا به ذهن می رسد که یکی از مبطلات وضو باید خروج خون از بینی باشد، در حالی که با دیگر روایات و فتاوی فقهای شیعه کاملاً ناسازگار است. به همین دلیل شیخ طوسی به ریشه و ماده اصلی واژه «توضأ» اشاره کرده و فرموده: ریشه آن از «توضأ» به معنای وضو نیست؛ بلکه از ماده «الوضاء» و به معنای حُسن و تمیز کردن است. از این رو به کسی که دستش را تمیز بشوید می گویند: «وضأها». (۲)

۳- توجه به حقیقت معنای لغت

برخی از واژگان به دلیل اشتراک معنوی دارای مفهوم مشترک هستند و بعضی هم از عالم ملکوت و ماوراء ماده حکایت می کنند و هم بر مصادیق مادی قابل انطباق اند؛ مثلاً در آیات و روایاتی که راجع به عالم قبر و قیامت است واژه هایی

ص: ۳۴

۱- (۱). همان، ص ۶۶۲.

۲- (۲). تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۱۴.

چون سراج (چراغ)، میزان (ترازو) و ظِلّ (سایبان) به کار رفته است. در آیات و روایات مربوط به خداشناسی و عالم ملکوت نیز واژه هایی چون نور، سمیع، بصیر، غضب، رضا، عرش (تخت) و جناح (بال فرشتگان) استفاده شده است. در برخورد با این دست از واژه ها سه مکتب وجود دارد:

الف) مکتب تعطیل که معتقد است ما حق هیچ گونه تفسیر و تبیین در برابر این مفاهیم لاهوتی را نداریم و تنها وظیفه داریم به آن ایمان داشته باشیم و حقیقت معنای آن را به خدا واگذاریم.

ب) مکتب تشبیه که تمام واژه ها را به همان مفاهیم مادی شان حمل می کنند.

ج) مکتب اعتدال که ضمن رد تعطیل، در منجلاّب تشبیه هم غرق نمی شود، براساس این اصل واژه هایی مثل نور، دارای مراتب متفاوت اند که از نور شمع تا نور الهی را شامل می شود، چون نور یک معنای حقیقی دارد که بر مصادیق متعددی تطبیق می شود و آن عبارت است از: «ظاهر لفسه، مظهر لغیره؛ خود ذاتا دارای روشنایی است و برای دیگران هم روشن گر است».

این تعریف هم بر نور شمع و هم بر نور خورشید قابل انطباق است و نور بودن خداوند را هم شامل است، بدون آن که از آن مفهومی مادی به دست آید.

همچنین مفهوم میزان عبارت است از: «مایوزون به؛ آنچه به وسیله آن عملیات سنجش انجام شود» که در دنیا بر «ترازو» صادق است و در قیامت بر «انسان کامل» که معیار اعمال نیک و بد بوده و معیار سنجش اعمال انسان ها است. از این رو اگر در زیارت مأثور مولی علی علیه السلام آمده است: «السلام علیک یا میزان الاعمال»، [\(۱\)](#) واژه میزان به همین معنا است. [\(۲\)](#)

ص: ۳۵

۱- (۱). المزار، ص ۱۸۵.

۲- (۲). ر. ک: آشنایی با علوم حدیث، ص ۲۴۰-۲۴۲.

معنای برخی از واژه‌ها در طول اعصار دچار تغییر می‌شود و تحولات فرهنگی و اجتماعی در طول زمان، تأثیر بسزایی در این تغییر معنایی دارند، ولی در شرح و تفسیر حدیث یا آیات قرآن باید به معنای آن در عصر صدور حدیث یا عصر نزول آیات توجه داشت؛ مثلاً واژه «مکروه» که امروزه به معنای «کارهای جایزی که ترک آن بهتر است» می‌باشد، بعد از عصر امام صادق علیه السلام در این معنا به کار رفته است و حال آن که در عصر نزول آیات، به معنای «ناپسند» بوده و شامل گناهان کبیره ای همچون قتل و زنا هم می‌شده است؛ چنان که در آیاتی از سوره اسراء بعد از برشمردن بسیاری از این قبیل گناهان کبیره، در آیه ۳۸ می‌فرماید:

كُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئَةً عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا .

بدیهی است که بعد از برشمردن آن گناهان بزرگ که به وسیله «ذَلِكْ» به آن‌ها اشاره شده، واژه «مکروه» در این آیه به معنای «کارهای جایزی که ترک آن‌ها بهتر است» نخواهد بود.

در روایات نیز کلمه «تَفَقَّه» بارها به کار برده شده و قطعاً با معنای مصطلح امروزی کاملاً متفاوت است.

در روایت مشهور نبوی در مورد حفظ و انتشار چهل حدیث آمده است:

«من حفظ من امتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها بعثه الله یوم القیامه فقیهاً عالماً». (۱)

آنچه مسلم است منظور از این حدیث این نیست که حافظ و ناشر چهل حدیث، به صورت مجتهد مصطلح امروز محشور می‌گردد بلکه منظور از آن

ص: ۳۶

همان بصیرت در دین و آگاهی بر معارف دینی اعم از عقاید، اخلاق و احکام است، نه اجتهاد در خصوص احکام شرعی.

بر همین اساس مرحوم شیخ بهاء‌الدین عاملی در ذیل روایت مذکور می‌فرماید:

«مقصود از فقه در گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله علم به احکام شرعیه از روی ادله تفصیلی نیست؛ زیرا این معنا، معنای جدیدی است، بلکه مقصود از آن بصیرت در دین است و «فقه» در بیشتر احادیث به همین معنا آمده است...» (۱).

۵- توجه به اصطلاحات خاص روایت

برخی از واژگان جدای از معنای لغوی، در زبان روایت دارای مفهوم خاصی هستند و چه بسا به دلیل کثرت استعمال در آن معنای ثانوی، حقیقت شرعیه پیدا کرده اند. به دست آوردن این معانی با مراجعه به کتب لغت امکان پذیر نیست؛ بلکه باید به موارد کاربرد آن در روایات توجه کرد؛ مثلاً ایمان از نظر قرآن مرتبه ای فراتر از اسلام و به نوعی باور قلبی است، چنان که در این آیه شریفه آمده است:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ؛ (۲)

عرب های صحرا نشین گفتند: ایمان آوردیم. (ای پیامبر) بگو: ایمان نیاورده اید ولیکن بگویید اسلام آوردیم، و حال آن که هنوز ایمان وارد دل هایتان نشده است.

منافق نیز به کسی اطلاق می شود که با پنهان ساختن کفر، خود را به عنوان مؤمن معرفی می کند، اما در اصطلاح روایات ایمان به معنای اعتقاد به امامت ائمه علیهم السلام و نفاق به معنای عدم ایمان به امامت ائمه علیهم السلام است، چنان که از ابوذر،

ص: ۳۷

۱- (۱). اربعین شیخ بهایی، ص ۱۰.

۲- (۲). حجرات، آیه ۱۴.

ابوسعید خدری، جابر و زید بن ارقم نقل شده است که می گفتند:

كُنَّا نَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِبَغْضِهِمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ (۱)

ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقین را با توجه به بغضشان نسبت به علی علیه السلام می شناختیم.

توجه به اسباب صدور حدیث

هرچند اسباب صدور حدیث، خود یکی از قراین مقامی بوده و در فهم کلام مؤثر است، ولی به دلیل اهمیت آن به صورت جداگانه مورد بحث قرار می گیرد.

همان گونه که آشنایی با شأن نزول آیات، ما را در فهم درست مقصود آنها یاری می دهد، یافتن سبب ورود حدیث نیز ما را به مقصود گوینده حدیث رهنمون می سازد.

سبب ورود حدیث، یعنی زمینه ای که موجب شده است تا معصوم علیه السلام سخن بگوید و حکمی را بیان و مسئله ای را طرح یا رد و انکار کند و یا حتی کاری را انجام دهد. (۲)

برای فهم بهتر حدیث و رسیدن به مراد نهایی گوینده، باید در منابع ناظر به حدیث جست و جو کرد و از سبب ورود حدیث و فضای جانبی آن مطلع شد. این منابع بستگی به متن و موضوع حدیث دارد؛ ممکن است منابع آن، حدیث دیگر یا منابع تاریخی و تفسیری و مانند آن باشد؛ مثلاً- فهم خطبه های حماسی امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا، در گرو درک شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه معاصر با امام علیه السلام است. همچنین درک چرایی و چگونگی تعریف های امام علی علیه السلام از خود

ص: ۳۸

۱- (۱). کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۲۶۱؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۶ و تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۲۸۴-۲۸۷.

۲- (۲). ر.ک: روش فهم حدیث، ص ۱۲۸.

با وجود نهي از تزکيه نفس و ناپسند بودن تعريف از خود، به آگاهی از وجود جنگ تبليغاتی میان آن بزرگوار و معاويه و پي بردن به اهداف او از درهم کوبیدن شخصیت سیاسی امام علی عليه السلام از طریق فرستادن نامه هایی به عراق، مصر و دیگر جاها وابسته است؛ (۱) مثلاً. برای بیان اهمیت نقش اسباب صدور حدیث، به سبب صدور روایتی از علی بن مغیره اشاره می کنیم:

علی بن مغیره می گوید:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! الْمَيْتَةُ يَنْتَفِعُ بِشَيْءٍ مِنْهَا؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: بَلَّغْنَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ مَرَّ بِشَاهٍ فَقَالَ: مَا كَانَ عَلِيٌّ أَهْلًا هَذِهِ الشَّاهِ إِذْ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِلَحْمِهَا أَنْ يَنْتَفِعُوا بِأَهَابِهَا؟

قال: تِلْكَ شَاهُ سُورَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَتْ شَاهَ مَهْزُولَةَ لَا - يَنْتَفِعُ بِلَحْمِهَا فَتَرَ كُوهَا حَتَّى مَاتَتْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا كَانَ عَلِيٌّ أَهْلًا إِذْ لَمْ يَنْتَفِعُوا بِلَحْمِهَا أَنْ يَنْتَفِعُوا بِأَهَابِهَا أَنْ تَرْكِي؟! (۲)

به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آیا میت، چیز قابل استفاده ای دارد [یا همه آن نجس و قابل استفاده نیست]؟ فرمود: خیر. گفتم: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، چنین به ما رسیده است که بر گوسفند مُرده ای گذشت و فرمود: چه چیزی مانع شد که صاحبان این گوسفند، اگر از گوشت آن سودی نمی بردند، از پوست آن بهره مند شوند؟

امام صادق عليه السلام فرمود: آن گوسفند، از آن سوده، دختر زمعه و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بود که از فرط لاغری، گوشت قابل استفاده ای نداشت. پس آن را رها کردند تا بمیرد. پیامبر خدا فرمود: چه می شد که صاحبان این گوسفند، چون نمی توانستند از گوشت آن بهره ببرند، آن را بکشند تا پاک شود و از پوستش استفاده کنند.

ص: ۳۹

۱- (۱). ر.ک: دانش نامه امیر المؤمنین*، ج ۶، ص ۵۱.

۲- (۲). الکافی، ج ۳، ص ۳۹۸.

همان گونه که از صدر حدیث پیداست، علی بن مغیره، حدیثی را شنیده است که با مبانی فقهی سازگار نیست، زیرا به استناد آیه سوم سوره مائده، گوشت حیوان مُرده، حرام و به استناد روایات، پوست آن نجس است و از این رو برای ابن مغیره شکفت انگیز بوده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از استفاده نکردن صاحبان این گوسفند مُرده از پوست آن تأسف بخورد. او روایت را بر امام صادق علیه السلام عرضه می دارد تا رمز و راز آن را دریابد و امام علیه السلام با ذکر سبب ورود حدیث، آن را مفهوم و مقبول می نماید.

توجه به سیاق در روایات

شهید صدر در تعریف سیاق فرموده است: «سیاق عبارت است از: نشانه هایی که معنای لفظ مورد نظر را کشف کند؛ چه این نشانه ها لفظی باشند-مانند کلماتی که با لفظ مورد نظر کلام واحدی را با اجزاء به هم پیوسته به یکدیگر تشکیل می دهند- و چه این نشانه ها قراین حالیه باشند که کلام را در بر گرفته و بر معنای خاص دلالت دارند».^(۱)

در قرآن کریم که آیات آن گاهی از یکدیگر جداست، سیاق به خوبی نقش ایفا می کند، یعنی در موردی بدون مراجعه به آیات پسین یا پیشین، معنا به طور کامل به دست نمی آید، ولی با مراجعه به آیات قبل یا بعد ابهام در معنای آیات برطرف می گردد.

در روایات نیز سیاق نقش تعیین کننده دارد و از برخی برداشت های ناقص یا نادرست پیشگیری می کند.

مثال: برخلاف تواتر حدیث غدیر، اهل سنت از قبول دلالت آن بر ولایت علی علیه السلام سرباز زده و آن را به معنای دوستی و یاری دانسته اند، در حالی که مهم ترین

ص: ۴۰

۱- (۱). ر.ک: دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۱۳۰.

دلیل برای دلالت حدیث غدیر و جمله: «من کنت مولاة فهذا علی مولاة» بر ولایت امیرالمؤمنین همان سیاق حدیث است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از پایان عمر خود خبر می دهد، مردم را متوجه حق بودن بهشت و جهنم و محشر و قبر و قیامت می سازد، برای نبوت خود از مردم اقرار می گیرد و از آنان نسبت به اولویت خود بر مال و جان مؤمنان اعتراف می گیرد و می فرماید: «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و اموالهم؟» در این صورت روشن است که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد امری را بیان کند که هم شأن با این امور مهم باشد و معلوم است که منظور از ولایت در گفتار پیامبر به معنای ولایت در تصرف یعنی حاکمیت علی الاطلاق است. به راستی اگر از روی انصاف به این حدیث نگریسته شود، سیاق (نشانه هایی که کاشف معنای مورد نظر هستند) گواهی می دهد که مقصود از ولایت، همانا ولایت در تصرف است، نه دوستی و یاوری.

توجه به احادیث معارض

اشاره

وجود احادیث متعارض و متخالف در میان احادیث پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از آغازین روزهای پیدایش حدیث وجود داشته و اصحاب ائمه علیهم السلام برای حل این مشکل به خود ائمه علیهم السلام مراجعه می کردند. سلیم بن قیس راجع به علت این اختلاف ها از حضرت علی علیه السلام می پرسد. محمد بن مسلم، منصور بن حازم، معلی بن خنیس، زراره و دیگران نیز از امام صادق علیه السلام می پرسند (۱) و ائمه علیهم السلام به بیان علل این تعارض و راه های حل آن می پردازند. علی علیه السلام از توهم تناقض در سخن خود بر حذر داشته و سخن را دارای جهت ها و لحاظهای مختلف می داند و می فرماید:

الا ان الحدیث ذوشجون، فلا یقولن قائلکم ان کلام علی متناقض لانّ الکلام عارض؛ (۲)

ص: ۴۱

۱- (۱). ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۶۲. باب اختلاف الحدیث.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۳۴۶.

بدانید که حدیث شاخ و برگ های متعدد دارد، کسی از شما نگوید که کلام علی تناقض دارد؛ چرا که کلام حالت های گوناگون دارد.

از نظر علما، عوامل پیدایش تعارض عبارتند از: بدفهمی، تقيه، نیافتن قرینه، نقل به معنا، جعل حدیث، تدریجی بودن بیان احکام، متفاوت بودن مخاطبان، اختلاف سطح درک و بینش راویان، اختصاص داشتن به موضوع یا زمان خاص، تفاوت میان احکام حکومتی و اولیه و احکام کلی و شخصی و نیز تصحیف ها و دخالت های عمدی و غیر عمدی راویان و ناسخان. (۱)

حل اختلاف اخبار، به همه دانش های حدیثی و به ویژه مباحث فقه الحدیث نیاز دارد. علاوه بر آن توجه به اخبار معارض در فهم احادیث تأثیر بسزایی دارد، این تأثیر در دو زمینه «مفهوم متن» و «مقصود گوینده» است. تأثیر در مفهوم متن به شکل چرخش از معنای حقیقی به معنای مجازی و تبدیل معنای وجوبی به استحبابی و جواز حمل فعل بر موارد ضرورت و حمل الفاظ ظاهر در حرمت بر کراهت پدیدار می شود. همچنین تأثیر آن در فهم مقصود اصلی گوینده حدیث نیز بیشتر در موارد تقيه یا نسخ حدیث است که توجه به آن ها در فهم مقصود اصلی گوینده مؤثر است. (۲)

ص: ۴۲

۱- (۱). ر.ک: روش فهم حدیث، ص ۱۹۰.

۲- (۲). همان، ص ۱۹۱-۱۹۵.

۱. نقش واژه‌شناسی از نظر راغب اصفهانی را بیان کنید.
۲. برای به دست آوردن معنای واقعی و صحیح واژگان از لغت نامه‌ها، توجه به چه نکاتی ضروری است؟
۳. چهار کتاب مهم لغت را با ذکر مؤلف آن نام ببرید.
۴. نقش توجه به ریشه لغت در فهم مقصود اصلی گوینده حدیث را با ذکر مثال توضیح دهید.
۵. نقش توجه به حقیقت معنای لغت را به اختصار تبیین نمایید.
۶. نقش توجه به مفاهیم لغات در عصر صدور را با ذکر مثال تبیین کنید.
۷. مراد واقعی از حدیث شریف «من حفظ من امتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها بعثه الله یوم القیامه فقیهاً عالماً» چیست؟
۸. احتمالات مختلف در تبیین معانی احادیث ذیل را تبیین کنید.
الف) «ثلاث من علامات المؤمن: علمه بالله، ومن یحب ومن یبغض».
ب) «کفی بک جهلاً ان ترکب ما نهیت عنه».
ج) «ان الله خلق آدم علی صورته».
۹. «مراد جدی» و «مراد استعمالی» و نقش آن در فهم حدیث را توضیح دهید.
۱۰. «اسباب صدور حدیث» یعنی چه؟ نقش آن را در فهم حدیث توضیح دهید.
۱۱. نقش «سیاق در روایات» را توضیح دهید.
۱۲. عوامل پیدایش تعارض در حدیث را نام ببرید.
۱۳. نقش «توجه به احادیث معارض» را در فهم احادیث توضیح دهید.

محمد بن یعقوب کلینی

چون این درس نامه شرح و توضیح احادیثی از کتاب شریف کافی است، جا دارد که با این کتاب و نویسنده آن به اجمال آشنا شویم.

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی معروف به «ثقه الاسلام کلینی» از مشهورترین فقها و محدثان امامیه است که در عصر غیبت صغرا می زیست.

از تاریخ و مکان ولادت وی اطلاع دقیقی در دست نیست، اما قراین حاکی از آن است که وی در اواخر عصر امام حسن عسکری علیه السلام (م ۲۶۰ ق) و یا اندکی پس از آن (۱) در روستای کُلین، جنوب شهر ری - در حوالی حسن آباد فعلی - چشم به جهان گشود.

پدر او یعقوب بن اسحاق است که آرامگاه وی در روستای کُلین، زیارتگاه شیعیان است و این امر حکایت از شهرت و جلالت وی در آن عصر دارد. خاندان مادری مرحوم کلینی اهل علم بود.

پدر بزرگ مادری اش، محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی و عموی مادرش، احمد بن ابراهیم بن ابان کلینی محدثانی فاضل و نیک بودند. (۲) دایی وی «علان» نیز محدثی بزرگ بود که در سفر حج و در راه زیارت خانه خدا به شهادت رسید.

تحصیلات و سفرها: ظاهراً مرحوم کلینی تحصیلات خود را در زادگاهش (کُلین) آغاز کرد و با منابع علم حدیث و رجال آشنا شد. وی برای کسب دانش و فراگیری حدیث در طول حیات علمی خویش به شهرهای مختلفی هم چون

ص: ۴۴

۱- (۱). رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۵۸ و الفوائد الرجالیه، ج ۳، ص ۳۳۶.

۲- (۲). رجال شیخ طوسی، ص ۴۰۸.

ری، قم، بغداد و کوفه سفر کرد. شهر ری که تا اواخر قرن سوم تحت نفوذ اهل سنت بود در آن عصر به نقطه برخورد آراء و نظر فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مبدل شده بود و در واقع قلب ایران محسوب می شد. کلینی در ضمن تحصیلات خود نه تنها با عقاید و نظر مذاهب و گرایش‌های مختلف آشنا شد، بلکه به ماهیت برخی از حرکتهایی که در صدد انحراف شیعه بود پی برد و به مقابله با آن‌ها پرداخت.

در آن زمان که نهضت ضبط و ثبت احادیث و روایات، سراسر ممالک اسلامی را فرا گرفته بود، کلینی بخشی از عمر خود را در شهر قم، شهر محدثان و راویان شیعه سپری کرد و از محضر محدثان نامداری چون، احمد بن ادریس قمی از یاران امام عسکری علیه السلام، علی بن ابراهیم قمی و بسیاری دیگر از مشایخ این شهر بهره برد.

او پس از مدتی برای گردآوری احادیث اهل بیت علیهم السلام و کسب فیض از محضر اساتید و محدثان مختلف به روستاها و شهرهای بسیاری از جمله کوفه - یکی از مراکز بزرگ علمی آن زمان - رفت و پس از بهره بردن از اساتید مختلف به بغداد - یکی دیگر از مراکز مهم علمی و فرهنگی و پایگاه آراء و عقاید اکثر مذاهب اسلامی و محل سکونت آخرین نایب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، «علی بن محمد سمري» - وارد شد.

بسیاری از مورخان معتقدند، کلینی دو سال آخر عمر خویش را در بغداد به سر برده و در آن جا به تدریس و تعلیم کافی پرداخته و شاگردانی هم چون احمد بن ابی رافع و ابوالحسین عبدالکریم بن نصر بزاز (۱) کتاب کافی را در این شهر از وی فرا گرفتند.

ص: ۴۵

مقام علمی: کلینی محل مراجعه بزرگان و اندیشمندان عصر خویش در مشکلات دینی بود. علاوه بر علمای شیعه، دانشمندان عامه نیز از وی تجلیل کرده و او را به عظمت و فقاہت و بزرگواری ستوده اند. ابن اثیر روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: خداوند برای این امت در آغاز هر قرن شخصی را بر می انگیزد که وی دین آنان را تجدید کند. (۱) آن گاه در مورد این حدیث می نویسد:

احیا کننده مذهب شیعه در پایان قرن اول هجری، محمد بن علی امام باقر علیه السلام (م ۱۱۳ق)، در پایان قرن دوم علی بن موسی امام رضا علیه السلام (م ۲۰۲ق) و در پایان قرن سوم ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی (م ۳۲۹ق) بوده است. (۲)

کلینی در نگاه عالمان

نجاشی درباره مرحوم کلینی می نویسد: «شیخ أصحابنا فی وقته بالری، و وجههم و کان أوثق الناس فی الحدیث وأثبتهم؛ (۳) کلینی در زمان خود پیشوای علمای شیعه و چهره درخشان آن ها در ری و موثق ترین آن ها در حدیث و ضبط آن بوده است.»

شیخ طوسی نیز با این عبارت از او یاد کرده است: «ثقه عارف بالأخبار؛ (۴)

پدر شیخ بهایی می گوید: «محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله شیخ عصره فی وقته ووجه العلماء و النبلاء، کان أوثق الناس فی الحدیث و أنقدهم له و أعرفهم به؛ (۵) محمد بن یعقوب کلینی، بزرگ عصر خود و استاد علمای زمان خویش و سرآمد عالمان و شریفان

ص: ۴۶

۱- (۱). ر.ک: سنن أبی داود، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۴۲۹۱.

۲- (۲). جامع الاصول، ج ۱۲، ص ۲۲۰-۲۲۲.

۳- (۳). رجال نجاشی، ص ۳۷۷.

۴- (۴). فهرست کتب الشیعه و اصولهم، ص ۱۳۶.

۵- (۵). وصول الاخیار إلى اصول الاخبار، ص ۸۵.

و موثق ترین شخص در نقل حدیث بود. او در نقد و بررسی حدیث بر همگان تقدم داشت و بیش از همه حدیث آشنا بود».

مشایخ و شاگردان کلینی

اساتید: ثقه الاسلام کلینی از محضر مردانی بزرگ بهره برده که هر یک در عصر خود، از محدثان نامی آن عصر به شمار می رفتند.

از جمله مشایخ وی که اکثر روایات کافی از طریق آن ها نقل شده است، به ترتیب عبارت اند از:

۱. علی بن ابراهیم قمی (۷۰۶۸ روایت)؛

۲. محمد بن یحیی عطار قمی (۵۰۷۳ روایت)؛

۳. أبوعلی أشعری [احمد بن ادريس قمی] (با عنوان اول ۸۷۵ روایت و با عنوان دوم ۱۵۴ روایت)؛

۴. حسین بن محمد أشعری قمی (۸۳۰ روایت)؛

۵. حُمَید بن زیاد کوفی (۴۵۰ روایت). (۱)

شاگردان: عده ای از فقها و محدثان به نام شیعه، که مشاهیر علمای ما در قرن چهارم هجری در ایران و عراق بوده اند، از جمله شاگردان کلینی به شمار می روند؛ (۲) بزرگانی چون:

۱. جعفر بن محمد بن جعفر، معروف به ابن قولویه قمی (م ۳۶۸ ق) (صاحب کتاب کامل الزیارات)؛

ص: ۴۷

۱- (۱). معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۵۸.

۲- (۲). برای آشنایی با اسامی پانزده تن از شاگردان کلینی ر.ک: الکافی، مقدمه حسین علی محفوظ، ص ۱۸-۲۰.

۲. محمد بن ابراهیم نعمانی، معروف به ابن ابی زینب (صاحب کتاب غیبت نعمانی)؛

۳. محمد بن احمد صفوانی. مشهور است که این دو نفر (نعمانی و صفوانی) از شاگردان مخصوص کلینی بودند و کتاب کافی را نسخه برداری و روایت کرده اند؛

۴. محمد بن علی ماجیلویه؛

۵. هارون بن موسی تَلْعُكَبْرِي (م ۳۸۵ ق). (۱)

ص: ۴۸

۱- (۱). ر. ک: جوامع حدیثی شیعه، ص ۲۴-۲۹.

کافی جامع ترین و مهم ترین کتاب در میان کتب اربعه شیعه است. شیخ مفید در این باره می نویسد: کافی از سترگ ترین و سودمندترین کتب شیعه است. (۱)

فیض کاشانی کافی را معتبرترین، کامل ترین و جامع ترین کتب اربعه دانسته است. (۲)

علامه مجلسی نیز کتاب کافی را دقیق ترین، جامع ترین، بزرگ ترین و بهترین تألیفات شیعه معرفی کرده است. (۳)

این کتاب از سوی مؤلف آن «کافی» نامیده نشده است، مهم ترین دلیل این مطلب، عدم اشاره کلینی به نام کتاب در خطبه آغازین این اثر بزرگ است. هر چند در دوره های بعد شیخ طوسی و نجاشی از کتاب کلینی به نام «کافی» یاد کرده اند، اما می توان احتمال داد که عنوان «کافی» به عنوان نام اثر کلینی از خطبه وی در آغاز کتاب اقتباس شده است، آن جا که در پاسخ شخصی که از او

ص: ۴۹

۱- (۱). تصحیح الاعتقاد، ص ۲۷.

۲- (۲). الوافی، ج ۱، ص ۵.

۳- (۳). مرآه العقول، ج ۱، ص ۳.

تقاضای تدوین چنین کتابی را کرده بود می نویسد: (۱)

«وقلت أنك تحب أن يكون عندك كتابٌ كافٍ يجمع فيه من جميع فنون علم الدّين...؛ گفته بودی: علاقه مندی، کتابی در اختیار تو قرار گیرد که تو را کفایت کند و تمام فنون علم دین در آن گرد آمده باشد». (۲)

ساختار کتاب: تبویب و تنظیم احادیث در کتب روایی گونه‌هایی مختلف داشته است؛ از جمله تدوین آن‌ها بر اساس موضوعات است که پیشینه‌ای کهن دارد.

مرحوم کلینی کتابش را با شیوه‌ای کارآمد بر اساس موضوعات در سه بخش اصلی تدوین کرده است: اصول؛ فروع؛ روضه.

اصول و فروع کافی به شیوه درختی تنظیم گشته‌اند؛ به این معنا که هر یک دارای چند کتاب و هر کتاب مشتمل بر چند باب و هر باب مشتمل بر چند حدیث است، اما روضه کافی باب بندی ندارد و روایات، یکی پس از دیگری ذکر شده است.

شیوه‌های گزارش اسناد در کافی

۱. عدم روایت از غیر معصوم جز در موارد نادر؛

۲. ذکر کامل سند تا معصوم جز در موارد اندک؛

۳. ذکر طرق مختلف برای یک روایت؛

۴. امانت در گزارش سند؛

۵. استفاده از شیوه‌های مختلف برای اختصار سند؛

۶. عنعنه در سند؛

۷. ارسال در برخی اسناد.

ص: ۵۰

۱- (۱). پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۴۷۰.

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۸ و ۹.

هر یک از شیوه های فوق نیازمند بحث مفصل و ارائه نمونه های گوناگون است، ولی به جهت رعایت اختصار و به تناسب موضوع کتاب که «فقه الحدیث» است تنها شیوه پنجم را توضیح می دهیم.

استفاده از شیوه های مختلف برای اختصار سند: مرحوم کلینی به ذکر کامل سند اهتمام داشت، اما جهت اختصار گاهی به علت اعتماد بر قراین دال بر محذوف، بخشی از سند یا اول آن را حذف می کرد. این حذف سند به شیوه های زیر انجام گرفته است:

الف) تعلیق بر اسناد قبل: این موقعی است که بخشی از ابتدای سندی با ابتدای سند روایتی پیشین یکسان باشد. در این صورت آغاز سند دوم را به اعتماد سند اول حذف می کند، بدون این که از الفاظی مانند «بهذا الاسناد» استفاده کند، مانند:

«علی بن ابراهیم عن أحمد بن محمد بن خالد عن محمد بن سنان...»

و در حدیث بعدی آمده است: «محمد بن خالد عن حمزه بن عبید عن إسماعیل بن عبّاد...» (۱)

با توجه به این که محمد بن خالد از اساتید مرحوم کلینی نیست و حداقل با دو واسطه از وی روایت می کند، روشن می شود که مرحوم کلینی به اعتماد سند قبل، اوایل سند را بدون اشاره به محذوف، حذف کرده است.

ب) شبه تعلیق: یعنی به کار بردن عبارت «بهذا الاسناد» جهت حذف سند مکرر یا بخشی از آن، مانند: محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضاله بن أيوب، عن أبان، عن إسماعیل بن الفضل قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن القنوت و ما يقال فيه؟ فقال: «ما قضی الله عن لسانک ولا أعلم له شیئاً موقتاً».

ص: ۵۱

و در روایت بعدی چنین آمده است:

بهذا الإسناد عن فضاله عن أبان عن عبد الرحمن بن أبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «القنوت في الفريضة الدعاء وفي الوتر الأستغفار». (۱)

ج) تحویل در سند: یعنی انتقال از سندی به سند دیگر. این در صورتی است که راوی بخواهد متن حدیثی را که با دو یا چند سند نقل شده است، یک جا روایت کند، مانند:

علی بن ابراهیم، عن ابیه و محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد و الحسین بن محمد، عن عبدویه بن عامر جمیعاً، عن احمد بن محمد بن ابی نصر، عن ابان بن عثمان، عن ابی بصیر، انه سمع ابا جعفر و ابا عبدالله.... (۲)

مرحوم کلینی سند فوق را با دو واسطه و از طریق سه تن از مشایخ خود از احمد بن محمد بن ابی نصر دریافت کرده، ولی سند را یک جا و به شکل فوق گزارش نموده است. از این رو سند فوق در اصل به سه سند قابل تفکیک است:

الف) علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن احمد بن محمد بن ابی نصر؛

ب) محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن احمد بن محمد بن ابی نصر؛

ج) الحسین بن محمد، عن عبدویه بن عامر، عن احمد بن محمد بن ابی نصر.

د) اختصار در اسامی راویان: کلینی رحمه الله در موارد زیادی به ویژه در اسناد پر تکرار، جهت اختصار از ذکر کامل اسامی راویان خودداری کرده است. این اختصار گاهی موجب اشتراک در اسامی می شود. بسیاری از این مشترکات با مقایسه اسناد دیگر روایات یا استفاده از قراین موجود در کتب رجال و حدیث قابل شناسایی است، مثلاً- در سند یکی از روایات آمده است: «علی، عن محمد، عن

ص: ۵۲

۱- (۱). همان، ج ۳، ص ۳۴۰.

۲- (۲). همان، ج ۱، ص ۴۷.

در این سند چهار نام اول، مشترک بین چندین نفر است، با تتبع در اسناد به دست می آید که صورت واقعی این سند این گونه بوده است: «علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبدالرحمن، عن ابان بن عثمان، عن سلیمان بن هارون...»، اما با گذشت زمان در برخی موارد تمیز این اسامی مشترک بر رجالیان نیز دشوار گردیده است. از این رو برای تعیین مصداق بعضی از اسامی مانند «أحمد بن محمد»، «ابن سنان»، «حماد»، «ابن فضال»، «محمد بن یحیی» و «محمد بن إسماعیل» مورد بحث متأخران قرار گرفته است؛ چنان که «محمد بن إسماعیل» مشترک بین هفت نفر است که سه نفر آن ها ثقه و چهار نفر مجهول هستند. (۲)

ه) به کار بردن عبارات جمعی: مانند: «عدّه من اصحابنا» که منظور از آن عده ای از مشایخ کلینی اند که وی جهت اختصار، به نام آن ها تصریح نکرده است. این «عده» را می توان به دو دسته تقسیم کرد: عده معلوم؛ عده مجهول.

عده معلوم: که کتب رجالی آنها را مشخص کرده اند. از این رو چنین عده هایی موجب ارسال سند نمی شود. عده های معلوم کافی به عده هایی گفته می شود که پس از تعبیر «عده من اصحابنا» نام یکی از سه نفر زیر موجود باشد:

۱. عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عیسی. این عده پنج نفرند: «محمد بن یحیی، علی بن موسی الکمیدانی، داود بن کوره، احمد بن إدريس، و علی بن ابراهیم بن هاشم».

۲. عدّه من أصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد البرقی [احمد بن ابی عبدالله برقی]. این

ص: ۵۳

۱- (۱). همان، ص ۵۹.

۲- (۲). ر. ک: منتقی الجمان، ص ۴۳-۴۵.

عده نیز پنج نفرند: «علی بن ابراهیم، علی بن محمد بن عبدالله، ابن اذینه، أحمد بن عبدالله بن أمیه و علی بن الحسین السَّعد آبادی».

۳. عدّه من أصحابنا عن سهل بن زیاد. این عده چهار نفرند: «علی بن محمد بن علان، محمد بن ابی عبدالله، محمد بن الحسن و محمد بن العقیل الکلبینی». (۱)

عده مجهول: هر عده ای است که از غیر این سه نفر نقل کند. مانند:

عدّه من أصحابنا عن ابراهیم بن إسحاق الأحمر.

عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن ابی نصر.

مصادیق عده های مجهول در هیچ یک از منابع حدیثی و رجالی موجود، مشخص نگردیده است، و از این رو چنین مواردی موجب ارسال سند می شود.

تذکر: تعبیری از قبیل «بعض أصحابنا عن...» نیز مجهول به شمار می روند و موجب ارسال سند می گردند، با این تفاوت که «عدّه من أصحابنا» برای چند نفر و «بعض اصحابنا» برای یک نفر به کار می رود.

دیدگاه ها در صحت روایات کافی

یکی از بحث های مهم درباره کافی حد و حدود اعتبار احادیث این کتاب است. این بحث از دیرباز در میان علما، فقها و محدثان شیعه از جمله بحث های مناقشه برانگیز بوده است. به طور کلی دو دیدگاه در صحت روایات کافی وجود دارد:

۱. دیدگاه افراطی (دیدگاه اخباریان شیعه). اینان معتقدند که همه روایات کتب اربعه از جمله کافی صحیح و قطعی الصدور است.

۲. دیدگاه منصفانه. نظر اکثر شیعه آن است که کتاب کافی با همه مزایا و

ص: ۵۴

ویژگی های خاصی که دارد، مشتمل بر تعدادی روایات ضعیف السند و اندکی روایات مردود است.

از آن جا که اشکال ضعف سندی روایات عمدتاً از دیدگاه خاص متأخران در تفکیک روایت صحیح از ضعیف نشأت گرفته، لازم است به تفاوت دو معیار اصطلاح قدما و متأخران شیعه در صحت و ضعف حدیث اشاره کنیم.

تفاوت اصطلاح صحیح قدما با صحیح متأخران

صحیح نزد قدمایی چون کلینی، صدوق و طوسی رحمه الله با صحیح نزد متأخران شیعه متفاوت است. حدیث نزد قدمای شیعه بر دو دسته بوده است: صحیح؛ غیر صحیح.

تعریف صحیح قدمایی: «هو ما وثقوا بكونه من المعصومین علیهم السلام أعم من أن یكون منشاء وثوقهم كون الراوی و الثقات أو أمارات اخر»؛ (۱) حدیث صحیح قدمایی حدیثی است که نسبت به صدور آن از معصوم علیه السلام اطمینان حاصل شود؛ خواه منشأ این اطمینان، وثاقت راوی باشد یا قراین دیگر. بنابراین صحیح نزد قدمای شیعه خبری بوده است که:

۱. یا افرادی مورد وثوق آن را نقل کرده باشند؛ اگرچه غیر امامی باشند.

۲. یا خبری همراه قراینی باشد که موجب علم به مضمون آن گردد.

برخی از این قرائن عبارتند از:

- وجود حدیث در بسیاری از اصول اربعمأه؛

- تکرار آن در یک یا چند اصل با طرق مختلف؛

- وجود حدیث در اصلی متعلق به یکی از اصحاب، مثل: زراره، محمد بن مسلم و صفوان؛

ص: ۵۵

۱- (۱). خاتمه مستدرک، ج ۳، ص ۴۸۲، به نقل از تعلیقه وحید بهبهانی بر منهج المقال، ص ۶.

-وجود حدیث در کتب عرضه شده بر امام علیه السلام که مورد تأیید حضرت نیز واقع شده است، مانند: کتاب یونس بن عبدالرحمن و کتاب فضل بن شاذان که بر امام عسکری علیه السلام عرضه و تأیید شدند؛

-وجود حدیث در کتب مشهور و مورد اعتماد سلف. (۱)

اما با توجه به این که به مرور زمان بسیاری از قراین فوق از بین رفت و دیگر نمی شد از آن ها برای صحت روایات بهره برد برخی از محدثان شیعه احادیث را صرفاً بر اساس وضعیت راویان آن بررسی و دسته بندی کردند. از این رو حدیث نزد عده زیادی از متأخران شیعه- از زمان سید احمد بن طاووس (م ۶۷۳ق) به بعد- به چهار دسته تقسیم شده است: صحیح، حسن، موثق و ضعیف.

این تقسیم بندی صرفاً بر مبنای ویژگی های سند روایات است؛ یعنی اتصال و انقطاع سند و ویژگی های راویان موجود در آن. طبق این مبنا صحیح نزد متأخران، حدیثی است که: «سند آن به معصوم متصل باشد و راویان در همه طبقات امامی و عادل باشند». (۲)

بنابراین از آن جا که صحیح قدمایی اعم از صحیح متأخران است، بسیاری از روایاتی که نزد قدما صحیح بوده نزد متأخران- که صرفاً صحت سندی را ملاک قرار داده اند- ممکن است ضعیف به شمار آید. از همین رو در کافی روایات مرسل و روایات نقل شده از افراد مجهول و ضعیف نیز به چشم می خورد که متقدمان به دلیل وجود قراینی آن ها را صحیح می دانستند.

البته باید توجه داشت که ضعیف السند همواره به معنای بی اعتباری (و مردود

ص: ۵۶

۱- (۱). مشرق الشمسین، ص ۲۶۹؛ نیز خاتمه مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۸۱ و ۴۸۲.

۲- (۲). الرعايه لحال البدايه في علم الدرايه، ص ۶۶.

بودن) حدیث نیست. نزد بسیاری از متأخران، اموری هم چون شهرت فتوایی بر طبق حدیث یا ارزیابی های متنی می تواند ضعف سند را جبران و عملاً حدیث را معتبر سازد. به این معنا که حدیث، ضعیف السند، اما معتبر باشد؛ مانند احادیث مقبول.

با توجه به مطالب فوق باید گفت: چنانچه عبارت «بالآثار الصحیحه عن الصادقین علیهم السلام» (۱) مرحوم کلینی را حاکی از شهادت بر صحت روایات کتاب بدانیم، بی شک این صحت، طبق اصطلاح قدما خواهد بود و منافاتی ندارد که طبق اصطلاح متأخران بسیاری از این روایات از لحاظ سندی ضعیف شمرده شوند. (۲)

ص: ۵۷

۱- (۱). کافی (مقدمه)، ج ۱، ص ۹.

۲- (۲). ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۸۵.

۱. جایگاه «کافی» در شیعه را بر اساس نظر دو تن از علمای بزرگ شیعه بیان نمایید.
۲. علت نامگذاری کتاب «کافی» را بیان کنید.
۳. ساختار کتاب «کافی» را توضیح دهید.
۴. شیوه‌های گزارش اسناد در «کافی» را نام ببرید.
۵. شیوه‌های مختلف برای اختصار سند در «کافی» را نام ببرید.
۶. شیوه «تعلیق بر اسناد قبل» برای اختصار سند را با ذکر مثال توضیح دهید.
۷. شیوه «شبه تعلیق» برای اختصار سند را با ذکر مثال توضیح دهید.
۸. به کار بردن عبارات جمعی برای اختصار سند را توضیح دهید. «عده معلوم» کلینی از کدام یک از راویان است؟
۹. تعابیری که حاکی از عده مجهول است و نتیجه آن در سند را بیان کنید.
۱۰. تفاوت اصطلاح صحیح قدما با صحیح متأخران را به اختصار توضیح دهید.

اشاره

بعد از آشنایی مختصر با مبانی فهم حدیث، به شرح احادیثی منتخب از ابواب «کتاب فضل العلم» و «کتاب الحججه» و «کتاب العشره» از اصول کافی می پردازیم.

حدیث اول

اشاره

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي الْحُسَيْنِ الْفَارَسِيِّ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، أَلَا إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ بُعَاةَ الْعِلْمِ. (۱)

شرح: مراد از علم در این حدیث شریف دو چیز است:

۱. علم به اصول اعتقادات؛ مثل خداشناسی و پیامبرشناسی و امام شناسی و معاد شناسی.

۲. علم به شریعت و تکالیف شرعی که مشتمل بر عبادات و معاملات است

اما اصول اعتقادات دارای دو مرتبه است:

ص: ۵۹

مرتبۀ اول: اعتقاد راسخ و پایدار بر اصول اعتقادی است، هر چند بر اساس استدلال و براهین نبوده و توان پاسخ‌گویی به شبهات را هم نداشته باشد. این مرتبۀ از اعتقادات بر همگان واجب عینی است.

مرتبۀ دوم: علاوه بر اعتقاد جازم بر اساس استدلال و براهین عقلی و نقلی باید توانایی تبلیغ آن و پاسخ‌گویی به شبهات را هم داشته باشد که این مرتبۀ واجب کفایی است.

علم به شریعت و تکالیف شرعی نیز دارای دو مرتبۀ است:

مرتبۀ اول: علم به احکام شرعی عملی است؛ هر چند بدون استدلال و بر اساس تقلید از مرجع تقلید واجد شرایط باشد. این مرتبۀ از علم بر همگان واجب عینی است.

مرتبۀ دوم: علم به احکام شرعی بر اساس ادله تفصیلی است که امروزه آن را اجتهاد می‌نامند و واجب کفایی است.

اگرچه موضوعات واجب عینی هم نسبت به افراد متفاوت است؛ مثلاً شناخت اصول عقاید و احکام فروع دین مثل نماز، روزه، وضو، غسل و مبطلات آن‌ها، شناخت حلال و حرام و احکام نجاست و پاکی بر همگان واجب است، اما فرایض دیگر مانند حج، خمس و زکات تنها بر ثروتمندان واجب است. آنها علاوه بر آموزش آنچه بر فقیر واجب است، باید احکام حج و زکات و خمس را نیز بیاموزند؛ مثلاً تاجر باید احکام معاملات مثل عقود و معاملات باطل و... را نیز بیاموزد.

علت وجوب علم بر مسلمان

علت این که فرمود: «فريضة على كل مسلم» و وجوب طلب علم را به صورت اختصاصی برای مسلمان بیان کرده، این است که این جا مسلمان را قابل خطاب

دانسته و تکلیف او را بیان نموده است. معنای این سخن این نیست که طلب علم بر غیر مسلمان واجب نباشد. شاید به همین دلیل است که در برخی احادیث این وجوب را به صورت مطلق بیان کرده اند:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعُمَرِي، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام، قَالَ: طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ.

اهمیت علم

در قسمت پایانی حدیث می فرماید:

«الا ان الله يحب بغاه العلم؛ آگاه باشید که خدا جویندگان دانش را دوست می دارد».

بحث لغوی: «بغاه» جمع «باغی» از ماده «بغو» به معنای طلب شدید و اراده اکید است. (۱)

بحث ادبی: جمله مذکور با «الا» که حرف تنبیه است شروع شده است که بر اهمیت مطلب دلالت دارد. سپس با حرف تأکید «ان» و جمله اسمیه بر تأکید آن افزوده شده است. این تأکیدهای فراوان بیانگر اهمیت علم و جایگاه آن نزد خدا و مبالغه در شدت محبت خدا نسبت به جویندگان علم است.

حدیث دوم

اشاره

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، قَالَ: سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام: هَلْ يَسْعُ النَّاسَ تَوَكُّؤُكَ الْمَسْأَلَةَ عَمَّا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ؟ فَقَالَ: لَا. (۲)

مراد از ابا الحسن علیه السلام در این حدیث امام کاظم یا امام رضا است.

ص: ۶۱

۱- (۱). التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ماده «بغو».

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۳.

لغت: «مسأله» و «سؤال»: هر دو مصدر و به معنای پرسیدن هستند.

«هل یسع»، یعنی آیا جایز است.

شرح: راوی از امام علیه السلام راجع به «جواز ترک پرسش» سؤال می‌کند؛ یعنی آیا جایز است کسی نسبت به امور دینی و اعتقادی و دنیایی خود بی تفاوت باشد و آنچه از اصول و فروع دین که مورد نیاز او است نیز مسائل مربوط به آنها را ترک کرده و راجع به آنها از متخصصان و عالمان سؤال نکند؟

امام علیه السلام با کوتاه‌ترین عبارت (کلمه «لا» یعنی نفی مطلق)، کامل‌ترین پاسخ را برای سؤال کننده بیان نموده است، یعنی جایز نیست که مردم پرسش در مورد نیازمندی‌های خود را ترک کنند، بلکه بر آنان واجب است که مسائل مورد نیاز را از عالم و متخصص پرسند.

ارزش پرسش

خداوند در دو آیه به پرسش از علما فرمان داده است: فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ (۱) پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان پرسید.

در روایات نیز داروی جهالت و نادانی، پرسش معرفی شده است، چنان که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «دواء العی السؤل؛ داروی جهالت پرسش است». (۲)

آداب سؤال

هر کاری آدابی دارد، سؤال هم که دریچه‌ای به سوی علم است آدابی مخصوص به خود دارد که سائل باید رعایت کند؛ از جمله این آداب عبارتند از:

ص: ۶۲

۱- (۱). نحل، آیه ۴۳؛ انبیاء، آیه ۷.

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۴۰.

۱. طرح سؤال به صورت مؤدبانه.

۲. سکوت و گوش دادن به پاسخ سؤال.

۳. حفظ و به یادسپاری پاسخ.

۴. عمل به پاسخ.

۵. تبلیغ و نشر پاسخ.

ناگفته نماند که اگر کسی می خواهد از محضر عالمی فیض ببرد باید فرصت درك حضور عالم را مغتنم بشمارد و از موضوعاتی سؤال کند که برای او و دیگر شنوندگان مفید باشد، نه این که با سؤال های بیهوده هم وقت عالم را بگیرد و هم مانع از استفاده دیگران گردد. از این رو فرموده اند باید سؤال کننده راجع به چهار چیز سؤال کند: شناخت پروردگار؛ شناخت آفریده های پروردگار؛ شناخت تکالیف و وظایف در برابر پروردگار؛ شناخت آسیب ها و آنچه موجب برون رفت از دین می گردد. (۱)

وظیفه مسؤل

سزاوار است مسؤل (کسی که مردم در مورد نیازمندی های خود از او سؤال می کنند) نیز به نحو احسن و بر اساس مصلحت پاسخ دقیق مسأله را بیان کند. منتها اگر مصلحت در پاسخ ندادن بود می تواند پاسخ نگوید، چنان که و شاء از امام رضا علیه السلام روایت کرده که امام سجاد علیه السلام فرمود:

على الائمه من الفرض ما ليس على شيعتهم؛ على شيعتنا ما ليس علينا، امرهم الله أن يسألونا قال: فَسِئَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فامرهم ان يسألونا و ليس علينا الجواب، ان شئنا أجبنا، و ان شئنا أمسكنا؛ (۲)

ص: ۶۳

۱- (۱). شرح اصول کافی (مازندرانی)، ج ۲، ص ۷.

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۲۱۲.

بر امامان (وظیفه ای) واجب است که بر شیعیان ایشان (واجب) نیست، و بر شیعیان ما (وظیفه ای واجب) است که بر ما (واجب) نیست. خدای عزوجل به ایشان فرمان داده است که از ما بپرسند و فرموده: «اگر نمی دانید از آگاهان بپرسید»، پس به ایشان فرمان داده که از ما بپرسند ولی جواب بر ما واجب نیست، اگر خواستیم پاسخ می گوئیم و اگر خواستیم خودداری می کنیم (و پاسخ نمی گوئیم).

البته مراد امام علیه السلام در این حدیث آن است که اگر مصلحت بود پاسخ می گوئیم و گرنه پاسخ نمی گوئیم، نه این که آنها از پاسخ به سؤال ابایی داشته باشند.

حدیث سوم

اشاره

عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ وَغَيْرِهِ، عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ، أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجِبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ، إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَضْمُونٌ لَكُمْ قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ ضَمِنَهُ وَ سَيَفِي لَكُمْ، وَ الْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلْبِهِ مِنْ أَهْلِهِ فَاطْلُبُوهُ. (۱)

بحث ادبی: «اعلموا» یا به منزله لازم بوده و مفعول آن محذوف است و ما بعد آن نیز جمله مستأنفه و علت آن می باشد و نوعی تشویق به فراگیری علم است. یا این که متعدی بوده و جمله بعد از آن مفعول آن است.

شرح: امام علیه السلام مردم را مخاطب قرار داده می فرماید: «ایها الناس اعلموا؛ ای مردم بدانید»؛ سپس کمال دین را در طلب علم و عمل به آن دانسته و می فرماید: «ان کمال الدین طلب العلم و العمل به». برخی گفته اند: مراد از علم در این جا علمی

ص: ۶۴

است که متعلق به عمل باشد. ولی ضرورتی به این تخصیص نیست، چرا که هر علمی خود عملی را در پی دارد و اگر غیر از این باشد آن علم ناقص خواهد بود؛ مثلاً علم به وجود خداوند متعال و قدرت و لطف و احسان او، اطاعت از اوامر و نواهی او؛ علم به وجود بهشت، تلاش برای تحصیل آن و علم به وجود آتش جهنم، سعی در نجات از آن را می طلبد.

در ادامه حضرت با مقایسه علم و مال، بر طلب علم تأکید نموده و می فرماید: «الا- و ان طلب العلم اوجب علیکم من طلب المال؛ آگاه باشید که طلب علم بر شما از طلب مال واجب تر است».

نکته ها

۱. طلب مال به اندازه کفاف واجب است تا به وسیله آن بتوان به سلامت جسمی دست یافت و آبروی خود را از درخواست و گدایی نزد مردم حفظ کرد و چشم طمع را از دست مردم برید و بر عبادت و طاعات الهی استعانت جست؛ چنان که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

بارک لنا فی الخبز ولا تفرّق بیننا و بینه، فلو لا الخبز ما صلینا و لا صمنا و لا أدینا الفرائض؛ (۱)

نان را برای ما مبارک گردان و بین ما و آن جدایی میفکن، چرا که اگر نان نبود نماز نمی خواندیم، و روزه نمی گرفتیم و واجبات را انجام نمی دادیم (نمی توانستیم آن ها را انجام دهیم).

البته طلب مال با زهد هم منافات ندارد، چون زهد به معنای دور ریختن اموال و تحریم کسب حلال نیست، بلکه زهد آن است که اعتمادت به آنچه در دست خودت هست بیشتر از آن که نزد خدا است نباشد. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام

ص: ۶۵

زهد را به کوتاه کردن آمال و آرزوها و شکر همه نعمت ها و پرهیز از همه محرّمات الهی تفسیر کرده اند. (۱)

آری زهد ترک حلال نیست، چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید:

لاخیر فیمن لایحبّ جمع المال من حلال، یکفّ به وجهه و یقضی به دینه و یصل به رحمه؛ (۲)

کسی که ذخیره کردن مال حلال را- که آبروی خود را با آن حفظ می کند و بدهی های خود را با آن پرداخت می کند و با آن صله رحم انجام می دهد- دوست ندارد، خیری در او وجود ندارد.

۲. طلب علم واجب تر از طلب مال است، چرا که علم حیات دل و نور دیده و غذای روح و حیات و کمال آن در دنیا و آخرت است ولی مال سبب حیات بدن و موجب بقای آن در دنیا است، حال آن که روح، شریف تر و حیات آن پایدارتر از حیات بدن مادی است. علی علیه السلام نیز در برتری علم نسبت به مال به کمیل بن زیاد می فرماید:

یا کمیل، العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال. و المال تنقصه النفقہ و العلم یزکو علی الانفاق و صنیع المال یزول بزواله. یا کمیل بن زیاد، معرفه العلم دین یدان به، به یکسب الانسان الطاعه من حیاته و جمیل الاحدوثه بعد وفاته، و العلم حاکم و المال محکوم علیه، یا کمیل بن زیاد هلک خزّان الاموال و هم احياء، و العلماء باقون مابقی الدهر؛ اعیانهم مفقوده، و امثالهم فی القلوب موجوده؛ (۳)

ای کمیل! علم بهتر از مال است، علم تو را حراست می کند ولی تو مال را حراست می کنی، مصرف مال آن را کاهش می دهد ولی علم با انفاق آن (آموزش به دیگران) افزایش می یابد. شخصیتی که با مال ساخته شده باشد با از بین رفتن آن (مال، شخصیت هم) از بین می رود. ای کمیل بن زیاد! شناخت دین، آیینی است که به آن پاداش داده می شود، انسان در زندگی اش

ص: ۶۶

۱- (۱). ر. ک: کافی، ج ۵، ص ۷۱.

۲- (۲). همان، ص ۷۲

۳- (۳). نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

طاعت را به وسیله علم به دست می آورد، و بعد از وفاتش نام نیکو به یادگار می گذارد، علم حاکم است و مال محکوم علیه. ای کمیل بن زیاد! مال اندوزان هلاک می شوند (و می میرند) هر چند (در ظاهر) زنده باشند. ولی علما تا زمانی که روزگار باقی است آنان (هم) باقی اند، هر چند (ظاهرشان) مفقود است ولی امثال ایشان در دل ها باقی است.

ضمانت رزق: آن گاه امام علیه السلام به دلیل واجب تر نبودن مال اشاره کرده و می فرماید: «إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَّضْمُونٌ لَكُمْ، قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَ ضَمِنَهُ وَسِيفِي لَكُمْ؛ چرا که مال قطعاً تقسیم و برای شما تضمین شده است، قطعاً آن را فرد عادل میان شما تقسیم و آن را تضمین کرده است و به طور کامل به شما پرداخت می کند.» در توضیح این مطلب توجه به چند نکته ضروری است:

الف) «قَسَمَهُ» یا تأکید مقسوم است یا حال از فاعل «مَقْسُومٌ» و «ضَمِنَهُ» نیز تأکید دیگری بر تقسیم است.

ب) تقسیم شدن روزی و ضمانت آن در آیاتی از قرآن کریم بیان شده است:

نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا . (۱)

وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا . (۲)

وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ فَو رَبِّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ . (۳)

ج) «یفی» از ماده «وَفَى» به معنای پرداخت کامل و تمام است. (۴) یعنی رزق به صورت کامل به شما می رسد و تا رزق انسان کاملاً تمام نشده باشد از دنیا نمی رود. ضمن این که انسان در هر جایی باشد رزقش به او می رسد. از امام

ص: ۶۷

۱- (۱). زخرف، آیه ۳۲.

۲- (۲). هود، آیه ۶.

۳- (۳). ذاریات، آیه ۲۲ و ۲۳.

۴- (۴). النهایه، ماده «وَفَى».

صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

لَوْ كَانَ الْعَبْدُ فِي جُحْرٍ لَأَتَاهُ اللَّهُ بِرِزْقِهِ فَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ؛ (۱)

اگر بنده (خدا) در سوراخی باشد، قطعاً خدا روزی او را به او خواهد داد؛ پس زیبا طلب کنید.

روایت شده است که از حضرت علی علیه السلام سؤال شد: اگر کسی در خانه ای باشد و در خانه به روی او بسته باشد، از کجا روزی اش به او می رسد؟ امام علیه السلام فرمود: «از همان جا که مرگ او می رسد». (۲)

علت اوجب بودن علم: در پایان حضرت به علت واجب تر بودن علم اشاره کرده، می فرماید: «وَالْعِلْمُ مَخْزُونٌ عِنْدَ أَهْلِهِ وَقَدْ أَمَرْتُمْ بِطَلْبِهِ مِنْ أَهْلِهِ، فَاطْلُبُوهُ؛ ولی علم نزد اهلش ذخیره شده و به شما فرمان داده شده است که آن را از اهلش طلب کنید، پس آن را طلب کنید».

نکته ها

۱. روزی در پی انسان است و به انسان خواهد رسید، ولی انسان باید در پی علم باشد تا به آن برسد؛ به همین دلیل طلب علم واجب تر و مؤکدتر از طلب مال است.

۲. اهل علم که علم نزد آنان ذخیره شده همان اهل بیت علیهم السلام هستند که در قرآن کریم از ایشان با عنوان «أَهْلَ الذِّكْرِ» یاد شده است. در قرآن به همگان فرمان داده شده که از ایشان علم را بجویند: فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. (۳)

۳. در این حدیث شریف، ضمن تأکید بر فراگیری علم، بر فراگرفتن آن از اهلش نیز دستور داده شده است، چرا که فراگیری علم از غیر اهلش سرچشمه

ضلالت و گمراهی است.

ص: ۶۸

۱- (۱). جامع احادیث الشیعه، ج ۱۷، ص ۱۸.

۲- (۲). نهج البلاغه، حکمت ۳۵۷.

۳- (۳). نحل، آیه ۴۳.

۱. با توجه به عبارت «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» بفرمایید:

الف) مراد از علم چیست؟ مراتب آن را توضیح دهید.

ب) علت اختصاص وجوب علم بر مسلم چیست؟

۲. عبارت «الا ان الله يحب بغاه العلم» را توضیح دهید.

۳. در حدیث شریف «هل یسع الناس ترك المسأله عما یحتاجون الیه؟ فقال: لا» سؤال طرح شده و پاسخ امام علیه السلام را به اختصار توضیح دهید.

۴. جایگاه «پرسش» از نظر قرآن و حدیث را توضیح دهید.

۵. وظیفه مسئول (کسی که از او سؤال می شود) را با توجه به روایتی از امام رضا علیه السلام توضیح دهید.

۶. عبارت «إِعْلَمُوا أَنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ...» (اعلموا) را از نظر لازم و متعدی و نیز معنای آن بررسی نمایید.

۷. مراد از علم از عبارت «إِنَّ كَمَالَ الدِّينِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلُ بِهِ...» چیست؟

۸. علت واجب تر بودن طلب علم از طلب مال چیست؟

۹. عبارت «إِنَّ الْمَالَ مَقْسُومٌ مَّضْمُونٌ لَكُمْ، قَدْ قَسَمَهُ عَادِلٌ بَيْنَكُمْ وَضَمَنَهُ وَ سِيفِي لَكُمْ» را از نظر ادبی و مفهوم به اختصار توضیح دهید.

۱۰. مراد از «اهل» در عبارت «والعلم مخزون عند اهله...» را با استناد به آیه ای از قرآن توضیح دهید.

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ رَفَعَهُ قَالَ: قَالَ لُقْمَانُ لِأَبْنَيْهِ: يَا بُنَيَّ اخْتَرِ الْمَجَالِسَ عَلَى عَيْنِكَ، فَإِنْ رَأَيْتَ قَوْمًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ حِلًّا وَ عَزَّ فَمَا جَلَسَ مَعَهُمْ، فَإِنْ تَكُنْ عَالِمًا نَفَعَكَ عِلْمُكَ وَ إِنْ تَكُنْ جَاهِلًا عَلَّمُوكَ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَظْلَهُمْ بِرَحْمَتِهِ فَيَعْمَكَ مَعَهُمْ، وَ إِذَا رَأَيْتَ قَوْمًا لَمَّا يَذْكُرُونَ اللَّهَ فَلَمَّا تَجَلَسَ مَعَهُمْ، فَإِنْ تَكُنْ عَالِمًا لَمْ يَنْفَعَكَ عِلْمُكَ وَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلًا يَزِيدُوكَ جَهْلًا وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَظْلَهُمْ بِعُقُوبِهِ فَيَعْمَكَ مَعَهُمْ.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعًا، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ دُرُسْتِ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مُحَادَثَةُ الْعَالِمِ عَلَى الْمَزَابِلِ خَيْرٌ مِنْ مُحَادَثَةِ الْجَاهِلِ عَلَى الزَّرَابِي.

۳. عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْبُرْقِيِّ، عَنْ شَرِيفِ بْنِ سَابِقٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِي قُرَّةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَتِ الْحَوَارِيُّونَ لِعِيسَى: يَا رُوحَ اللَّهِ مَنْ نَحْنُ الْإِسْ؟ قَالَ: مَنْ يَذْكُرُكُمْ اللَّهُ رُؤْيَتُهُ، وَ يَزِيدُ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ، وَ يَرْغَبُكُمْ فِي الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.

حدیث چهارم

اشاره

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ أَعْرَابِي؛ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ. (۱)

ص: ۷۰

بحث لغوی: «تَفَقَّهُوا» از ماده «فقه»، به معنای فهم همراه با دقت و تأمّل است. «تَفَقَّه» از باب «تَفَعَّلَ» به معنای اختیار فهم و دقت است. فقیه کسی است که این صفت را دارا باشد. تفقه اختصاص به موضوع خاصی ندارد؛ (۱) هر چند امروز فقیه به کسی گفته می شود که در احکام دین عالم باشد.

«الدین» به معنای طاعت و جزاست و اکنون کاربرد آن در شریعت است. (۲) امروز مراد از آن، اسلام است؛ چنان که قرآن کریم می فرماید: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ . (۳)

شرح: در این حدیث شریف امام صادق علیه السلام ابتدا همگان را به فهم دقیق در دین سفارش کرده و می فرماید: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»؛ در دین فهم عمیق و دقیق داشته باشید.

بصیرت دینی

«تفقه در دین» به معنای فهم عمیق و از روی دقت و تأمل در دین است و این امر میسر نمی شود مگر به فهمیدن برنامه دینی با کمال دقت. برنامه های دینی در مرحله اول عبارتند از: اعتقادات و معارف اسلامی، در مرحله دوم آنچه مربوط به تزکیه نفس و تهذیب اخلاق می باشد و در مرحله سوم احکام و مقررات شرعی است. فهمیدن این مراحل و عمل به آن ها نیز همان بصیرت در دین است.

سپس امام علیه السلام کسانی را که در دین تفقه ندارند، اعرابی دانسته و می فرماید: «فانه من لم يتفقه منكم في الدين فهو اعرابي؛ پس قطعاً کسی از شما که در دین فهم دقیق نداشته باشد اعرابی است».

بحث لغوی: «اعرابی» مفرد ندارد و منسوب به «أعراب»، به معنای عرب های

ص: ۷۱

۱- (۱). التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ماده: «فقه».

۲- (۲). مفردات راغب، ماده «دین»

۳- (۳). آل عمران، آیه ۱۹.

بادیه نشین است که احکام شرعی نمی دانند. در این عبارت یعنی کسی که با دقت و تأمل در پی فراگیری احکام دین خود نباشد، از نظر جهالت و نادانی مانند همان اعرابی است که در قرآن نیز مورد مذمت قرار گرفته است:

الْمَاعْرَبُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ؛ (۱) عرب های صحرا نشین در کفر و نفاق شدیدترند، و به ناآگاهی از حدود آنچه خدا بر فرستاده اش فرو فرستاده سزاوارترند.

حضرت در پایان، سخن خویش را به آیه ای از قرآن کریم مستند ساخته و می فرماید: «ان الله يقول في كتابه: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ؛ چرا که خدا در کتابش می فرماید: تا در دین فهم عمیق نمایند و تا قومشان را به هنگامی که به سوی آنان باز می گردند هشدار دهند تا شاید [از مخالفت خدا] بیمناک شوند». (۲)

نکته ها

الف) تفقه در دین واجب است، چون در غیر این صورت قرآن به نقر امر نمی کرد.

ب) وجوب تفقه در دین واجب کفایی است، چون وجوب نقر به طایفه ای از هر گروه اختصاص یافته است و اگر واجب عینی بود، باید بر همه افراد واجب می شد.

ج) خبر واحد حجت است، چرا که خداوند پس از انداز طایفه متفقه، حذر را بر همه قوم واجب دانسته است. طایفه به معنای یک یا دو نفر است که خبر آن ها خبر واحد است.

ص: ۷۲

۱- (۱). توبه، آیه ۹۷.

۲- (۲). توبه، آیه ۱۲۲.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الرَّبِيعِ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَمْ يَزَكَّ لَهُ عَمَلًا. (۱)

شرح: در این حدیث شریف امام علیه السلام بار دیگر پیروان خویش را به فهم عمیق در دین سفارش کرده و می فرماید: «علیکم بالتفقه فی دین الله»:

بحث ادبی: «علیکم» اسم فعل است به معنای: اوصیکم؛ یعنی بر شما باد به فهم دقیق دین خدا.

بحث لغوی: «لم یزک» فعل جحد از ماده «زکو» و معزوم به «لم» است، به معنای رشد و پاکی و طهارت است. (۲)

«ولا تكونوا اعراباً»: مانند اعراب نباشید که نسبت به دین جاهل و نسبت به احکام غافل و از فراگیری آن روی گردانند.

سپس حضرت به کیفر کسانی که به تفقه در دین نپردازند اشاره کرده و می فرماید: «فانه من لم يتفقّه في دين الله لم ينظر الله اليه يوم القيامة ولم يزك له عملاً؛ قطعاً کسی که در دین خدا فهم عمیق ننماید، خداوند در روز قیامت به او نگاه (رحمت) نمی کند و او را پاک نمی سازد».

نکته ها

۱. نگاه بیننده دلیل بر محبت و نگاه نکردن او دلیل بر بغض و ناخشنودی است. در این حدیث عدم نظر خدا کنایه از خشم و غضب و بی اعتنایی و سلب رحمت و

ص: ۷۳

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۱، ح ۷.

۲- (۲). مقایس اللغه، ماده «زکو».

فیض و احسان است که موجب محروم شدن از مقام قرب و منزلت می باشد.

۲. نظر خدا این جا به معنای نگاه با چشم سر نیست، چون لازمه آن اعتقاد به تجسیم و باطل است و خدا با هیچ چیزی قابل مقایسه نیست؛ چنان که فرمود: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ . (۱) به معنای خارج شدن از مرئی و منظر الهی هم نیست چون هیچ یک از بندگان هرگز از مرئی و منظر الهی خارج نخواهند شد و هر کجا باشند خدا با ایشان است؛ چنان که فرمود: هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ . (۲) در این مورد تفاوتی بین بندگان وجود ندارد.

۳. «تزکیه» یعنی رشد و نمو و پاکی و طهارت، (۳) در این جا یعنی عمل او را پاک نمی شمرد که کنایه از عدم قبولی عمل است، چون لازمه قبولی عمل، پاک بودن آن و دوری از هر عیب و نقص ظاهری و معنوی است و وقتی پاک نباشد پذیرفته هم نخواهد شد.

حدیث ششم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضَرَبَتْ رُءُوسَهُمْ بِالسَّيَاطِ حَتَّى يَتَفَقَّهُوا. (۴)

بحث لغوی: «لوددت» از ماده «الودد» به معنای محبت چیزی و آرزوی بودن آن است. (۵)

بحث ادبی: «السیاط» جمع «سوط» به معنای تازیانه است. «ضربت» یا به ضم

ص: ۷۴

۱- (۱). شوری، آیه ۱۱.

۲- (۲). حدید، آیه ۴.

۳- (۳). مقاییس اللغه، ماده «زکو».

۴- (۴). کافی، ج ۱، ص ۳۱، ح ۸.

۵- (۵). مفردات راغب، ماده «ودد».

«تاء» و به صیغه متکلم است و یا به سکون «تاء» و ضم «ضاء» و فعل مجهول است.

شرح: این حدیث شریف بیان دیگری در اهمیت تفقه در دین است. حضرت اهمیت این امر را تا جایی دانسته که حتی اگر لازم باشد باید اصحاب را با ضرب تازیانه تنبیه کرد تا تفقه در دین داشته باشند، از این رو فرمود: «لوددت ان اصحابی ضربت رؤسهم بالسياط حتی يتفقّوها؛ آرزو داشتم که بر سر اصحابم با تازیانه زده شود تا آن که آنان تفقه در دین نمایند».

با توجه به بحث ادبی، معنای جمله این می شود: «دوست داشتم با تازیانه بر سر اصحابم بزنم (یا دوست داشتم با تازیانه بر سر اصحابم زده شود) تا به تفقه پردازند».

نکته ها

۱. با این که «سر» از اشرف اعضای انسان است و هنگام اجرای حدود هم از زدن بر سر نهی شده است، ولی با این حال حضرت می فرماید: دوست داشتم بر سر اصحابم بزنم (یا زده شود) تا تفقه کنند. این امر دلالت بر مبالغه در اهمیت موضوع تفقه در دین است.

۲. از این حدیث استفاده می شود که اگر مردم معروفی را ترک کردند حاکم اسلامی باید آنان را وادار به انجام آن نماید، هر چند به وسیله تازیانه یا راه های دیگر تأدیب باشد.

حدیث هفتم

اشاره

عَلَى بَيْنِ مُحَمَّدٍ، عَيْنُ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ، عَيْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَمَّنْ رَوَاهُ، عَيْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لَمَهُ رَجُلٌ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، رَجُلٌ، عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ، لَزِمَ بَيْتَهُ وَ لَمْ يَتَعَرَّفْ إِلَى أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ؟ قَالَ: فَقَالَ: كَيْفَ يَتَفَقَّهُ هَذَا فِي دِينِهِ؟. (۱)

ص: ۷۵

شرح: مردی از شیعیان اهل بیت علیهم السلام و معتقد به ولایت ایشان، به علت خانه نشینی با هیچ یک از برادران دینی خود آشنا نیست، از امام علیه السلام در مورد احوال او سؤال کردند، امام علیه السلام با طرح یک سؤال، ضمن بیان تلویحی نظر خویش در مورد وی، تکلیف او را در مورد دانش نیز بیان کرد.

«رَجُلٌ عَرَفَ هَذَا الْأَمْرَ»، یعنی مردی است که امر امامت را شناخته و کاملاً به آن معتقد است. جمله «عرف هذا الامر» صفت برای «رجل» است.

«ولم يتعرف الي احد من اخوانه»، یعنی نزد برادران خود معروف و شناخته شده نیست، چون با آنان رفت و آمد نداشته تا او را بشناسند.

«قال: فقال: كيف يتفقه هذا في دينه؟»؛ او چگونه در دین خود تفقه می کند؟ این استفهام انکاری است، یعنی با این وضعی که او برای خود انتخاب کرده، تفقه در دین نکرده است، چون لازمه آن شنیدن از اساتید و آموختن از آنها است و این امکان ندارد جز به رفت و آمدهای طولانی در نزد اهل علم، و کسی که خانه نشینی را برگزیند قطعاً نمی تواند چنین رفت و آمدهایی داشته باشد؛ همانند مریضی که نزد پزشک نرود. لذا دین خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار داده است.

حدیث معارض

این نوع حدیث در ظاهر ممکن است با برخی از احادیث منافات داشته باشد، مثلاً در حدیثی که علی علیه السلام فرمود:

يا ايها الناس طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس، وطوبى لمن لزم بيته و اكل قوته و اشتغل بطاعه ربه و بكي علي خطيئته؛ (۱)

ص: ۷۶

ای مردم! خوشا به حال کسی که عیوبش او را از توجه به عیوب مردم باز داشته است، پس خوشا به حال کسی که ملازم خانه اش باشد و غذای خویش بخورد و به طاعت پروردگارش مشغول باشد و بر خطای خویش بگریزد.

ولی در واقع بین این دو حدیث منافاتی وجود ندارد، چون علت مذمت خانه نشینی در حدیث اول به دلیل ترک تفقه در دین است ولی علت ستایش از خانه نشینی در حدیث دوم به سبب موارد ذیل است:

۱. برای دوری از عیبجویی دیگران: «طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس»؛

۲. برای منع از دنیا طلبی: «طوبی لمن لزم بیته و اکل قوته...»؛

۳. برای کسی که به طاعت پروردگار مشغول باشد و بر گناهان خود بگریزد: «...و اشتغل بطاعه ربّه و بکی علی خطیئته». چه بسا در این صورت نیز باید خانه نشین بار خود را از نظر علمی بسته باشد تا بتواند شرایط زمان و مکان را بسنجد و وظیفه خویش را تشخیص دهد که آیا وظیفه او دوری از افراد جامعه و خانه نشینی است یا حضور در میان مردم و جهاد و تلاش است.

در هر صورت حکم ورود در جامعه و همنشینی با مردم، یا مفارقت از آنها و خانه نشینی، نسبت به شرایط زمان و مکان و افراد متفاوت است و هر کسی باید شرایط خود را ببیند و وظیفه خود را تشخیص دهد.

حدیث اول

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ سَيِّهِلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدُّهْقَانِ، عَنِ دُرُسَيْتِ الْوَاسِطِيِّ، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطْفَأُوا بَرْجُلًا، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَامَةٌ. فَقَالَ: وَ مَا الْعَلَامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعَلِمَ النَّاسَ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ. قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ. (۱)

شرح: در این حدیث شریف امام کاظم علیه السلام از حکایتی خبر می دهد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد و جماعتی را دید که برگرد مردی حلقه زده اند. حضرت در مورد او و کار او از آن افراد پرسش هایی نمود و رهنمودهایی بیان

ص: ۷۹

فرمود که به شرح عبارات آن می پردازیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «ما هذا؟ این چیست؟ (یا او کیست؟)»

بحث ادبی: در این عبارت «ما» برای استفهام و طلب تصور است که بر دو قسم می باشد:

یکم: مقصود از آن شرح اسم است که در این صورت با لفظی پاسخ داده می شود که برای دلالت بر مطلوب اظهر و اشهر باشد؛ به صورت مفرد باشد یا به صورت مرکب.

دوم: مقصود از آن طلب ماهیت و حقیقت شیء است؛ چه آن شیء ذات باشد، مثل: ما الانسان؟ یا وصف باشد، مثل: ما العلم؟ یا مرکب از هر دو باشد، مثل: ما الانسان العالم؟ ظاهر این است که در این جا مقصود همین قسم دوم باشد، چون سؤال از حقیقت آن فرد است که متصف به وصفی است که موجب اجتماع مردم بر گرد خود شده است.

چه بسا استفهام با «ما» به جای «من» که برای ذوی العقول است برای تحقیر، اهانت یا تأدیب باشد؛ هر چند این احتمال با توجه به سیره اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله بعید به نظر می رسد.

«فقیل: علامه؛ گفته شد: علامه است». «علامه» صیغه مبالغه و به معنای کثیر العلم است؛ یعنی مردی که دانش فراوان دارد. «ه» علامه برای مبالغه در وصف علم است.

«فقال: و ما العلامه؟ فرمود: علامه چیست؟» این جا «ما» برای طلب شرح اسم است، چرا که علامه به اعتبار فنون متعدد علم دارای افراد متعدد است و در این جا معلوم نشده که مراد از علامه اشاره به کدام یک از فنون علمی است، از این رو نیاز به سؤال دارد.

«فقالوا: أعلم الناس بأنسب العرب ووقائعها و أيام الجاهليه و الأشعار العربيه؛ گفتند: نسبت به انساب عرب و حوادث آن و حوادث زمان جاهليت و اشعار عربی از داناترین افراد است».

«قال: فقال النبي صلى الله عليه و آله: ذاك علم لا يضر من جهله و لا ينفع من علمه؛ امام كاظم عليه السلام گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن علمی است که اگر کسی آن را نداند در آخرت زیان نمی بیند و اگر کسی آن را بداند نیز برایش در آخرت سودمند نخواهد بود».

بنابراین موجب جلب توجه مردم می شود، ولی اهمیت چندانی ندارد و علامه هم محسوب نمی شود. در واقع پیامبر صلی الله علیه و آله با این بیان به دیگران می فهماند که دانستن چنین چیزهایی علم نیست.

«ثم قال النبي صلى الله عليه و آله: إنما العلم ثلاثه؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علم تنها بر سه قسم است». یعنی آن علمی که جهل نسبت به آن موجب زیان در روز معاد می گردد و وجود آن برای عالم سودمند خواهد بود و به او علامه گفته می شود در حقیقت سه قسم است:

اول: «آیه محکمه». محکمه یعنی نسخ نشده، داللتش هم واضح بوده و تشابه هم در آن وجود نداشته باشد. نسخ نشده یعنی معانی آن از احکام و قوت برخوردار است و حکم آن زایل نشده است. و تشابهی در آن نیست یعنی بیان آن فی نفسه دارای احکام و قوت است و برای معرفت آن نیازی به حقایق و معارف دیگر نیست؛ یا نیاز به تأویل ندارد و یا اختلافی در آن وجود ندارد.

دوم: «أو فريضة عادله»، یعنی علم به واجبات که نه افراط در آن باشد و نه تفریط. و شاید عادلانه به معنای ثبات لازم و نسخ نشدن باشد.

سوم: «أو سنه قائمه»، مراد از سنت، سیره نبوی و مراد از «قائمه»، استمرار آن است.

قسم اول اشاره به محکمت قرآنی اعم از اصول، فروع، مواعظ، نصایح و عبرت های گذشتگان است، چون آنچه در آن اختلاف یا متشابه است جز معصوم نمی تواند حق را از آن به دست آورد؛ چنان که قرآن کریم می فرماید: **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الزَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (۱)**.

قسم دوم اشاره به کیفیت عمل بدون افراط و تفریط است. شاید هم اشاره به علم به واجبات-اعم از احکام، اخلاق و عقاید- بدون افراط و تفریط باشد.

قسم سوم اشاره به مستحبات دارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تقسیم علم به اقسام سه گانه، فرمود: «و ما خلاهنَّ فهو فضل؛ و غیر از آن (اقسام سه گانه نوعی) فضیلت هستند».

«فَظُلٌّ» یعنی زیاده و دو معنا در آن محتمل است: الف) زیاده ای که در آن خیر اخروی وجود ندارد؛ چه علم ممدوح باشد مثل علم ریاضی و هندسه، یا مذموم باشد مثل سحر و شعبده بازی.

ب) به معنای فضیلت باشد که تحصیل آن ضروری نیست. بخشی از علم حساب، ادبیات عرب و منطق از باب مقدمیت، جزء این سه قسم از علوم خواهند بود؛ چون مقدمه هر چیزی حکم ذی المقدمه را دارد.

حدیث دوم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورثُوا دَرَهَمًا وَ لَا دِينَارًا، وَ إِنَّمَا أَوْرَثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ

ص: ۸۲

حَظًّا وَافِرًا، فَانظُرُوا عَلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ، فَإِنَّ فِيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عُدُولًا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْعَالِيْنَ وَانْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ وَتَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ. (۱)

بحث لغوی: «وَرَثَهُ» جمع وارث است. وارث به کسی گفته می شود که بعد از مرگ از کسی ارث ببرد.

شرح: در این حدیث امام صادق علیه السلام علما را وارثان انبیاء دانسته و می فرماید: «ان العلماء ورثة الانبياء؛ قطعاً دانشمندان وارثان انبیاء هستند»؛

این جمله فضیلتی بزرگ برای علما و تشویق و ترغیب بر فراگیری علم است.

البته غالباً ارث وارثان از مال و سرمایه مورث است ولی امام علیه السلام این نوع از ارث را از انبیاء منتفی دانسته و می فرماید: «و ذاك انّ الانبياء لم يورثوا درهماً ولا ديناراً؛ قطعاً انبیاء درهم و دینار به ارث نمی گذارند». شأن انبیاء این نیست که به جمع آوری درهم و دینار پردازند پس معنای این جمله یا آن است که آنچه علما از انبیاء به ارث می برند درهم و دینار نیست و یا به این معنا است که علما اگر وارث انبیاء هستند از حیث نبوت وارث آنان هستند و انبیاء از این حیث از خود درهم و دینار بر جای نمی گذارند. اگر اندکی از مال دنیا هم از انبیاء باقی بماند، وارثان جسمانی آنان، وارث آن خواهند بود.

حضرت بعد از نفی ارث درهم و دینار از انبیاء، ارث آنان را احادیث آنان دانسته و می فرماید: «وإنما أورثوا أحاديث من أحاديثهم؛ و تنها (علما) احادیثی از احادیث ایشان را به ارث می برند». «احادیث» جمع حدیث، به معنای خبر است و در اصطلاح به قول، فعل و تقریر معصوم گفته می شود.

بحث ادبی: «من» حرف جار و متعلق به «اورثوا» و برای تبعیض و صفت برای «احادیث» است.

ص: ۸۳

البته تبعیض در اکثر امت صدق می‌کند، چون همه علوم و احادیث انبیاء به همه علماء نمی‌رسد، بلکه هر عالمی در حد استعداد خود از احادیث آنها بهره می‌برد، ولی تبعیض در مورد اوصیاء و ائمه علیهم السلام صدق نمی‌کند، چون ایشان وارث تمام علوم انبیاء هستند.

علم، بهره فراوان

در ادامه حضرت در مورد ارزش این ارث می‌فرماید: «فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهَا فَقَدْ أَخَذَ حِطًّا وَافِرًا».

بحث لغوی: «أَخَذَ» یعنی دریافت، و در این جا مراد تحصیل و حفظ است. «حِطًّا» یعنی نصیب و سهم و قسمت. (۱) «وَافِرًا» (۲) به معنای فراوانی و گشایش است. معنای حدیث: «کسی که اندکی از آن (احادیث) را تحصیل کند و حفظ کند، به بهره و نصیب فراوانی دست یافته است».

البته زمانی تحصیل و حفظ احادیث حظ وافر محسوب می‌شود که همراه با درایت و فهم باشد، نه مجرد نقل روایت؛ هر چند آن هم فضیلتی بزرگ است.

آن گاه حضرت نسبت به فراگیری علم از اهل خود سفارش کرده و می‌فرماید: «فَانظُرُوا عِلْمَكُمْ هَذَا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ؛ پَس بِنْغَرِيدُ كَهَ إِينِ عِلْمَتَانِ رَا اَزْ چِه كَسِي دَرِيَاْفَتِ مِي كْنِيْدُ».

«أَنْظُرُوا» از ماده نظر به معنای نگاه همراه با تعمق و تحقیق در موضوع مادی یا معنوی با بصر (چشم) یا با بصیرت است. (۳) بنابراین علمی که میراث انبیاء است باید تحصیل و دریافت آن همراه با دقت و تحقیق باشد، یعنی از وارثان حقیقی

ص: ۸۴

۱- (۱). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «حِطًّا».

۲- (۲). همان، ماده «وَافِرًا».

۳- (۳). همان، ماده «نظرًا».

پیامبر صلی الله علیه و آله که سرچشمه اصلی علم اند دریافت نمود. از آن جا که مدعیان علم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بسیار و اکثر آنان در پی هواهای نفسانی و پیروان شیطان بودند، پس هیچ گونه سهل انگاری در این موضوع روا نیست.

خزانه داران علوم الهی

حضرت در این روایت، اهل بیت علیه السلام را خزانه داران علوم الهی معرفی کرده و می فرماید: «فإن فینا أهل البیت فی کل خلف عدولاً»،

بحث ادبی: «فینا» خبر «ان» و بر «عدولاً» (اسم ان) مقدم شده تا دلالت بر حصر کند، «اهل البیت» یا منصوب است به تقدیر «أعنی»، یا مجرور است که بدل از ضمیر متکلم «نا» باشد.

بحث لغوی: «خلف»، به معنای چیزی است که بعد از چیزی بیاید و جانشین آن باشد. (۱) حال اگر به فتح «خاء» و «لام» باشد به معنای جانشین خیر است و اگر به سکون «لام» باشد به معنای جانشین شر است و در این جا مراد جانشین خیر است.

«عدولاً» یعنی امت و گروهی که ملتزم به میانه روی و دارای استقامت و ثبات قدم هستند و در راه صدق و راستی پایدارند.

با توجه به بحث ادبی و لغوی، مفهوم جمله این است: «در میان ما اهل بیت در هر نسلی که بعد از نسلی می آید یا در هر قرنی که بعد از قرن دیگر می آید (انسان هایی) ثابت قدم و استوار هستند.» آنان مخازن علوم و اسرار الهی اند.

مراد از «اهل بیت»

در لسان روایات و فقهاء سه مفهوم اصطلاحی برای «اهل بیت» بیان شده است:

ص: ۸۵

۱- (۱). مقایس اللغه، ماده «خلف».

۱. معنای عرف عام: همان معنای لغوی است و مراد از آن منتسبین به «بیت» است؛ چه بیت اسکان باشد یا بیت نسب. از این رو به مهمان هم اگر سه شب در خانه انسان بماند اهل بیت اطلاق می گردد. چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «اذا كان الليله الثالثه فهو من اهل البيت، يأكل ما ادرك». (۱)

۲. معنای عرف خاص: این معنا منطبق بر خصوص اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است و مراد از آن پدران، اجداد، فرزندان، نوادگان، عموها و عموزادگان است و وقتی گفته می شود: «ما اهل بیتی هستیم که صدقه بر ما حلال نیست». (۲) معلوم است که مراد از این حدیث بنی هاشم هستند و قدر متیقن از آن ها امروز، فرزندان علی علیه السلام، جعفر، عقیل و عباس هستند.

۳. مفهوم اخص: مقصود خصوص اصحاب کساء علیهم السلام هستند که فقط شامل پیامبر صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشد. روایات فراوانی از فریقین نیز بر این مطلب دلالت دارند که برای نمونه دو روایت از منابع اهل سنت را ذکر می کنیم:

احمد حنبل به سند خودش از ام سلمه چنین روایت می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله کسائی را بر علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام پوشاند و سپس فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی، اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»؛ بعد ام سلمه گفت: یا رسول الله آیا من هم جزء آنان هستم؟ فرمود: «انک علی خیر؛ تو بر نیکی هستی». (۳)

ترمذی از عمر بن ابی سلمه، ربیب (۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین روایت می کند:

ص: ۸۶

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۳۱۳، ح ۱.

۲- (۲). همان، ج ۹، ص ۲۷۰، ح ۶.

۳- (۳). مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۳۰۴.

۴- (۴). به فرزند زوجه انسان از زوج دیگر «ربیب» گفته می شود و عمر بن ابی سلمه پسر ام سلمه همسر پیامبر از همسر قبلی او ابی سلمه بوده است.

وقتی آیه شریفه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** (۱) در خانه ام سلمه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و علی علیه السلام هم پشت سرش بود آنان را با کساء پوشاند و سپس فرمود: **اللهم هؤلاء أهل بيتي فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً**. ام سلمه گفت: یا نبی الله آیا من هم با آن ها هستم؟ فرمود: تو بر جای خویش باش و تو بر خیر هستی». (۲)

روایات به این مضمون از منابع اهل سنت و شیعه به تواتر نقل شده است، ولی به دلیل رعایت اختصار به همین دو روایت اکتفا می کنیم.

نقش اهل بیت علیهم السلام

آنگاه امام علیه السلام نقش اهل بیت علیهم السلام را در سالم نگه داشتن این علم بیان نموده و می فرماید: «ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین»؛ (اهل بیت علیهم السلام) هر گونه انحراف غلوکنندگان و ادعاهای باطل گرایان و تفاسیر انسان های نادان را از آن (علم و میراث انبیاء) دور می سازند».

بحث لغوی: «ینفون» از ماده «نفی» به معنای طرد و رد و دور ساختن است. (۳)

«تحریف» از ماده «حرف» به معنای کناره چیزی و انحراف از اصل چیزی است (۴) و منظور از آن خارج شدن از راه وسط و اعتدال و متمایل شدن از راه حق است.

«الغالین» اسم فاعل و جمع «غال» به معنای کسی است که از حد تجاوز کند. (۵) پس غالین کسانی هستند که در مورد اهل بیت علیهم السلام اعتقاداتی خاص دارند که خود

ص: ۸۷

۱- (۱). احزاب، آیه ۳۳.

۲- (۲). سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۱.

۳- (۳). مقاییس اللغة، ماده «نفی»؛ التهذیب، ماده «نفی».

۴- (۴). مقاییس اللغة، ماده «حرف».

۵- (۵). همان، ماده «غلو».

اهل بیت علیهم السلام در مورد خودشان چنین اعتقادی ندارند؛ مثل نبوت و الوهیت.

«انتحال» از ماده «نحل» و باب افتعال به معنای ادعا کردن است.

«المبطلین» اسم فاعل از ماده «بَطَلَ» و جمع «مُبطِل» به معنای باطل گرا و کسی است که افعال او هیچ حقیقتی ندارد؛ مثل مجسمه، قدریه و حشویه.

«تأویل» از ماده «اول» به معنای ابتداء است. تأویل کلام یعنی رجوع به اول و اصل کلام. (۱) فرق آن با تفسیر این است که تفسیر از مدلول لفظ و اقتضات ادبی ظاهری سخن می گوید ولی تأویل در مورد تعیین مرجع و مراد اصلی کلام سخن می گوید.

(۲)

«الجاهلین» جمع «جاهل» از ماده جهل به معنای خلاف علم است و جاهل به کسی می گویند که علم ندارد و نادان است.

دلالت های حدیث

۱. میراث علمی پیامبر صلی الله علیه و آله به اهل بیت آن حضرت و بعد به واسطه آنان به نایبان ایشان که به طور خاص یا عام تعیین شده اند منتقل شده است.

۲. تا قیامت هرگز زمین خالی از حجت خدا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله نخواهد بود. حدیث از طریق عامه نیز به همین معنا روایت شده، چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود:

«يَحْمَلُ هَذَا الْعِلْمَ مِنْ كُلِّ خَلْفٍ عُدُولُهُ، يُنْفَوْنَ عَنْهُ تَحْرِيفُ الْغَالِيْنَ وَ اتِّحَالُ الْمَبْطُلِيْنَ وَ تَأْوِيلُ الْجَاهِلِيْنَ». (۳)

ص: ۸۸

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «اول».

۲- (۲). التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ماده «اول».

۳- (۳). كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۷۶، ح ۲۸۹۱۸.

۱. در عبارت: «دخل رسول الله صلى الله عليه و آله المسجد فاذا جماعه قد أطافوا برجل فقال: ما هذا؟ فقيل علامه...».

الف) «ما هذا» یعنی چه؟

ب) علت استفاده از «ما» استفهامیه به جای «من» چیست؟

ج) «علامه» یعنی چه و «ه» بر چه چیزی دلالت دارد؟

۲. عبارات «آیه محکمه» و «فریضه عادل» و «سنه قائمه» را توضیح دهید.

۳. معنای جمله «وذاک ان الانبیاء لم یورثوا درهماً و لادیناراً» را توضیح دهید.

۴. واژه «انظروا» را در عبارت «انظروا علمکم هذا عمّن تأخذونه» را از نظر واژه و مفهوم توضیح دهید.

۵. معانی مختلف اهل بیت را بیان کنید.

۶. عبارت «ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین و تأویل الجاهلین» را از نظر واژگان و مفهوم توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مُجَالَسَةُ أَهْلِ الدِّينِ شَرَفٌ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَصْبَهَانِيِّ، عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِيِّ، عَنِ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنِ مَسْعُودِ بْنِ كِدَامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَجْلِسٌ أَجْلِسُهُ، إِلَى مَنْ أَتَقُّ بِهِ أَوْتَقُّ فِي نَفْسِي مِنْ عَمَلِ سَنَةٍ؟

٣. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى، عَنِ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ حَرِيزِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسَدِّ بْنِ لِمٍ وَ بُرَيْدِ الْعِجْلِيِّ، قَالُوا: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ فِي شَيْءٍ سَأَلَهُ: إِنَّمَا يَهْلِكُ النَّاسُ لِأَنَّهُمْ لَا يَسْأَلُونَ.

٤. عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ: إِنَّ هَذَا الْعِلْمَ عَلَيْهِ قُفْلٌ وَ مِفْتَاحُهُ الْمَسْأَلَةُ.

حدیث سوم

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَيْنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَيْنِ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَيْنِ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ رَجُلٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْكَمَالُ كُلُّ الْكَمَالِ التَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ وَالصَّبْرُ عَلَى النَّائِبَةِ وَتَقْدِيرُ الْمَعِيشَةِ. (۱)

بحث لغوی: «التفقه» از ماده «فقه» به معنای فهم دقیق و از باب تفعل به معنای طلب فهم است. (۲) چنان که در قرآن آمده: لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ. (۳)

«النائبه»: حوادث ناگوار. (۴)

«المعیشه»: از ماده «عیش» به معنای وسیله زندگی است. (۵)

ص: ۹۱

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۴.

۲- (۲). مفردات راغب، ماده «فقه».

۳- (۳). توبه، آیه ۱۲۲.

۴- (۴). مجمع البحرين، ماده «نوب».

۵- (۵). همان، ماده «عیش».

شرح: در این حدیث شریف امام باقر علیه السلام برنامه یک زندگی خوب از نظر مادی و معنوی را در سه امر مهم ترسیم نموده است:

الف) فقهات در دین: فقهات به معنای اصطلاح امروزی یعنی اجتهاد و تخصیص در احکام و فروع شرعی نیست، بلکه به معنای بصیرت در امور دینی اعم از اعتقادات و اخلاق و احکام است. فقه در احادیث غالباً به همین معنا است.

ب) صبر و بردباری در حوادث: انسان باید در حوادث و اتفاقات ناگواری که گاهی برای او پیش می آید از جزع و بی تابی خودداری نماید و در این گونه موارد زندگی انبیاء، اولیاء و ائمه معصومین علیهم السلام را الگویی خود قرار دهد، چرا که آنان نمودار کامل صبر و تحمل و بردباری در مصایب اند.

ج) تقدیرالمعیشه: انسان باید در زندگی خود برنامه ریزی داشته باشد، برای امرار معاش تلاش کند و آن را وظیفه خود بداند. در روایات این وظیفه در حد جهاد در راه خدا دانسته شده است:

الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ (۱)

تلاشگر برای خانواده مانند مجاهد در راه خداست.

نسبت به هزینه های زندگی نیز چنان برنامه ریزی کند که نه اسراف و تبذیر در آن باشد و نه سخت گیری و خساست.

چنان که قرآن کریم در سوره مبارکه فرقان پنجمین صفت از صفات «عباد الرحمن» را انفاق شمرده و فرموده:

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا؛ (۲)

و کسانی که هرگاه انفاق می کنند زیاده روی نمی کنند و تنگ نمی گیرند و (انفاق آنان روشی) معتدل بین آن دو است.

ص: ۹۲

۱- (۱). کافی، ج ۵، ص ۸۸.

۲- (۲). فرقان، آیه ۶۷.

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

من اقتصد فی معیشته رزقه الله و من بذر حرمه الله؛ (۱)

کسی که در معیشت خویش میانه روی کند خدا به او روزی دهد و هر کس تبذیر کند خدا او را محروم سازد.

امام صادق علیه السلام هنگامی که این آیه را تلاوت نمود مشتی سنگ ریزه برداشت و دست خود را محکم مشت کرد و فرمود: این همان «اقتار» و سخت گیری است. سپس مشت دیگری برداشت و دست خود را گشود و همه خاک ها را به زمین ریخت و فرمود: این اسراف است و بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود و مقداری خاک از اطراف آن بر زمین ریخت و مقداری در دست ماند و فرمود: این همان «قوام» و اعتدال است. (۲)

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِتَّانٍ، عَنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْعُلَمَاءُ أُمْنَاءٌ وَ الْأَتْقِيَاءُ حُصُونٌ وَ الْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ. (۳)

بحث لغوی: «امناء» جمع «امین» به معنای کسی است که در مورد چیزی مورد اعتماد باشد؛ مثل این که رسول خدا صلی الله علیه و آله امین خدا نسبت به رسالت او است. (۴)

«الاتقیاء» جمع «تقی» ماده «وقی» یعنی حفظ و نگهداری کردن از چیزی که موجب زیان و ضرر است. (۵) در این جا به معنای کسی است که نسبت به

ص: ۹۳

۱- (۱). کافی، ج ۴، ص ۵۴.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). همان، ج ۱، ص ۳۳، ح ۵.

۴- (۴). مجمع البحرین، ماده «أمن».

۵- (۵). مفردات راغب، ماده «وقی».

محرمات الهی خویشان دار باشد.

«حصون» جمع حصن، به معنای مانع است. (۱)

«ساده» جمع سید از ماده سود، به معنای رئیس و بزرگ قوم است که همه از او اطاعت می کنند. (۲)

شرح: در این حدیث شریف به جایگاه اجتماعی سه دسته اشاره شده است:

الف) علما: فرموده است: «العلماء امناء؛ علما امین ها هستند.» یعنی خدا علوم و سعادت را به آنان سپرده و از ایشان خواسته است تا آن را حفاظت و نگهداری کنند و به اهلش بسپارند، آنان در شهرها و بلاد، امین خدا بر کتاب، دین، حلال و حرام خدا در میان مردم هستند. آنان حاملان کتاب و خزانه داران اسرار و حافظان احکام الهی اند که خدا این مقام منیع را به ایشان سپرده تا مردم را از ضلالت و گمراهی برهانند.

ب) اتقیا: در این مورد فرمود: «والا اتقیا حصون؛ اهل تقوا (و خویشان داران از گناه) حصون و موانع (برای جامعه) هستند.»

در مورد معنای این عبارت چهار احتمال وجود دارد:

۱. همان گونه که دیوار مانع از ورود آفات و بلیات به شهرها است، وجود ایشان نیز مانع از نزول عذاب بر مردم است. چنان که به گفته قرآن کریم وجود مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله در میان امت خویش چنین بود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (۳)؛ و در حالی که تو در میان آنان هستی، خدا هرگز آنان را عذاب نخواهد کرد.

ص: ۹۴

۱- (۱). مجمع البحرين، ماده «حصن».

۲- (۲). همان، ماده «سود».

۳- (۳). انفال، آیه ۳۳.

امام جواد علیه السلام نیز می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لِيُدْفِعَ بِالْمُؤْمِنِ الْوَاحِدِ عَنِ الْقَرِيهِ الْفَنَاءِ؛ (۱)

خدا به برکت وجود یک مؤمن نابودی را از یک روستا دفع می کند.

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَوْ أَنَّ عَبْدًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرَحِمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ تِلْكَ الْأُمَّةَ بِبِكَاءِ ذَلِكَ الْعَبْدِ؛ (۲)

اگر بنده ای در میان امتی بگرید خداوند به برکت گریه آن بنده، بر آن امت رحم خواهد کرد.

۲. احتمال دیگر آن است که اتقیا نگهبانان شریعت هستند و دین را از هر گونه تحریف و انحراف نگه می دارند.

۳. احتمال سوم آن است که اتقیا قلعه های محکم دین هستند که مردم هنگام بروز حوادث و شبهات باید به آنها پناه برند و در سایه امن آنان دین خود را حفظ کنند.

۴. چهارمین احتمال هم آن است که به دلیل علم و تقوا شیطان و لشکریان او توان نفوذ در آنها را نخواهند داشت. (۳)

ج) اوصیاء: در فراز سوم از حدیث شریف در مورد اوصیاء فرموده: «وَالْأَوْصِيَاءُ سَادَةٌ؛ اَوْصِيَاءُ (و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله) آقا و سید (مردم) هستند.» مراد از اوصیاء، مطلق کسانی که به هر نحو وصی قرار گرفته اند نیست، چون قراردادن چنین منزلتی برای هر وصی ای وجهی ندارد، بلکه مراد از آنها در این حدیث، اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی همان ائمه معصومین علیهم السلام هستند، آنانند که آقا، بزرگ و امیر بر مردم هستند و واجب است که مردم سخنان ایشان را به جان بخرند، اوامرشان را

ص: ۹۵

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲- (۲). همان، ص ۴۸۲.

۳- (۳). ر.ک: شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۳۲.

فرمان برنند، از نواهی ایشان بر حذر باشند و هرگز فکر پیشی گرفتن بر ایشان را در سر نپروانند، چراکه موجب هلاکت و نابودی دین و ایمانشان خواهد بود؛ چنان که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه خود نسبت به تمسک به دو ثقل گرانبها سفارش کرده و سپس فرمود:

فلا تقدّموهما فتهلكوا ولا تعلموهما فانهما أعلم منكم؛ (۱)

از آن دو پیشی مگیرید که هلاک خواهید شد و به آنان تعلیم مدهید، چراکه آنان دانشمندتر از شما هستند.

ناگفته نماند که اوصیاء پیامبر گرامی اسلام علاوه بر سیادت و آقایی مردم دو مقام گذشته یعنی علم و تقوا را نیز در حد کمال دارا هستند، بنابراین آنان در رأس علمایی هستند که امناء مردمند و در رأس اتقیایی هستند که وجود با برکتشان موجب صیانت امت اسلامی از هر جهت است.

حدیث پنجم

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ، عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْكِنْدِيِّ، عَنْ بَشِيرِ الدَّهَّانِ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَّقُهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، يَا بَشِيرُ! إِنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ إِذَا لَمْ يَشْتِغِنِ بِفِقْهِهِ احْتِاجَ إِلَيْهِمْ، فَإِذَا احْتِاجَ إِلَيْهِمْ أَدْخَلُوهُ فِي بَابِ ضَلَالَتِهِمْ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ. (۲)

بحث لغوی: «لم یشتغن» از ماده «غنی» به معنای کفایت است. (۳)

شرح: امام صادق علیه السلام خطاب به یکی از اصحاب خود به نام «بشیر دهان کوفی»

ص: ۹۶

۱- (۱). المعجم الكبير، ج ۳، ص ۶۶.

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۶.

۳- (۳). مقایس اللغه، ماده «غنی».

می فرماید: «لا خیر فیمن لا یتفقّه من اصحابنا؛ از اصحاب ما کسی که تفقه (در دین) ننماید در او خیری وجود ندارد».

خیر یا در دنیا است یا در آخرت، خیر در دنیا پیمودن راه سعادت و انجام تکالیف شرعی و اعتقاد به اصول دین و مذهب است و خیر در آخرت رسیدن به سعادت ابدی و به بهشت جاودان و همنشینی با انبیاء و اولیاء است و این دو جز در سایه شناخت دقیق معارف دینی و عمل به آن میسر نیست.

سپس می فرماید: «انّ الرجل منهم اذا لم یستغن بفقہه احتاج الیهم؛ اگر از شیعیان، کسی با فقه خویش خود را کفایت نکند به آن ها (مخالفان) نیازمند خواهد شد.» ضمیر «منهم» به شیعیان و ضمیر «الیهم» به مخالفان شیعه برمی گردد.

«فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو لایعلم»، یعنی اگر در زمینه مسائل دین و مذهب و حلال و حرام و اعتقادات و معارف نیازمند مخالفان خود باشد ناخود آگاه در مسیر ضلالت و گمراهی آنها قرار می گیرد، چرا که خود توان شناخت حق از باطل و صحیح از سقیم را ندارد. بنابراین مؤمن باید به تمام جوانب مصالح و مفاسد بصیرت کامل داشته باشد تا بتواند حق را از باطل به خوبی تشخیص دهد. از طرفی لازمه چنین بصیرتی آگاهی کامل از احکام و معارف دینی است؛ چنان که در حدیث دیگری می فرماید:

من اخذ دینه من کتاب الله و سنه نبیه صلوات الله علیه و آله زالت الجبال قبل ان یزول، و من اخذ دینه من افواه الرجال ردّته الرجال. (۱)

کسی که دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بگیرد، کوه ها متزلزل خواهند شد ولی او تزلزل نخواهد یافت، ولی اگر کسی دینش را از زبان مردم (نادان و گمراه) بگیرد (همان) مردم او را بر خواهند گرداند.

ص: ۹۷

عَلَى بَنِي مُحَمَّدٍ؛ عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السُّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ عَالِمٍ مُطَاعٍ أَوْ مُسْتَمِعٍ وَاعٍ. (۱)

بحث لغوی «العیش» مصدر از ماده «عاش» به معنای حیات و زندگی است.

«واع» اسم فاعل از ماده «وعی» به معنای حفظ و جمع است. (۲)

شرح: در این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله خیر در زندگی را تنها برای دو گروه دانسته و می فرماید: «در زندگی خیری نیست مگر برای دو دسته: ۱. عالمی که (از فرامین او) اطاعت شود؛ ۲. شنوای حافظ و نگهدارنده».

«عیش» یعنی زندگی، چه زندگی دنیوی و چه زندگی اخروی. خیر در زندگی همان استقامت و پایداری برحق بدون هیچ اضطراب و نگرانی است که انسان نه مقهور نفس اماره باشد و نه مقهور شیطان، و تنها به وظایف دینی و شرعی عمل کند و دین خود را بتواند حفظ نماید. خیر در زندگی اخروی هم رسیدن به مقام قرب الهی و وصول به نعمت های پایدار بهشتی است و سعادت در این دو مرتبه تنها برای دو گروه میسر است:

۱. عالم مطاع: دانشمندی که خود به راه راست هدایت یافته و مردم هم اوامر او را اطاعت کنند.

۲. مستمع واع: دانش پژوه و طلبه ای که بر سر درس استاد حاضر شود و سر تا پا گوش باشد و ظرف وجودش را از معارف الهی اعم از عقاید و احکام و اخلاق پر کند و با جان و دل نگهبان آن باشد.

ص: ۹۸

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۷.

۲- (۲). مجمع البحرین، ماده «وعی».

غیر از این دو راه چیزی جز گذراندن عمر به بطالت و پیمودن در مسیر ضلالت نیست، چنان که علی علیه السلام فرمود:

الناس ثلاثة: فعالم رباني و متعلم على سبيل نجاه و همج رعاء، اتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجؤوا الى ركن وثيق. (۱)

مردم سه دسته اند: دانشمند الهی؛ آموزنده ای بر راه رستگاری و گروهی که مثل پشه هایی دستخوش باد و طوفان هستند و همیشه سرگردانند، به دنبال هر صدایی می روند و با وزش هر بادی حرکت می کنند، نه از روشنایی، نور گرفتند و نه به پناهگاه استواری پناه بردند.

حدیث هفتم

اشاره

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: عَالِمٌ يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفَ عَابِدٍ. (۲)

بحث لغوی: «ينتفع» از ماده «نفع» در مقابل «ضرر»، به معنای خیر و چیزی است که انسان را به مطلوبش برساند. (۳)

شرح: این حدیث شریف در مقام بیان برتری عالم نسبت به عابد است، به همین جهت می فرماید: «عالم که از علم خود سود ببرد برتر از هفتاد هزار عابد است».

نکته ها

۱. علت برتری عالم از عابد این است که به وسیله علم، زندگی عقلانی انسان به فضایل نفسانی آراسته و از رذایل اخلاقی پیراسته می گردد و با آن اوامر

ص: ۹۹

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۳۳، ح ۸.

۳- (۳). مصباح اللغه، ماده «نفع».

و نواهی شرع مقدس را می آموزد و بدان عمل می کند که ریشه هر سعادت است.

در سایه علم است که سیاهی و تاریکی به نورانیت و روشنایی، نادانی و جهالت به بصیرت و روشنفکری و گمراهی و ضلالت به هدایت و رستگاری مبدل می شود.

۲. علت دیگر برتری عالم از عابد این است که عابد با عبادت خود اگر نفعی داشته باشد فقط شامل خود او خواهد بود و دیگران بهره ای از عبادت او نمی برند، ولی عالم هم خود و هم سایر بندگان خدا را منتفع می سازد.

۳. برتری عالم نسبت به عابدانی است که عمر خود را در راه عبادت و راز و نیاز به درگاه معبود سپری کرده اند، نه انسان های ساده و معمولی که از عبادت فقط به انجام تکالیف واجب اکتفا کرده باشند و این خود مقامی بزرگ است که به عالم اعطا شده است.

۴. برتری عالم نسبت به عابد در صورتی است که او خود پیش و بیش از همه به علمش عمل کند: «عالم ینتفع بعلمه...».

۵. از این حدیث استفاده می شود که عالم قطعاً بر عابد برتری دارد، اما به این معنا نیست که برتری او بر همین تعداد از عابدان است، بلکه بیان عدد هفتاد هزار چه بسا برای بیان مبالغه و افاده کثرتی باشد که شمردنی نیست.

حدیث هشتم

اشاره

الْحَسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ، عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَجُلٌ رَأَى لِحْيَتَيْكُمْ يُبَيِّتُ ذَلِكُمْ فِي النَّاسِ وَيَشُدُّهُ فِي قُلُوبِهِمْ، وَقُلُوبٌ شَيَّعَتْكُمْ، وَلَعَلَّ عَابِدًا مِنْ شَيَّعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هِدْيَةٌ الرَّوَايَةُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ قَالَ: الرَّوَايَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شَيَّعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ. (۱)

ص: ۱۰۰

بحث لغوی: «راویه» در اصل از ماده «رَوَى» به معنای حَمَلَ است. «رَوَى البعير الماء: حَمَلَهُ». از این رو هر چهارپایی که آب حمل کند به آن راویه (حمل کننده) گفته می شود. در اصطلاح علمی هر خبری که از طریق نقل یکی از دیگری به پیامبر صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه علیهم السلام منتهی شود به آن روایت (۱) و ناقل آن را «راوی» می گویند. در این جا تاء «الراویه» برای دلالت بر کثرت و به معنای کثیرالراویه است.

«یَبْتُ» از ماده «بْتُ» به معنای اذاعه و نشر است. (۲)

«یَشُدُّ» از ماده «شَدَّ» به معنای درجه عالی قوت است و در هر چیزی به تناسب آن متفاوت است. (۳)

شرح: در این حدیث شریف معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام در مورد کسی می پرسد که احادیث شما را فراوان روایت می کند و آن را در میان مردم منتشر می سازد و آن را با تمام توان در دل های مردم (از همه مذاهب) و قلوب شیعیان جا می اندازد، و چه بسا که هیچ عابدی از شیعیان شما این چنین روایت نکند.

کدام یک افضل و برترند (راوی حدیث یا عابد)؟

امام علیه السلام فرمود: «کسی که روایات ما را فراوان نقل کند تا دل های شیعیان ما را محکم سازد و آنها را در راه دین حق پایدار سازد از هزار عابد برتر است».

نکته ها

۱. در این حدیث فضیلت راوی حدیث را هزار برابر عابد دانسته است. چه بسا برتری هزار برابری در صورتی است که خود راوی عالم نباشد، و برتری

ص: ۱۰۱

۱- (۱). مجمع البحرین، ماده «روی»

۲- (۲). مصباح المنیر، ماده «بْتُ».

۳- (۳). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «شَدَّ».

هفتاد هزار برابر از آن کسی است که عالم هم باشد.

۲. هر چند سؤال معاویه بن عمار در مورد نشر حدیث در میان مردم است که شامل شیعیان و غیر شیعیان می شود، اما امام علیه السلام تنها به ثواب نشر حدیث در میان شیعیان اشاره نموده است، به دو دلیل: یا به قرینه سؤال و اختصار، حضرت از ذکر دیگران خودداری کرد و یا به این علت است که آنچه فضیلت دارد، نشر اخبار در میان شیعیان است نه همه مردم، چرا که در برخی مواقع نشر حدیث در میان غیر شیعیان به سبب تقیه حرام باشد. (۱)

ص: ۱۰۲

۱- (۱). ر.ک: شرح اصول کافی، (ملا صالح مازندرانی)، ج ۲، ص ۳۶ و ۳۷.

۱. «تقدیر المعیشه» را از نظر قرآن و حدیث توضیح دهید.

۲. واژگان حدیث: «العلماء امناء والاتقیاء حصون والاوصیاء ساده» را توضیح دهید.

۳. احتمالات مختلف در مورد معنای عبارت «الاتقیاء حصون» را بیان کنید.

۴. مراد از «اوصیاء» در عبارت «والاوصیاء ساده» چیست؟

۵. در حدیث: «لاخیر فیمن لایتفقّه من اصحابنا یا بشیر ان الرجل منهم اذا لم یستغن بفقّهه احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو لایعلم».

الف) مراد از «خیر» چیست؟

ب) مرجع ضمائر «منهم» و «الیهم» را تعیین کنید.

ج) حدیث را به صورت گویا ترجمه کنید.

۶. حدیث: «لاخیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع و مستمع واع» را از نظر لغت و مفهوم توضیح دهید.

۷. علل برتری عالم بر عابد را بیان کنید.

۸. عبارت: «الراویه لحدیثنا...» واژه راویه را در لغت توضیح دهید.

۹. تفاوت دو عبارت: «عالم یتنفع بعلمه أفضل من سبعین الف عابد» و «الراویه لحدیثنا یشدّ به قلوب شیعتنا افضل من الف عابد» چیست؟ علت این تفاوت را بیان کنید؟

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ أَبِي الْحَارُودِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا الْعِلْمَ. قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا إِحْيَاؤُهُ؟ قَالَ: أَنْ يَذَاكِرَ بِهِ أَهْلَ الدِّينِ وَ أَهْلَ الْوَرَعِ.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَجَّالِ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، رَفَعَهُ، قَالَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: تَذَاكُرُوا وَ تَلَاَقُوا وَ تَحَدَّثُوا، فَإِنَّ الْحَدِيثَ جِلَاءٌ لِلْقُلُوبِ، إِنَّ الْقُلُوبَ لَتَرِينٌ كَمَا يَرِينُ السَّيْفُ جِلَاؤُهَا الْحَدِيثُ.

۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ، عَنْ مَنْصُورِ الصَّيْقَلِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: تَذَاكُرِ الْعِلْمِ دِرَاسَةٌ وَ الدِّرَاسَةُ صَلَاةٌ حَسَنَةٌ.

عَلَىٰ بَنِي مُحَمَّدٍ، عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى جَمِيعاً، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيِّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ مِمَّنْ يُوْتَقُّ بِهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ أَلْوَا بَعِيدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى ثَلَاثَةِ أَلْوَا إِلَى عَالِمٍ عَلَى هُدًى مِنَ اللَّهِ قَدْ أَغْنَاهُ اللَّهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ غَيْرِهِ؛ وَ جَاهِلٍ مُدَّعٍ لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ مُعْجَبٍ بِمَا عِنْدَهُ قَدْ فَتَنَتْهُ الدُّنْيَا وَ فَتَنَ غَيْرُهُ؛ وَ مُتَعَلِّمٍ مِنْ عَالِمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ نَجَاهٍ. ثُمَّ هَلَكَ مَنْ ادَّعَى وَ خَابَ مَنْ افْتَرَى. (۱)

بحث لغوی: «آلوا» از ماده «آل، یؤول» به معنای رجوع است. (۲) «اغنی» از ماده «غنی» به معنای کفایت است. «فتنته» از ماده «فتن» اصل آن به معنای ابتلاء و

ص: ۱۰۵

- ۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۳۳، ح ۱.
- ۲- (۲). مصباح المنیر، ماده «أول».

اختیار است؛ مثل «فتنت الذهب بالنار» (۱) و در این جا به معنای گمراه کردن است. (۲)

شرح: در این حدیث شریف علی علیه السلام به اقسام مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کرده و می فرماید: «مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با سه دسته مواجه شدند و به آن ها رجوع کردند».

۱. در مورد دسته اول می فرماید: «آلوا الی عالم علی هدی من الله قد اغناه الله بما علّم عن علم غیره؛ دسته ای از مردم عالمانی هستند که بر هدایت الهی اند و خدا آنان را به واسطه دانششان از دانش دیگران بی نیاز ساخته است. تعبیر «علی هدی» برای بیان این معنا است که ایشان بر هدایت تسلط یافته اند، مانند کسی که مرکبش را رام خود کرده باشد.

تعبیر «اغناه الله» گویای این مطلب است که علم او علم موهبتی از سوی خدای متعال است نه کسبی، که مراد از این دسته قطعاً ائمه معصومین علیهم السلام هستند؛ همانان که همگان به علمشان نیاز دارند ولی آن ها به احدی نیاز ندارند؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لا تعلموهم فانهم اعلم منکم». (۳)

۲. در مورد دسته دوم می فرماید: «وجاهل مدع للعلم لا علم له معجب بما عنده قد فتنته الدنيا و فتن غیره؛ و نادانی که در ظاهر مدعی علم و دانش اند ولی در واقع دانشی ندارند، (آنان به سبب این ظواهری که در نزدشان است) گرفتار عجب و غرور شده اند».

دنیای آن ها را مفتون خود ساخته و آنها به حب مقام و ریاست دنیوی مبتلی شده اند و سر از گمراهی در آورده اند. دنیا آنان را گمراه ساخته و آنان نیز دیگران را قطعاً اینان همان دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند که مستبدانه به رأی و نظر

ص: ۱۰۶

۱- (۱). مقایس اللغه، ماده «فتن».

۲- (۲). ر. ک: شرح اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰؛ الوافی، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳- (۳). المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۷.

خویش عمل کرده و از رفتن به در خانه اهل بیت علیهم السلام ابا داشتند.

۳. در مورد دسته سوم می فرماید: «و متعلّم من عالم علی سبیل هدیّ من الله و نجاه؛ و جویندگان دانش هستند که برای رهیابی به هدایت الهی و نجات و رستگاری از پیروان علما و دانشمندانی هستند که بر سبیل هدایت الهی و نجات اند».

آری، این گروه همان شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام هستند که تنها راه نجات از عذاب آخرت و فتنه های دنیوی را پیروی از اهل بیت علیهم السلام می دانند، اینان کسانی هستند که علی علیه السلام در حقشان دعا کرده و فرموده است:

رحم الله عبداً سمع حکماً فوعی، و دعی الی رشاد فدنی، و اخذ بحجزه هادٍ فنجی؛ (۱)

خدا رحمت کند کسی که چون سخن حکیمانه ای بشنود، خوب فراگیرد و هنگامی که به سوی هدایت ارشاد گردد، پذیرا شود، و دست به دامن هادی و رهبری زند و (در پرتو هدایتش) نجات یابد.

آنگاه حضرت در پایان بار دیگر به سرانجام دسته دوم اشاره کرده و می فرماید: «ثم هلك من ادعی و خاب من افتری؛ آن که ادعای علم کرد ولی در واقع عالم نبود، خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار داده و از رحمت الهی و شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله نومید گشته است».

نکته ها

۱. برای رسیدن به نجات و رستگاری لازم است که در محضر اساتید و عالمان ربّانی زانو زد تا بتوان راه هدایت را از ضلالت و گمراهی شناخت.

۲. هدایت و رستگاری متوقف است بر علم به خدا و رسول و اقرار به تمام آنچه خدا برای هدایت بشر فرو فرستاده است. به دست آوردن این علم هم تنها باید از طریق تأییدشدگان الهی باشد.

ص: ۱۰۷

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْجَرِيِّ، عَنِ مَعْلَى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ سَيِّدِ الْمِ بْنِ مُكْرَمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: النَّاسُ ثَلَاثَةٌ عَالِمٌ وَ مُتَعَلِّمٌ وَ غُثَاءٌ. (۱)

بحث لغوی: «غُثَاء» هر چیز سبکی که ارزشش کاسته شده و از حالت اصلی خود خارج شده باشد به طوری که قابل استفاده نباشد، مثل برگ های خشک و افتاده از درخت و اشیاء کوچک بی اهمیت که به اندازه ای پست هستند که کسی به آن ها اعتنا نمی کند. آنها به دلیل این که از موقعیت خود ساقط شده و سبک هستند، به راحتی توسط باد و سیل به این سو و آن سو می روند. (۲) لذا به کف روی آب که از همین مواد تشکیل می شود «غُثَاء» می گویند.

شرح: امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف مثل احادیث گذشته انسان ها را به سه دسته تقسیم کرده است:

۱. گروهی دانشمند و عالم هستند که احادیث در مورد فضیلت و منزلت ایشان فراوان است و همین بس که قرآن در عظمت آنان فرموده: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۳) و با استفهام انکاری نابرابری علما با غیر علما را بیان کرده است.
۲. گروه دیگر انسان هایی هستند که در مسیر فراگیری علم و دانش گام برمی دارند و شاگردان گروه اول اند.

ص: ۱۰۸

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۲.

۲- (۲). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «غثی».

۳- (۳). زمر، آیه ۹.

۳. گروه سوم افرادی هستند که نه عالم اند و نه در مسیر فراگیری علم قرار دارند، بلکه انسان های فرومایه ای هستند که مانند خار و خاشاک بر روی سیل، نه هدف دارند و نه برنامه ای برای کمال خود، بلکه به هر سو که آب رود به همان سو می روند. اینان را به «غثاء» تعبیر کرده اند چون بسان خار و خاشاک که با هر حرکت باد و سیل تغییر مسیر می دهند آنان نیز با کوچک ترین شبهه از حالی به حالی دگرگون می شوند و پایه های ایمان و اعتقادشان سست می گردد و هر روز در زیر بیرقی گرد می آیند. اما اینکه اینان چه کسانی هستند و مصداق عالم و متعلم و غثاء کیست در حدیث بعد روشن خواهد شد.

حدیث سوم

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ جَمِيلٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَيَجْمَعُهُ يَقُولُ: يَغْدُو النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَصْنَافٍ: عَالِمٍ وَ مُتَعَلِّمٍ وَ غُثَاءٍ؛ فَتَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شَيْعَتُنَا الْمُتَعَلِّمُونَ وَ سَائِرُ النَّاسِ غُثَاءٌ. (۱)

بحث لغوی: «یغدوا» فعل مضارع از ماده «غدا، یغدو، غدواً» به ما بین نماز صبح و طلوع خورشید گفته می شود. (۲) معنای اصلی آن تغییر و تحول است و مصادیق متعددی دارد که طلوع فجر تا طلوع خورشید یکی از مصادیق آن است. (۳)

«شیعتنا» از ماده «شیع» دو معنا دارد: ۱. معاضده و مساعده؛ گسترش و انتشار. (۴) «شیعه» به تابعین و انصار هم گفته می شود.

ص: ۱۰۹

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۴.

۲- (۲). مصباح المنیر، ماده «غدو».

۳- (۳). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «غدو».

۴- (۴). مقایس اللغه، ماده «شیع».

شرح: در حدیث گذشته اصناف و اقسام مردم نسبت به علم بیان شد که سه دسته بودند: عالم؛ متعلم؛ غُثَا (افرادی که ثبات لازم در علم و عمل ندارند و هر روز به سویی می روند).

در این حدیث امام صادق علیه السلام علاوه بر بیان سه دسته گذشته به مصادیق آنان هم اشاره کرده و می فرماید: مراد از علما ما هستیم، و مراد از متعلمین شیعیان ما و سایر مردم غُثَا هستند.

همان گونه که در معنای لغوی گذشت، شیعه به معنای پیرو و تابع است. به پیروان و تابعین اهل بیت علیهم السلام شیعه گفته می شود، چون که همه شیعیان و بسیاری از علمای اهل سنت به این امر اذعان دارند. فیروز آبادی می گوید: «این اسم (شیعه) بر هر کسی که ولایت علی و اهل بیت علیهم السلام را قبول نموده، غلبه پیدا کرده است، تا جایی که به عنوان اسم خاص آن ها قرار گرفته است». (۱) شجره طیبه شیعه در زمان حضور نبی گرامی اسلام به ثمر نشست و افرادی مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و عمار یاسر به این نام مشهور بوده اند. اولین بار پیامبر صلی الله علیه و آله این نام را بر پیروان علی علیه السلام اطلاق نمود؛ چنان که امام باقر علیه السلام از ام سلمه نقل می کند که گفت:

«سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: علی و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامہ؛ (۲)

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: همانا علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند».

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ،

ص: ۱۱۰

۱- (۱). قاموس المحيط، ماده «شیع».

۲- (۲). شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۵۴.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَعْدُ عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ أَحَبَّ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَلَا تَكُنْ رَابِعًا؛ فَتَهْلِكَ بِبُغْضِهِمْ. (۱)

بحث لغوی: (اغدوا) امر از ماده «غدا، یغدوا، غُدُوًّا» می باشد، یعنی در اول صبح چنین باش.

شرح: بعد از آن که در احادیث گذشته مردم به سه قسم عالم، متعلم و فرومایگان تقسیم شدند، در این حدیث فرمان می دهد که مؤمنان باید حالشان نسبت به علم از یکی از حالات سه گانه ذیل خارج نباشد:

-عالم و به مراحل علم و عمل و کمال انسانی رسیده باشند.

-متعلم و در راه پیمودن مسیر علم و عمل و کمال انسانی باشند.

-دوستدار اهل علم-اعم از عالم و متعلم-باشند.

دسته چهارم خواسته یا ناخواسته از دشمنان و مبغضین این سه دسته خواهند بود که سرانجام شان هلاکت دنیا و آخرت است؛ در دنیا به دلیل دشمنی با اهل علم و یا حداقل به سبب دوری از آنان و محروم ماندن از فراگیری احکام، اعتقادات، اخلاق و فضایل انسانی و در آخرت نیز از رحمت الهی و هم نشینی با اولیاء الهی در بهشت برین بی بهره و در عذاب الیم اخروی گرفتار خواهند شد.

ص: ۱۱۱

۱. در عبارت «آلوا الی عالم علی هدی من الله قد اغناه الله بما علم عن علم غیره» از «علی هدی» و «اغناه الله» چه نکته ای استفاده می شود و مصداق آن کیست؟
۲. مصداق «جاهل مدّع للعلم لا علم له معجب بما عنده قد فتته الدنيا وفتن غیره» را توضیح دهید.
۳. مصداق «متعلم من عالم علی سبیل هدی من الله ونجاه» را بیان کنید.
۴. یک آیه از قرآن کریم در فضیلت دانشمندان ذکر و ترجمه کنید.
۵. «غناء» یعنی چه؟ از نظر مفهوم و مصداق توضیح دهید.
۶. در عبارت «یغدوا و الناس علی ثلاثه اصناف»، واژه «یغدوا» را توضیح دهید.
۷. واژه شیعه را از نظر مفهوم و مصداق و تاریخ استعمال آن توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَامَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيبًا فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَّالَ بِالْحِكْمَةِ فَتُظْلِمُواهَا وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلِهَا فَتُظْلِمُوهُمْ.
۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنِي مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْهَاكَ عَنْ خَصَلَتَيْنِ فِيهِمَا هَلَاكُ الرِّجَالِ، أَنْهَاكَ أَنْ تَدِينَنَّ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ وَ تُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ.
۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيَّاكَ وَ خَصَلَتَيْنِ فِيهِمَا هَلَاكُ مَنْ هَلَاكَ، إِيَّاكَ أَنْ تُفْتِيَ النَّاسَ بِرَأْيِكَ أَوْ تَدِينَنَّ بِمَا لَا تَعْلَمُ.

حدیث اول

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ سَيِّهِلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونِ الْقَدَّاحِ وَ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْقَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ سَلَكَ طَرِيقاً يَطْلُبُ فِيهِ عِلْماً سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقاً إِلَى الْجَنَّةِ، وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أَجْنِحَتَهَا لِطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ، وَ إِنَّهُ يَشْتَتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُحُوتِ فِي الْبَحْرِ، وَ فَضَّلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، وَ إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يورثُوا دِينَاراً وَ لَا دِرْهماً، وَ لَكِنْ وَرثُوا الْعِلْمَ، فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ. (۱)

بحث لغوی: «سلک» فعل ماضی ثلاثی مجرد از ماده «سلوک» به معنای نفوذ

ص: ۱۱۳

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۴، ح ۱.

در راه (۱) و راه رفتن در خط معین است؛ به حرکت باشد یا به عمل یا به عقیده. (۲)

«تَضَعُ» فعل مضارع از ماده «وَضَعَ» ضد «رَفَعَ»، به معنای پایین آوردن چیزی و بر زمین نهادن است. (۳)

شرح: این حدیث شریف دارای سه بخش است:

پاداش دانشجویان

در این بخش به سه پاداش مهم از پاداش های جویندگان دانش اشاره دارد:

اول: بهشت؛ در این مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «من سلک طریقاً یطلب فیہ علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة؛ کسی که در راهی وارد شود که در آن راه جویای علم باشد، خداوند او را به راهی هدایت می کند که به سوی بهشت است».

در این جا دو نکته قابل توجه است:

۱. طریق علم به صورت نکره و مطلق آمده و دلالت بر عموم دارد، یعنی هر راهی که به علم منتهی شود چه از محضر علما باشد و چه جست و جو در لابه لای کتاب ها و در میان کتابخانه ها.

۲. علمی که اگر انسان در مسیر آن گام بردارد خدا او را به سوی بهشت رهنمون می سازد قطعاً علم دین و خداشناسی و معارف و احکام الهی است.

دوم: تواضع فرشتگان؛ در این مورد نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «وان الملائکه لتضع اجنحتها لطالب العلم رضاً به؛ ملائکه بال هایشان را برای جوینده علم بر زمین می نهند (تا به روی آن راه بروند) در حالی که بر این کار راضی و خشنودند».

ص: ۱۱۴

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «سلک».

۲- (۲). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «سلک».

۳- (۳). مقایس اللغه، ماده «وضع».

درباره معنای بال گشودن ملائکه برای طالبان علم سه احتمال وجود دارد:

۱. تواضع ملائکه نسبت به اهل علم؛ چنان که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: **وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ؛ (۱)** و بال (عطوفت و فروتنی) خود را برای مؤمنان فرو آر». به فرزندان در مقابل و الدین هم چنین امر می کند: **وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ ؛ (۲)** و از سر مهر، بال فروتنی برای آن دو فرو آور.

۲. فرود آمدن در مجالس علم و ترک پرواز است.

۳. سایه افکندن بر مجالس علمی است.

سوم: استغفار تمام موجودات؛ در این مورد رسول گرامی اسلام فرموده: «وانه يستغفر لطالب العلم من في السماء ومن في الارض حتى الحوت في البحر؛ هر آنچه در آسمان و زمین است برای جوینده علم طلب آمرزش می کنند حتی ماهیانی که در دریا هستند».

لفظ «من» در این جا تنها برای ذوی العقول نیست بلکه از باب تغلیب با لفظ «من» بیان کرده و همه موجودات زمینی و آسمانی مراد است؛ حتی ماهی که هیچ گونه صدایی از خود ندارد.

فرق عالم و عابد

در این بخش از حدیث بین عالم و عابد مقایسه ای کرده و می فرماید: «و فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم ليله البدر؛ برتری عالم بر عابد مانند برتری ماه بر سایر ستارگان در شب چهاردهم است».

ص: ۱۱۵

۱- (۱). حجر، آیه ۸۸.

۲- (۲). اسراء، آیه ۲۴.

۱. عالم را به ماه تشبیه کرده و چون نور ماه از خودش نیست بلکه از خورشید است، پس مراد از عالم نیز عالمی است که علمش اکتسابی است نه لدنی. علم لدنی از آن اولیاء خدا مانند انبیاء و ائمه است و اگر عابد با انبیاء مقایسه می شد باید مانند خورشید نسبت به ستاره باشد، نه ماه نسبت به ستاره.

۲. عابد را به ستاره تشبیه کرده، چون نور ستاره از خودش تجاوز نمی کند ولی نور ماه هر چند اکتسابی است باز هم در حد خود زمین را در دل شب روشنایی می بخشد.

۳. تشبیه عابد به ستاره به این است که در نبود ماه شاید ستاره سوسو بزند و بتواند راهنمای گم شدگان در دل تاریکی شب باشد، اما با آمدن ماه ستارگان هرگز پیدا نخواهند بود. پس با وجود عالم، عابد نمی تواند نقشی برای غیر خود داشته باشد.

علما وارثان انبیا

در این بخش از حدیث به جایگاه اجتماعی و دینی و نقش هدایت گری علما اشاره کرده و می فرماید: «ان العلماء ورثه الانبیاء؛ ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً ولا درهماً ولکن ورثوا العلم فَمَنْ اخذ منه اخذ بحظّ وافر؛ قطعاً علما وارثان و جانشینان انبیاء هستند؛ انبیاء دینار و درهم به ارث نمی گذارند، بلکه علم را به ارث می گذارند و هر کسی که از آن چیزی برگیرد، بهره فراوانی برده است».

این فراز در درس های گذشته توضیح داده شد.

حدیث دوم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقِبٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ

مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الَّذِي يَعْلَمُ الْعِلْمَ مِنْكُمْ لَهُ أَجْرٌ مِثْلُ أَجْرِ الْمُتَعَلِّمِ وَ لَهُ الْفَضْلُ عَلَيْهِ فَتَعَلَّمُوا الْعِلْمَ مِنْ حَمَلِهِ الْعِلْمُ وَ عِلْمُوهُ إِخْوَانُكُمْ كَمَا عَلَّمَكُمْوهُ الْعُلَمَاءُ. (۱)

شرح: در فراز اول این حدیث شریف پاداش معلم و اساتید علم را هم چون پاداش متعلم و دانش پژوه دانسته و فرموده است: «ان الذی یعلم العلم منکم له اجرٌ مثل اجرا المتعلم؛ کسی که از شما (شیعیان) علم را (به دیگران) می آموزد برای او پاداشی هم چون پاداش دانش پژوه است».

نکته ها

۱. معلمی اجر خواهد داشت که از شیعیان اهل بیت علیهم السلام باشد (منکم).

۲. علت تساوی پاداش معلم و متعلم این است که تعلیم و تعلم ملازم یکدیگر هستند، هیچ یک نسبت به دیگری اصالت ندارند و دلیل این که تعلیم به تعلم قیاس شده این است: ۱. تعلیم متوقف بر تعلم است؛ ۲. علاوه بر آن موجب تشویق متعلمین هم خواهد بود؛ ۳. تعلم سخت تر از تعلیم است و «افضل الاعمال أشقها»، به همین دلیل در این قیاس تعلم اصل قرار گرفته است.

اما این که معلم از فضیلت علم و کمال فعلی و حق تعلیم و تربیت برخوردار است، فرمود: «وله الفضل علیه؛ برای آن (معلم) برتری نسبت به متعلم وجود دارد». (۲)

چون در همه اعصار مدعیان علم و عالمان بی عمل که رهنزان ایمان مردم هستند فراوانند، در بخش سوم حدیث کسانی را شایسته استادی می داند که از حاملان واقعی علم الهی باشند: «فتعلموا العلم من حمله العلم؛ علم را از حاملان (واقعی) علم بیاموزید».

ص: ۱۱۷

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۲.

۲- (۲). ر. ک: شرح اصول کافی (ملا صالح مازندرانی)، ج ۲، ص ۵۲.

حاملان علم الهی و معدن اسرار و معارف خداوندی همان اهل بیت علیهم السلام هستند، چنان که از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۱)؛ روایت شده است که فرمود:

نحن الذين يعلمون، و وعدونا الذين لا يعلمون، و شيعتنا اولوالالباب؛

ما همان کسانی هستیم که می دانند و دشمنان ما همان کسانی هستند که نمی دانند و شیعیان ما اولوالالباب هستند. (۲)

در پایان امام علیه السلام وظیفه دانش پژوهان را آموزش به برادران دینی شمرده و می فرماید: «وعلّموه اخوانكم كما علّمكموه العلماء؛ همان گونه که علماء علم را به شما آموختند، شما نیز آن را به بردارنتان آموزش دهید».

۳. فرمان به تعلم و تعليم با صیغه امر دلالت بر وجوب هر دو دارد، چون صیغه امر ظاهر در وجوب است. وجوب تعلم در مباحث گذشته روشن شد و اما وجوب تعليم نیز از روایاتی که دلالت بر وعده عذاب بر کتمان علم دارند روشن می شود. طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام روایت نموده که حضرت فرمود:

قرأت في كتاب علي عليه السلام: ان الله لم يأخذ على الجهّال عهداً بطلب العلم حتى أخذ على العلماء عهداً ببذل العلم للجهّال، لأنّ العلم كان قبل الجهل؛

در کتاب علی علیه السلام خواندم که خدا از نادانان پیمان بر طلب علم نگرفته مگر آن که از علماء پیمان بذل علم بر نادانان گرفته است، چرا که علم قبل از جهل بوده است.

۴. در عبارت «كما علّمكموه العلماء» چند وجه محتمل است که به دو وجه آن اشاره می شود:

الف) «کاف» برای تعلیل است؛ یعنی به همان دلیل که علما به شما تعلیم

ص: ۱۱۸

۱- (۱). زمزم، آیه ۹.

۲- (۲). مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۸۹.

دادند شما هم به برادرانتان تعلیم دهید.

ب) «کاف» برای تشبیه است؛ یعنی مثل علماء و اساتید خود تعلیم دهید بدون تغییر و تحریف و با رعایت آداب تعلیم و تعلم.

حدیث سوم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنِ عَلَّمَ خَيْرًا فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمَلَ بِهِ. قُلْتُ: فَإِنْ عَلَّمَهُ غَيْرَهُ يَجْرِي ذَلِكَ لَمْهُ؟ قَالَ: إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسُ كُلَّهُمْ جَرَى لَهُ. قُلْتُ: فَإِنْ مَاتَ؟ قَالَ: وَ إِنْ مَاتَ. (۱)

شرح: ابوبصیر می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «من علم خیراً فله مثل اجر من عمل به؛ کسی که (کار) خیری را (به دیگران) آموزش دهد، پاداشی همانند پاداش کسانی دارد که به آن علم عمل کنند.

یعنی معلم هر کار خیر، پاداشش برابر با پاداش تمام کسانی است که به آن حدیث عمل کرده باشند؛ چه عمل کنندگان شاگرد و متعلم خود او باشند یا نباشند.

ابوبصیر می گوید: پرسیدم: «اگر (آن شاگرد) علم را به غیر خودش هم آموزش دهد (و کسی که شاگرد شاگرد اوست به آن عمل کند) باز هم پاداش عمل او برای معلم اول باقی خواهد بود؟»

امام صادق علیه السلام فرمود: «ان علمه الناس کلهم جرى له؛ اگر به تمام مردم هم بیاموزد (باز هم ثواب آن) برای آن (معلم اول) خواهد بود».

چه بسا علت این پاداش این است که معلم اول منشأ پیدایش و انتشار این

ص: ۱۱۹

خیر شده است و هر کسی که به آن عمل کند برای او علاوه بر پاداش خود، پاداشی برابر با پاداش تمام عمل کنندگان خواهد بود.

ابوبصیر بار دیگر پرسید: «پس اگر آن (معلم اول) بمیرد؟» یعنی بعد از مرگش هم از ثواب عمل کنندگان به آن خیر بهره مند خواهد بود؟

امام علیه السلام فرمود: «وان مات؛ هر چند بمیرد»، چون زندگی و حیات، شرط رسیدن پاداش به او نیست، بلکه انتشار خیر است که سبب فراهم آمدن پاداش برای او می گردد و انتشار خیر بعد از مرگ او هم محقق است.

از این حدیث استفاده می شود که معلم اول در واقع پایه گذار سنتی است که تا وقتی به آن عمل شود اجر و پاداش آن برای پایه گذارش خواهد بود. البته همان گونه که از ثواب سنت حسنه برخوردار می شود، چنان چه او پایه گذار بدعت یا سنت سیئه ای هم باشد باز هم وزر و وبال آن و تمام عمل کنندگان به آن هم به او خواهد رسید؛ چنان که در حدیث بعدی به آن اشاره شده است.

حدیث چهارم

اشاره

و بِهِذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمَلَ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ أَوْلِيكَ مِنْ أَجُورِهِمْ شَيْئاً وَ مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمَلَ بِهِ وَلَا يَنْقُصُ أَوْلِيكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئاً. (۱)

بحث لغوی: «ضلال» مصدر از ماده «ضَلَّ» به معنای عدول از راه مستقیم و

ص: ۱۲۰

ضد هدایت است. (۱) «اوزار» جمع «وزر» به معنای سنگینی است که بر چیزی حمل شود و از مصادیق آن «کوه» است که بر زمین حمل می شود و «گناه» است که بر گردن انسان حمل می شود. (۲)

پاداش معلم هدایت گر

شرح: ابو عبیده حذاء از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «من عَلَّمَ بَابَ هَدْيٍ فَلَهُ مِثْلُ اجْرٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ؛ کسی که راه هدایت را (به دیگران) یاد دهد پاداشی همانند پاداش کسی دارد که به آن (هدایت) عمل کرده است».

«باب هدی» یعنی راه رسیدن به هدایت و بالاترین مصداق آن «صراط مستقیم» است که هر روز هر مسلمانی حداقل ده بار در نماز خود از خدا می خواهد: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ؛ ما را به راه راست راهنمایی فرما. (۳)

صراط مستقیم، راه نعمت یافتگان است: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ؛ راه کسانی که به آنان نعمت دادی. (۴)

نعمت یافتگان در قرآن عبارتند از: نبیین، صدیقین، شهدا و صالحین: وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛ (۵) و کسانی که خدا و فرستاده [اش] را اطاعت کنند، پس ایشان با کسانی که خدا به آنان نعمت داده، از پیامبران، راستگویان، شهیدان و شایستگان (همنشین) خواهند بود و آنان چه نیکو رفیقانی هستند.

ص: ۱۲۱

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «ضل».

۲- (۲). التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ماده «وزر».

۳- (۳). حمد، آیه ۶.

۴- (۴). حمد، آیه ۷.

۵- (۵). نساء، آیه ۶۹.

مصدق دیگر آن پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او هستند که امام صادق علیه السلام فرمود:

قول الله عزوجل في الحمد: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ یعنی محمداً وذريته صلوات الله عليهم. (۱)

سپس امام باقر علیه السلام در پاسخ به این سؤال مقدر که اگر مثل پاداش عمل کنندگان به معلمان هم داده شود، ممکن است از پاداش عاملان چیزی کم شود، فرمود: «ولا ينقص اولئك من اجورهم شيئاً؛ از پاداش عمل کنندگان (به هدایت) هم چیزی کم نمی شود».

اگر از پاداش عمل کنندگان کم نمی شود به این دلیل است که خدا فرموده: وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۲) و إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. (۳)

و اگر همانند پاداش عمل کنندگان، به معلم داده شود به این دلیل است که ارشاد و هدایت ایشان عمل آن معلم است و کسی که کم ترین عملی را هم انجام داده باشد پاداش آن را خواهد دید: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. (۴)

گناه معلم ضلالت

سپس امام علیه السلام به وزر و وبال کسی که باب ضلالت و گمراهی را بگشاید اشاره کرده و می فرماید: «ومن علم باب ضلال كان عليه مثل اوزار من عمل به؛ کسی که راه گمراهی را (به دیگران) یاد دهد گناهی مانند گناه کسی دارد که به آن (گناه) عمل کرده است».

«باب ضلال» یعنی راه رسیدن به ضلالت و گمراهی و راه گمراهان که هر

ص: ۱۲۲

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۶۱.

۲- (۲). آل عمران، آیه ۱۷۱.

۳- (۳). توبه، آیه ۱۲۰.

۴- (۴). زلزله، آیه ۷.

روز در نماز، هر مسلمانی حداقل ده بار از خدا می خواهد که او را از مسیر آنان باز دارد و می گوید: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ . (۱)

مصادیق آنان عبارتند از:

۱. کافران؛ چنان که علی علیه السلام فرمود: «کل من كفر بالله فهو المغضوب عليه و ضالٌّ عن سبيل الله». (۲)
۲. غالیان؛ چنان که امام رضا علیه السلام فرمود: «من تجاوز بأمر المؤمنین علیه السلام بالعبودیه فهو من المغضوب علیهم و من الضالین». (۳)
۳. یهود و نصاری؛ چنان که علی علیه السلام در تفسیر غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ فرمود: «هم اليهود الذین قال الله فیهم: مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ» (۴) و در تفسیر و لَا الضَّالِّينَ فرمود: «وهم النصاری الذین قال الله فیهم ... قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَ أَضَلُّوا كَثِيراً» (۵). (۶)
۴. ناصبیان و منکران امام؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ؛ النَّصَابِ، وَ الضَّالِّينَ: الشَّكَاكِ الذِّينَ لَا یَعْرِفُونَ الْإِمَامَ». (۷)

یادآوری: این که گناه معلم ضلالت، گناهی مانند گنهکاران باشد ظلم نیست، چون اضلال و گمراهی عمل کننده، نتیجه آموزش و عمل خود اوست. وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ .

امام باقر علیه السلام بار دیگر در پاسخ به سؤال مقدر که اگر مثل وزر و وبال عمل

ص: ۱۲۳

-
- ۱- (۱). حمد، آیه ۷.
 - ۲- (۲). بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۴.
 - ۳- (۳). نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۵.
 - ۴- (۴). مائده، آیه ۶۰.
 - ۵- (۵). همان، آیه ۷۷.
 - ۶- (۶). بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۴.
 - ۷- (۷). نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۴.

کننده برای معلم ضلال باشد، موجب کم شدن وزر و وبال عمل کننده خواهد شد یا نه؟ فرمود: «ولا ینقص اولئک من اوزارهم شیئاً؛ از وزر و وبال عمل کنندگان (به ضلالت) هم چیزی کاسته نمی شود».

این که معلم ضلالت، وزر و وبالی همانند وزر و وبال عمل کننده به ضلال داشته باشد با آیه کریمه: *وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرٰی* منافات ندارد، چون ضلالت گمراهان، نتیجه عمل و آموزش معلم ضلالت است، بنابراین ضلالت آن ها وزر و عمل خود اوست و او وزر دیگری را متحمل نمی شود، بلکه متحمل وزر خویش است.

بنابراین معلم راه هدایت، مانند کسی است که سنت حسنه ای از خود بر جای نهاده باشد، و معلم ضلالت مانند کسی است که سنت سیئه ای را بنا نهاده باشد؛ چنان که در روایت نبوی آمده است:

من سنَّ فی الاسلام سنه حسنه فله أجرها وأجر من عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شیء؛ و من سنَّ فی الاسلام سنه سیئه، کان علیه وزرها ووزر من عمل بها بعده من غیر أن ینقص من اوزارهم شیء؛ [\(۱\)](#)

کسی که در اسلام سنت حسنه ای را بنا نهاد، اجر آن (عمل) و اجر کسی که بعد از او به آن عمل کرده برای اوست بدون آن که از پاداش او چیزی کاسته شود؛ و کسی که در اسلام سنت سیئه ای برجا نهاد، وزر آن عمل و وزر کسی که بعد از او به آن عمل نمایند بر عهده او خواهد بود بدون آن که ذره ای از وزر و وبال آن ها کاسته شود.

ص: ۱۲۴

۱. سه پاداش مهم برای جویندگان دانش را از نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان نمایید.

۲. در عبارت «ان الملائکه لتضع اجنحتها لطالب العلم»، بال گشودن فرشتگان را توضیح دهید.

۳. نکات مستفاد از عبارت «وفضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم ليله البدر» را بیان کنید.

۴. از عبارت «ان الذی یعلم العلم منکم له اجر مثل اجر المتعلم» چه نکاتی به دست می‌آید؟

۵. در عبارت «فعلّموا العلم من حملة العلم»، مراد از «حملة العلم» چیست؟

۶. وجوه محتمل در کاف «کما علمکموه العلماء» را توضیح دهید.

۷. حدیث ذیل را به اختصار توضیح دهید:

«عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: من علم خیراً فله مثل اجر من عمل به. قلت: فان علمه غیره یجری ذلک له؟ قال: ان علمه الناس کلهم جری له. قلت: فان مات؟ قال: وان مات.»

۸. با توجه به عبارت «من علم باب هدی فله اجر من عمل به ولا ینقص اولئک من اجورهم شیئاً...»:

الف) «باب هدی» را از نظر مفهوم و مصداق توضیح دهید.

ب) علت کم نشدن پاداش عمل کنندگان چیست؟ (با استناد به آیات قرآن کریم)

ج) چرا همانند پاداش عمل کنندگان به معلم آنان داده می‌شود؟ (با استناد به آیات قرآن کریم)

۹. با توجه به عبارت «من علم باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به»:

الف) باب ضلال را از نظر مفهوم و مصداق توضیح دهید.

ب) به چه دلیل شریک بودن معلم گناه در عمل گناهکاران ظلم نیست؟ (با استناد به آیات قرآن کریم).

ج) آیا شریک بودن معلم گناه در گناهکاران با آیه شریفه *وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ* منافات ندارد؟

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى، عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا سئِلَ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عَمَّا لَا يَعْلَمُ، فَلْيَقُلْ: لَا أَدْرِي وَ لَا يَقُلْ: اللَّهُ أَعْلَمُ، فَيُوقِعَ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ شَكًّا وَ إِذَا قَالَ الْمَسْئُولُ لَا أَدْرِي، فَلَا يَتَّهَمُهُ السَّائِلُ.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي يَعْقُوبَ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَصَّ عِبَادَهُ بِأَيَّتَيْنِ مِنْ كِتَابِهِ أَنْ لَا يَقُولُوا حَتَّى يَعْلَمُوا وَ لَا يَرُدُّوا مَا لَمْ يَعْلَمُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ قَالَ: بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ .

۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَزَقِدٍ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ، عَنْ ابْنِ شُبْرَمَةَ، قَالَ: مَا ذَكَرْتُ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا كَذَّابًا أَنْ يَتَّصِدَّ قَلْبِي. قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ حَيْدِي، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: قَالَ ابْنُ شُبْرَمَةَ: وَ أَقْسَمُ بِاللَّهِ مَا كَذَّبَ أَبُوهُ عَلَى حَيْدِهِ وَ لَمَّا حَيْدُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ. قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَابِسِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ، وَ مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِخَ مِنَ الْمَنْسُوحِ وَ الْمُحْكَمَ مِنَ الْمُنْشَأِ بِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ.

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ، رَفَعَهُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَال: لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَبُوهُ وَ لَوْ بَسِيَ فَمَكَ الْمُهْجِجِ وَ خَوْضِ اللَّجْجِ؛ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى دَانِيَالٍ: أَنْ أَمَقَّتْ عَيْدِي إِلَى، الْجَاهِلِ الْمُسْتَحْفِ بِحِقِّ أَهْلِ الْعِلْمِ؛ التَّارِكِ لِلْإِقْبَادِ بِهِمْ؛ وَ أَنْ أَحْيَبَّ عَيْدِي إِلَى، التَّقِي الطَّالِبِ لِلتَّوَابِ الْجَزِيلِ، اللَّازِمِ لِلْعُلَمَاءِ التَّابِعِ لِلْعُلَمَاءِ، الْقَابِلِ عَنِ الْحُكَمَاءِ. (١)

بحث لغوی: «سفک» به معنای ریختن و سرازیر شدن است و بیشتر در مورد ریختن خون به کار می رود. (٢) «المُهْجِجِ» جمع «المهجه» به معنای خون قلب یا روح است (٣) که بعد از ریختن آن جان انسان هم باقی نمی ماند. «خوض» فرو رفتن (٤). «اللجج» جمع «اللجه»، به معنای آب فراوان. (٥) «أَمَقَّتْ»: افعال التفضیل از ماده «المَقَّت» به معنای بغض بسیار شدید است. (٦) «الجزیل» صفت مشبهه از ماده «جَزَل» به معنای بزرگ و فراوانی است. (٧)

فضیلت طلب علم

شرح: در این حدیث شریف امام سجاد علیه السلام در بیان فضیلت طلب علم می فرماید:

ص: ۱۲۷

۱- (١). کافی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۵.

۲- (٢). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم: ماده «سفک».

۳- (٣). مجمع البحرین: ماده «مهج».

۴- (٤). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «خوض».

۵- (٥). تاج العروس: ماده «لجج».

۶- (٦). لسان العرب: ماده «مقت».

۷- (٧). مجمع البحرین: ماده «جزل».

لو يعلم الناس ما في طلب العلم لطلبوه ولو بسفك المَهج و خوض اللجج؛ اگر مردم می دانستند که در طلب علم چه (ثوابی) نهفته است آن را می طلبیدند هر چند با ریختن خون دل (و خارج شدن روح) و فرو رفتن در گرداب ها باشد.

نکته ها

۱. مراد از «لو يعلم»، علم یقینی است و گرنه همه مردم از آثار و برکات علم به اندازه کافی خبر دارند.

۲. «ما في طلب العلم»، «ما» موصوله و به معنای شرافت و کمال و منافی است که در علم نهفته است. این ابهام گویی اشاره به عظمت این مقامات عالیه دارد و کسانی آن را درک می کنند که و اله و شیدای علم باشند و در راه رسیدن به آن از جان شناسند.

۳. «سفك المهج» به معنای ریختن خونی است که موجب مرگ می شود. «خوض اللجج» به معنای فرو رفتن در گرداب ها است و در این حدیث دو معنا دارد:

۱. «سفك المهج» یعنی ریختن خون های مخالفانی که مانع طلب علم اند و «خوض اللجج» کنایه از فرو رفتن در شمشیرهای مخالفان و زدن در قلب لشکر ایشان است. (۱)

۲. «سفك المهج» یعنی جنگیدن با دشمنان و رسیدن به فوز شهادت در راه طلب علم و «خوض اللجج» یعنی گذشتن از امواج پر تلاطم دریاها و کنایه از پیمودن راه های خطرناک و صعب العبور است.

مبغوض ترین بندگان

اشاره

سپس امام علیه السلام برای تأکید بر ارزش علم، به وحی الهی بر حضرت دانیال علیه السلام اشاره کرده و می فرماید: «ان الله تعالى اوحى الى دانيال: انّ امقت عبیدی الى الجاهل

ص: ۱۲۸

المستخف بحق اهل العلم التارك للاقتداء بهم؛ خدای تعالی به حضرت دانیال علیه السلام وحی کرد: قطعاً مبعوض ترین بندگام نزد من (انسان های) جاهلی هستند که حق اهل علم را سبک بشمرند و اقتداء به آن ها را ترک کنند».

نکته ها

۱. جاهل در این جا موصوف است و دو صفت دارد:

صفت اول این است که حق علما و دانشمندان را سبک می شمردند (المستخف بحق اهل العلم).

صفت دوم این است که اقتداء به دانشمندان را ترک کرده و از ایشان پیروی نمی کنند (التارك للاقتداء بهم).

۲. «أَمَقَّتْ» به معنای مبعوض ترین افراد است. مبعوضین در نزد خداوند همان کسانی هستند که هر روز حداقل ده بار از خدا می خواهیم تا ما را به راه آنان هدایت نکند: غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ. برخی از مصادیق آنها در شرح حدیث قبلی گذشت.

بنابراین افراد نادان که مقام علما را سبک بشمرند و از ایشان پیروی نکنند بعید نیست که جزء یکی از آن گروه ها باشند.

۳. نتیجه غضب الهی از نظر قرآن کریم سقوط غضب شدگان در پرتگاه هلاکت است: وَ مَنْ يَخْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى؛ و هر کس خشم من بر او روا شود، پس یقیناً سقوط می کند.

محبوب ترین بندگان

اشاره

در وحی خداوند به دانیال علیه السلام در مقابل افرادی که مبعوض خدا هستند، محبوب ترین افراد را نیز برشمرده و می فرماید:

ان احب عبيدي الي التقى الطالب للثواب الجزيل، اللازم للعلماء، التابع للعلماء، القابل

عن الحكماء؛ قطعاً محبوب ترین بندگان نزد من (انسان) با تقوایی است که طالب پاداش بزرگ، همراه با علما، پیرو بردباران و پذیرنده (سخنان) فرزندان باشد.

نکته ها

۱. کسی محبوب خداست که اهل تقوا باشد و اهل تقوایی محبوب تر است که چهار صفت داشته باشد: طالب پاداش بزرگ؛ همنشین و همراه با علماء؛ پیرو بردباران و پذیرنده (سخنان) فرزندان.
۲. کسی طالب پاداش بزرگ است که اهل عمل به موجبات پاداش باشد، یعنی ملتزم به توحید و اوامر الهی باشد و از شرک و معاصی اجتناب کند، ظاهر خود را به اخلاق حسنه آراسته نماید و باطن خود را از رذایل اخلاقی پاک سازد.
۳. ملازمت با علماء به معنای همنشینی و همراهی با ایشان است، خدا همان گونه که جویندگان علم را دوست دارد (ان الله يحب بغاه العلم) (۱) همنشین با علما را نیز دوست دارد (اللازم للعلماء).
۴. تنها ملازمت با علما کافی نیست بلکه تبعیت و پیروی از دستور آنان نیز از شرایط محبوب خداست (التابع للعلماء). البته آن عالمی صلاحیت اقتدا و پیروی را دارد که حلم و سعه صدر لازم را هم دارا باشد.
۵. تبعیت ظاهری کافی نیست بلکه باید با جان و دل پذیرنده اقوال آنان باشد (القابل عن الحكماء). البته آن سخنی هم قابل پذیرش است که از سر حکمت باشد.

حدیث ششم

اشاره

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمُنْقَرِي، عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لِلَّهِ،

ص: ۱۳۰

دُعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيماً فَقِيلَ تَعَلَّمَ لِلَّهِ وَ عَمِلَ لِلَّهِ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ. (۱)

بحث لغوی: «دُعَى»؛ نامیده شد. (۲) دَعُوْهُ زَيْدًا اِذَا سَمَّيْتَهُ (۳) اگر ماده دعا دو مفعولی باشد به معنای نامیدن است). «ملکوت» بر وزن فَعْلُوْتُ از ماده «ملک» و برای مبالغه است. «ملکوت السماوات» یعنی ملک آسمان و اگر ملکوت می گویند به این دلیل است که بر عظمت ملک آسمان دلالت دارد. (۴)

پاداش تعلیم و تعلم

امام صادق علیه السلام در مورد پاداش تعلیم و تعلم و عمل به علم می فرماید: «من تعلم العلم وعمل به وعلم الله دعی فی ملکوت السماوات عظیماً، فقیل: تعلم لله و عمل لله و علم لله؛ کسی که علم را برای خدا بیاموزد و عمل کند و آموزش دهد، در ملکوت آسمان ها (با نام) بزرگ نامیده شود و گفته شود: برای خدا آموخت، برای خدا عمل کرد و برای خدا آموزش داد».

به قرینه آخر حدیث «لام» لله در اول حدیث جار و مجرور متعلق به سه فعل «تعلم، عمل و علم» است.

نکته: مجد و عظمت و بزرگی تنها متعلق به آن عملی است که برای خدا باشد و عمل برای غیر خدا ارزش ندارد و هر عملی که برای خدا باشد به چنان جایگاهی می رسد که در میان اهل آسمان و ملکوتیان آن را بزرگ می دانند.

ص: ۱۳۱

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۵، ح ۶.

۲- (۲). وافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

۳- (۳). نهاییه ابن اثیر، ماده «دعو».

۴- (۴). شرح اصول کافی (ملا صالح مازندرانی)، ج ۲، ص ۶۲.

حدیث اول

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبِ الْعَطَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ تَزَيَّنُوا مَعَهُ بِالْحِلْمِ وَالْوَقَارِ وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ الْعِلْمَ، وَ تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ، وَ لَا تَكُونُوا عُلَمَاءَ جَبَّارِينَ فَيَذْهَبَ بَاطِلُكُمْ بِحَقِّكُمْ. (۱)

بحث لغوی: «تَزَيَّنُوا» (۲) از ماده «زین» ،نقیض «شین» به معنای حُسن و زیبایی در ظاهر است؛چه در امور مادی محسوس باشد و چه در امور معنوی.در امور مادی مثل: وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ . (۳) در امور معنوی مثل: وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِّبَ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ ... (۴)

ص: ۱۳۳

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۳۶، ح ۱.

۲- (۲). مقایس اللغه، ماده «زین».

۳- (۳). فصلت، آیه ۱۲.

۴- (۴). حجرات، آیه ۸.

«الحلم»: نگهداری نفس و طبع از هیجان غضب (۱) و به معنای بردباری است

«الوقار»: از ماده «وقر» به معنای سنگینی است. «الوقر»: سنگینی در گوش (۲) و «وقار»: بر وزن «سَحَاب» به معنای بردباری و آرامش است. (۳)

«تواضعوا»: از ماده «وضع» ضد «رفع» می باشد. (۴) «تواضع»: به معنای تذلل است. (۵)

«جَبَّارین»: از ماده «جبر» به معنای اصلاح کردن با زور و قهر است و تسلط و قدرت و سلطان را هم جبر و زور گفته اند. (۶) از این رو «جبار» یعنی بسیار زورگو.

شرح: معاویه بن وهب می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم، و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم ولا تكونوا علماء جبارین فیزهد باطلکم بحقکم؛ جوایای علم و دانش باشید و همراه با علم، خود را با بردباری و وزانت آراسته سازید، در مقابل کسی که علم می آموزید تواضع کنید، و به کسی که از او علم می جوئید تواضع کنید و از عالمان گردنکش مباشید که مبدا باطل شما حق شما را از بین ببرد.

ویژگی های اهل علم

در این حدیث شریف، امام علیه السلام بعد از سفارش به فراگیری علم و دانش صفات و ویژگی هایی را برای اهل علم لازم دانسته و به آنها سفارش کرده است:

۱. به زینت حلم و بردباری آراسته شوند.

ص: ۱۳۴

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «حلم».

۲- (۲). همان، ماده «وَقَرَّ».

۳- (۳). مجمع البحرین، ماده «وَقَرَّ».

۴- (۴). مفردات راغب، ماده «وَضَعَّ».

۵- (۵). مجمع البحرین، ماده «وضع».

۶- (۶). مفردات راغب، ماده «جبر».

۲. به وقار و سنگینی و وزانت آراسته گردند.

۳. در برابر کسانی که به آن ها علم یاد می دهند تواضع و فروتنی نمایند تا آنان قبل از آن که از گفتار استاد درس بیاموزند از رفتار و کردار او درس تواضع و فروتنی بیاموزند؛ چنان که امام صادق علیه السلام به ابن ابی یعفور فرمود: «کونوا دعاه الناس بغير الستکم». (۱)

۴. در مقابل کسانی که از آنها علم آموخته یعنی اساتید گذشته خود نیز تواضع نمایند و حق اساتید را بر خود بزرگ شمارند.

۵. از علمای جبار و گردنکش و غیر متواضع نباشند، چرا که جباریت برای غیر خدا باطل است و این صفت اگر در کسی باشد حق را که همان علم و اثر آن است از بین می برد.

این حدیث «جباریت» را باطل شمرده است، چون «جباریت» از صفات مختص خداوند بوده و تنها نسبت به ذات باری تعالی حق است و نسبت به مخلوقان باطل است.

حدیث دوم

اشاره

عَلَى بْنِ إِبرَاهِيمَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضِيرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ قَالَ: يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ وَ مَنْ لَمْ يَصِدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ». (۲)

ص: ۱۳۵

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۷۸.

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۳۶، ح ۲.

بحث لغوی: «بخشی» از ماده «خشی» به معنای بیم و ترسی است که با تعظیم و بزرگداشت همراه باشد. غالباً در مواردی به کار می رود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد، از این رو این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است. (۱)

علمای واقعی

شرح: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: *إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ* می فرماید: «یعنی بالعلماء من صدق فعله قوله، و من لم يصدق فعله قوله فليس بعالم؛ مراد از علما کسانی است که فعل آن ها گفتار آن ها را تصدیق می کند، و کسی که فعلش سخنش را تصدیق نکند، عالم نیست».

نکته ها

۱. از آیه شریفه استفاده می شود که خوف حقیقی از خدا که به دنبالش خشوع باطنی و خضوع ظاهر پیدا شود مخصوص علما است.

۲. ترس از خدا به معنای ترس از مسئولیت هایی است که انسان در برابر او دارد، ترس از این که در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند. گذشته از این ها درک عظمت نامحدود و بی پایان برای موجود محدودی هم چون انسان خوف آفرین است. (۲)

۳. براساس فرمایش امام صادق علیه السلام، تنها به کسی عالم گفته می شود که به گفته های خود ایمان داشته و به آن عمل کند. در غیر این صورت نمی توان به او عالم گفت، چرا که عمل نکردن به علم دلیل بر آن است که او به علم خود یقین ندارد و در واقع علم نزد او به عاریت نهاده شده و به زودی از او سلب خواهد شد. (۳)

ص: ۱۳۶

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «خشی».

۲- (۲). ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۴۷.

۳- (۳). الوافی، ج ۱، ص ۱۶۲.

عَدَدَهُ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْقَمَّاطِ، عَنِ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالْفَقِيهِ حَقَّ الْفَقِيهِ؟ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَلَمْ يَرْخُصْ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ، وَلَمْ يَتْرِكِ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ؟

أَلَا لَّا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ، أَلَا لَّا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، أَلَا لَّا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ.

وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: أَلَا لَّا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُُّمٌ، أَلَا لَّا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ، أَلَا لَّا خَيْرَ فِي عِبَادَةٍ لَّا فِقْهَ فِيهَا، أَلَا لَّا خَيْرَ فِي نُشُكٍ لَّا وَرَعَ فِيهِ. (١)

بحث لغوی: «يقنط» از ماده «قنط» و به معنای یأس و ناامید شدن از نیکی (٢) و یا به معنای ناامیدی بسیار شدید است. (٣)

«یرخص» از ماده «رخص» به معنای تسهیل در امر و رفع تشدید است. (٤)

«رغبه» اگر با «فی» و «الی» متعددی شود به معنای تمایل به چیزی است و اگر با «عن» متعددی شود به معنای روی گردانی و نفرت است. (٥)

ص: ۱۳۷

١- (١). کافی، ج ١، ص ٣٦، ح ٣.

٢- (٢). مفردات راغب، ماده «قنط».

٣- (٣). نهاییه ابن اثیر، ماده «قنط».

٤- (٤). مجمع البحرین، ماده «رخص».

٥- (٥). مفردات راغب، ماده «رغب».

شرح: در این روایت امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «الا اخبرکم بالفقیه حق الفقیه؟ آیا شما را از فقیه، چنان که حق فقیه است، آگاه سازم؟ یعنی آیا خصوصیات فقیه واقعی را به شما خبر دهم؟»

نکته ها

۱. «حق الفقیه» یا بدل از «الفقیه» است یا صفت برای آن و ما بعدش خبر برای مبتدای محذوف (هو) و یا مبتداء است و ما بعدش خبر آن است. یا منصوب است به تقدیر «اعنی».

۲. «أخبر» متکلم وحده از ماده «خبر» به معنای اطلاع و علم همراه با تحقیق و احاطه و دقت (۱) است، یعنی کسی را از چیزی زیاد آگاه کند، مثل این که همه نشانه های آن چیز را به کسی یاد دهند. (۲) از این رو گویا علی علیه السلام در مقام بیان تمام شرایط و ویژگی های فقیه یا ویژگی های اساسی و مهم او است.

۳. هر چند قبلاً گفته شد که فقه در روایات به معنای فقه مصطلح امروزی یعنی اجتهاد نیست بلکه به معنای فهم دقیق در مسائل دینی است ولی به قراین موجود در این روایت استفاده می شود که اگرچه در این روایت فقیه به معنای لغوی آمده است، ولی مصداق آن در این روایت همان عالم و کسی است که احکام شرع از او گرفته می شود. (۳)

ویژگی های فقیه واقعی

اشاره

در این روایت ویژگی های فقیه کامل و واقعی به شرح ذیل بیان شده است:

ص: ۱۳۸

۱- (۱). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «خبر».

۲- (۲). صافی در شرح کافی، ج ۱، ص ۳۰۸.

۳- (۳). ر. ک: الشافی فی شرح الکافی، ج ۲، ص ۳۲۳.

۱- ناامید نکردن مردم

«من لم یقنط الناس من رحمه الله؛ مردم را از رحمت خدا مأیوس نگرداند».

مأیوس کردن مردم به دو شکل صورت می گیرد: یا به واسطه مبالغه زیاد در ذکر آیات عذاب و اخبار تهدیدآمیز قیامت، یا مأیوس کردن انسان های معصیت کار از غفران و آمرزش الهی.

یأس و نومیدی از رحمت خدا از گناهان کبیره است و قطعاً کسی که عالم واقعی باشد هرگز مردم را از رحمت خدا مأیوس نمی کند. بنابراین کسی که مردم را از رحمت الهی مأیوس سازد، نشانه جهل او به خدا و سعه رحمت اوست.

به امام سجاده علیه السلام خبر دادند که حسن بصری می گوید: «لیس العجب ممن هلك كيف هلك وإنما العجب ممن نجى كيف نجى؛ اگر کسی هلاک شود تعجب ندارد که چگونه هلاک شده است بلکه تعجب از کسی است که نجات یافته، یعنی چگونه نجات یافته است؟»

امام سجاده علیه السلام فرمود:

أنا أقول: ليس العجب ممن نجى كيف نجى إنما العجب ممن هلك مع سعه رحمه الله؛

من گویم: اگر کسی نجات پیدا کرد، تعجب ندارد که چگونه نجات پیدا کرده است، بلکه تعجب از کسی است که به هلاکت رسیده، (یعنی) با گسترش رحمت الهی، او چگونه هلاک شده است! (۱)

۲- امان ندادن مردم از عذاب خدا

«ولم يؤمنهم من عذاب الله؛ مردم را از عذاب خدا ایمن نمی دارد».

فقیه واقعی همان گونه که مردم را از رحمت خدا ناامید نمی سازد جرأت آنان

ص: ۱۳۹

۱- (۱). امالی، سید مرتضی، ج ۱، ص ۱۱۳.

را هم به گناه زیاد نمی کند که تصور کنند از عذاب خدا ایمن هستند. همان گونه که تنها تلاوت آیات عذاب ممکن است موجب ناامیدی مردم از رحمت خدا شود، تنها تلاوت آیات رجاء و رحمت الهی هم چه بسا موجب جرأت بر گناه و ایمنی از مکر خدا گردد. پس باید در همه موارد اعتدال را رعایت کرد.

کسانی که خود یا دیگران را از عذاب و مکر خدا ایمن دارند قرآن کریم آنان را قوم زیانکار خوانده است: **فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ**؛ (۱) و جز گروه زیانکاران از ترفند خدا ایمن نمی باشند.

۳- اجازه معصیت ندادن

«ولم یرخص لهم فی معاصی الله؛ برای مردم مجوز معصیت الهی را صادر نمی کند».

برخی از ایمنی دادن به مردم از عذاب خدا پا را فراتر نهاده حتی مجوز معصیت نیز صادر می کنند و به صراحت یا به کنایه، به مردم این اجازه را می دهند که عملاً مرتکب فسق و فجور شوند، مثل مرجئه که به مؤمنان امید می دادند که اگر گناهی انجام دهند ممکن است بخشیده شوند؛ چون معتقد بودند عمل از حیث رتبه بعد از ایمان بوده و داخل حقیقت ایمان نیست و معصیت به ایمان ضرری نمی زند.

۴- رها نکردن قرآن

«ولم یترک القرآن رغبه عنه الی غیره؛ به سبب روی گردانی از قرآن، قرآن را رها نکنند، به طوری که به سوی غیر قرآن روی آورد».

بنابراین کسی که قرآن را رها کند فقیه شمرده نمی شود هر چند حافظ حدیث

ص: ۱۴۰

هم باشد. فهم حدیث تنها به شناخت کتاب خدا و تفکر در تمام آن است و اگر کسی قرآن را رها کند و تنها به حدیث و قیاس روی آورد قطعاً به جای رسیدن به حقیقت علم، از آن دورتر خواهد شد.

نکته ها

۱. این چهار ویژگی از صفات سلبی هستند، یعنی فقیه واقعی کسی است که ویژگی هایش نقیض ویژگی های این گونه فقها باشد که در میان مردم به اسم فقیه مشهور شده اند و در واقع فقیه نیستند. این مسئله از باب «تعریف الشی بضده» است. (۱)

۲. هر یک از این ویژگی های چهارگانه اشاره به ابطال یکی از مذاهب دارد:

- مایوس نشدن از رحمت خدا اشاره به بطلان مذهب معتزله است که قائل به ایجاب وعده و وعید و خلود صاحبان گناه کبیره در آتش جهنم اند. همچنین خوارج که در تکالیف شرعی بسیار سخت گیرند.

- ایمن نکردن مردم از عذاب خدا اشاره به ابطال مرجئه است که مغرور به شفاعت هستند.

- عدم رخصت در معاصی خدا اشاره به ابطال مذهب حنابله و بسیاری از متصوفه است.

- عدم ترک قرآن اشاره به ابطال مذهب حنفیه دارد که با عمل به قیاس عملاً قرآن را مهجور قرار دادند. (۲)

علم همراه با تفهم

امام علیه السلام در ادامه حدیث، آن علمی را خوب می داند که همراه با «تفهم» باشد:

ص: ۱۴۱

۱- (۱). صدرالدین شیرازی، شرح اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲- (۲). همان.

«الالاخیر فی علم لیس فیہ تفہم؛ آگاہ باشید! علمی که با فهمیدن همراه نباشد هیچ خیری در آن نیست».

«ألا» به فتح همزه و تخفیف «لام» حرف استفتاح و تنبیه است و معمولاً برای جلب توجه مخاطب به کار برده می شود. «لا» برای نفی جنس است، یعنی هیچ خیری وجود ندارد. «فی» در «فیہ» به معنای «مع» است. (۱) «تَفَهُم» یعنی طلب فهم حقایق. پس علمی برای انسان خیر دارد که همراه با فهم حقایق و یقین باشد، ولی اگر از روی ظن یا تقلید یا مجرد حفظ اقوال و آیات باشد، آن علم، واقعی و همراه با خیرات نخواهد بود. (۲)

این فراز ناظر به ویژگی اول از شرایط فقیه است که فرمود: «مردم را از رحمت خدا ناامید نکنند»، یعنی عالمی که در طلب حقیقت است خواهد دانست که امیدوار ساختن مردم به خدا موجب اطاعت از خداست و ناامید کردن مردم موجب نافرمانی از خداست و کسی که مردم را ناامید سازد معلوم می شود که علم او همراه با تفهم و طلب حقیقت نبوده است و خیری نخواهد داشت.

قرائت همراه با تدبیر

امام علیه السلام آن قرائتی را خوب می دانند که همراه با تدبیر باشد:

«الالاخیر فی قراءه لیس فیها تدبیر؛ آگاہ باشید در قرائتی که همراه با تدبیر نباشد، هیچ خیری نیست».

بحث لغوی: «تَدَبَّرُ» به معنای نگاه به پشت سر امور و تأمل و دقت در آن. (۳) در

ص: ۱۴۲

۱- (۱). الشافی فی شرح الکافی، ج ۲، ص ۳۲۶.

۲- (۲). ر. ک: مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳- (۳). مجمع البحرین، ماده «دبر».

مورد قرآن به معنای تأمل در یک آیه بعد از آیه ای دیگر و یا تأمل و دقت بعد از دقت دیگر است. (۱)

هر چند قرائت قرآن در روایات سفارش شده و تلاوت آن به تنهایی می تواند برای تک تک افراد آثار و برکات فراوانی داشته باشد، اما خیر واقعی و رسیدن به حقایق قرآن در سایه تدبر در آیات قرآن است. با تدبر در آیات، حقانیت و اعجاز قرآن کریم روشن می شود:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا؛ (۲)

آیا در قرآن تدبر نمی کنند؟ و اگر (بر فرض) از طرف غیر خدا بود، حتماً در آن اختلاف فراوانی می یافتند.

انسان با تدبر در قرآن با اصول دین و مسائلی مانند توحید، نبوت و معاد آشنا می شود و از تقلید کورکورانه می پرهیزد.

با تدبر در آیاتی که در زمینه ولایت نازل شده اختلاف از میان جامعه اسلامی و مسلمانان ریشه کن شده و موجب پیشرفت دین می شود.

با تدبر در قرآن کریم فضایل انسانی در جامعه به تکامل می رسد و ریشه رذایل نفسانی خشک می شود.

حضرت در این فراز اشاره دیگری به کسانی دارد که از قرآن اعراض کرده و به غیر آن تمایل پیدا کرده اند، یعنی ترک قرآن و عدم تمسک به آیات، ناشی از بسنده کردن به قرائت بدون تدبر است.

عبادت همراه با تفکر

در فراز دیگر روایت، علی علیه السلام آن عبادتی را که همراه با تفکر نباشد خیر

ص: ۱۴۳

۱- (۱). ر.ک: المیزان، ج ۵، ص ۱۹.

۲- (۲). نساء، آیه ۸۲.

نمی داند: «الا لاخیر فی عبادہ لیس فیہا تفکر؛ آگاه باشید عبادتی که همراه با تفکر نباشد هیچ خیری در آن نیست».

هدف از عبادت این است که انسان به معبود خویش نزدیک شده و رضایت او را به دست آورد و از غیر او منقطع شود. قطعاً این امر با انجام یک سری اعمال و حرکات ظاهری و فیزیکی تحقق نمی یابد، بلکه در سایه تفکر در عظمت معبود و حقیقت عبادت است که انسان می تواند به مقام قرب ربوبی دست یابد.

تفکر در دین اسلام چنان جایگاهی دارد که در برخی موارد به عنوان عبادت شمرده شده است؛ چنان که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

لیس العبادہ کثرہ الصلاہ و الصوم انما العبادہ التفکر فی امر اللہ عزوجل؛

عبادت به زیادی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت تنها تفکر در امر خدای عزوجل است. (۱)

چه بسا مراد از این فقره این باشد که از نظر عمل نیز عمل عبادی فقیه باید همراه با تفکر در عظمت معبود و نعمت ها و افعال و صفات او باشد، و گرنه فقیه واقعی شمرده نخواهد شد.

حضرت علی علیه السلام در روایت دیگری فرمود:

«الا لاخیر فی علم لیس فیہ تفہم، الا لاخیر فی قراءہ لیس فیہا تدبیر، الا لاخیر فی عبادہ لافقہ فیہا، الا لاخیر فی نسک لاورع فیہ.»

دو فقره اول عین فقراتی است که توضیح آن ها بیان شد، اما در فقره سوم که می فرماید: «الا لاخیر فی عبادہ لافقہ فیہا»، فقه همان فهم عمیق و دقیق است و در عبادت به معنای فهم فلسفه عبادت و شناخت صفات و افعال و عظمت و نعمت های معبود است. در این صورت عبادت از حالت روزمرگی و عادت

ص: ۱۴۴

عامیانه خارج شده و تبدیل به یک نردبان معرفت و قرب الهی می گردد؛ نماز «معراج مؤمن» و «قربان کل تقی»؛ روزه «سیاه کننده روی شیطان»؛ حج نیز «موجب پاک شدن از همه گناهان» می گردد. این آثار برای عبادت هم نتیجه تفکر است و چه بسا مراد از این دو فقره یک چیز باشد و تنها اختلاف در عبارت و لفظ است نه معنا.

عبادت همراه با ورع

حضرت در آخرین فقره می فرماید: «الا لاخیر فی نسک لاورع فیه».

بحث لغوی: «نُسک» به معنای طاعت و عبادت و هر چیزی است که به وسیله آن می توان به خدا نزدیک شد. (۱)

«وَرَع» به معنای پرهیز و اجتناب شدید از محرمات است. (۲)

در این فقره حضرت در واقع شرط دیگری برای عبادت بیان می کند؛ یعنی علاوه بر آن که عبادت باید همراه با تفکر و فقه باشد، باید همراه با ورع و اجتناب کامل از محرمات الهی نیز باشد. در واقع آن عبادتی محسوب می شود که اثر سازنده داشته باشد و انسان را از محرمات باز دارد، چنان که قرآن کریم در مورد نماز فرموده است:

إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ (۳) قطعاً که نماز از [کارهای] آزشت و ناپسند باز می دارد.

ص: ۱۴۵

۱- (۱). نهاییه ابن اثیر، ماده «نسک».

۲- (۲). همان، ماده «ورع».

۳- (۳). عنکبوت، آیه ۴۵.

۱. ویژگی های اهل علم در حدیث امام صادق علیه السلام را نام ببرید.
۲. تعریف امام صادق علیه السلام از علما در آیه شریفه *إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ* را بیان نمایید.
۳. در آیه شریفه *إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ* ترس از خدا را توضیح دهید.
۴. در عبارت «الا اخبركم بالفقيه حق الفقيه»: الف) معنای «اخبر» را توضیح دهید.
ب) احتمالات مختلف در مورد اعراب «حق الفقيه» را بیان کنید.
۵. در عبارت: «من لم يقنط الناس من رحمه الله»: الف) معنای «قنط» را بیان کنید.
ب) مأیوس کردن مردم از رحمت خدا چگونه محقق می شود؟
۶. راه ایمن داشتن مردم از عذاب خدا چیست؟ قرآن کریم این افراد را چگونه معرفی می کند؟
۷. اعتقاد گروه های معتزله و خوارج، مرجئه، حنابله و متصوفه، و حنفیه را با توجه به حدیث امام صادق علیه السلام بیان کنید.
۸. نکات ادبی در عبارت «الا لاخیر فی علم لیس فیها تفهم» را بیان کنید.
۹. تدبر در لغت و در مورد قرآن را توضیح دهید.
۱۰. با توجه به عبارت «الا لاخیر فی عبادہ لیس فیها تفکر» نقش تفکر در عبادت را توضیح دهید.
۱۱. عبارت «الا لاخیر فی نسک لا ورع فیہ» را با ذکر معنای لغوی «نسک» و «ورع» توضیح دهید.

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. عَمَدَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ الْقَاسِمِيِّ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْعَالَمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصِّفَا.

۲. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْمُنْقَرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ هِاشِمِ بْنِ الْبَرِيدِ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَ، ثُمَّ عَادَ لِيَسْأَلَ عَنْ مِثْلِهَا، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَكْتُوبٌ فِي الْإِنْجِيلِ لَا تَطْلُبُوا عِلْمَ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَ لَمَّا تَعْمَلُوا بِمَا عَلِمْتُمْ، فَإِنَّ الْعِلْمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِهِ لَمْ يَزِدْ صَاحِبَهُ إِلَّا كُفْرًا، وَ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا.

۳. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: يَمَّ يَعْرِفُ النَّاجِي؟ قَالَ: مَنْ كَانَ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَأَثَبَتْ لَهُ الشَّهَادَةَ، وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ لِقَوْلِهِ مُوَافِقًا فَإِنَّمَا ذَلِكَ مُسْتَوْدَعٌ.

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ جَمِيعًا، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يُحْيَى، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ مِنْ عِلْمَاتِ الْفِقْهِ الْجِلْمَ وَ الصَّمْتَ. (۱)

شرح: بارها گفته شده که «فقه» به معنای فقه مصطلح نیست بلکه فهم دقیق دین است. فقه علمی است که موجب نورانیت قلب برای هدایت عالم ملکوت و مشاهده

ص: ۱۴۷

حقایق معارف الهی است. (۱) امام رضا علیه السلام برای چنین علمی دو نشانه ذکر می کند:

۱. «حلم»: یعنی حفظ نفس از هیجانات و احساسات غضب. (۲) و در این جا شاید مراد از حلم، ترک نزاع و جدال باشد.

هر کسی در زندگی خود با ناملایماتی روبه رو می شود، مخصوصاً انسان های دانا و فرهیخته که مسئولیت هدایت جامعه را بر عهده دارند. علما چون هدایت مردم را بر عهده دارند، در برابر برخوردهای ناشایست برخی افراد و جریان ها وظیفه دارند حلم و بردباری را پیشه کنند تا بتوانند در پیشبرد اهداف خود موفق شوند. در علیه السلام زندگی ائمه معصومین از جمله امیرالمؤمنین، امام حسن و امام کاظم علیهم السلام موارد بسیار زیادی می بینیم که در برابر رفتارهای ناپسند تنها حلم را پیشه خود کرده اند تا به هر شکلی مردم را هدایت کنند. به همین دلیل امام صادق علیه السلام حلم را زینت اهل علم شمرده و آنان را نسبت به آراسته شدن به آن دستور داده و فرموده است:

اطلبوا العلم و تزینوا معه بالحلم و الوقار؛

علم را بجوید و به وسیله حلم و وقار آن را آراسته سازید.

قرآن کریم نیز وقتی اوصاف بندگان خالص خدا را بر می شمرد می فرماید: ایشان هنگام برخورد با جاهلان، آنان را با سلام مورد خطاب قرار می دهند، و این یکی از نشانه های حلم و بردباری است:

وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ (۳) بندگان (خاص خدای) گسترده مهر، کسانی هستند که فروتنانه بر زمین راه می روند و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب سازند، به آنان سلام (خداحافظی) گویند.

ص: ۱۴۸

۱- (۱). شرح اصول الکافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۲، ص ۸۱.

۲- (۲). مجمع البحرین، ماده «حلم».

۳- (۳). فرقان، آیه ۶۳

۲. «الصَّيْمَت» در لغت به معنای سکوت طولانی است (۱) و در این جا به معنای سکوت نسبت به مواردی است که مورد نیاز نیست، (۲) و گرنه هر سکوتی پسندیده نیست، آن جا که باید سخن گفت سکوت جایز نیست و آن جا که باید سکوت کرد، سخن گفتن جایز نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خود به ابوذر می فرماید:

يا اباذر ان الله عزوجل عند لسان كل قائل فليتنق الله امره وليعلم مايقول. يا اباذر اترك فضول الكلمات وحسبك من الكلام ما تبلغ به حاجتك. يا اباذر كفى بالمرء كذباً ان يحدث بكل ما سمعه. يا اباذر؛ ما من شيء احقّ بطول السجن من اللسان؛ (۳)

ای ابوذر خداوند عزوجل نزد زبان هر گوینده ای است، پس سخنگو باید از خداوند بترسد و بداند چه می گوید. ای ابوذر از گفتن سخنان زاید خودداری کن، از سخن تو را همین بس که با آن به حاجتت برسی. ای ابوذر در دروغگو بودن انسان همین کافی است که هر چه می شنود باز می گوید. ای ابوذر برای زندانی شدن هیچ چیزی سزاورتر از زبان نیست.

بنابراین باید زبان را از آفاتی چون دروغ، تهمت و سخن چینی و دیگر حرف های ناصواب باز داشت و سخنان زیبا و پسندیده گفت.

حدیث پنجم

أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْبُرْقِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، رَفَعَهُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَكُونُ السَّفَهُ وَالْغِرَّةُ فِي قَلْبِ الْعَالِمِ. (۴)

شرح: امیرالمومنین علیه السلام دو صفت را از دل عالم به دور می داند: سفاهت؛ غرّه.

ص: ۱۴۹

۱- (۱). العین، ماده «صمت».

۲- (۲). الکشف الوافی فی شرح اصول الکافی، ص ۱۳۹.

۳- (۳). امالی، شیخ طوسی، ص ۵۳۵.

۴- (۴). کافی، ج ۱، ص ۳۶، ح ۵.

۱. «سفاهت» از ماده (سَفِه)، نقیض و ضد حلم، (۱) به معنای سبکی در بدن است و در اثر نقصان عقل در سبکی نفس به کار رفته است. (۲) نادان و «سفیه» کسی است که استقامت در رأی و نظر نداشته باشد، (۳) از این رو در حدیث جنود عقل و جهل، سفاهت در مقابل حلم آمده است. به هر حال به معنای بی خردی، سبکی و کم عقلی است که موجب حرکت نامتعادل انسان می شود.

۲. «غَرَه» به معنای غفلت و فریفته شدن به اعمال فاسد و آرای باطل و فریب خوردن از نفس و شیطان است. (۴)

این دو ویژگی نباید در قلب عالم راه یابد، چون قلب عالم چراغ فروزانی برای حقایق و مشکات انوار معارف و دقایق است و اگر کسی سفیه یا مغرور باشد، در واقع عالم نیست، چون از نورانیت علم بهره ای نبرده است، چرا که طبق روایت اهل بیت علیهم السلام علم نوری است که خدا در قلب هر که بخواهد قرار می دهد، امام صادق علیه السلام فرمود:

ولیس العلم بكثره التعلّم، انّما هو نور یقع فی قلب من یرید الله أن یهدیه. (۵)

علم به یادگیری فراوان نیست، بلکه علم تنها نوری است که در قلب کسی واقع می شود که خدا بخواهد او را هدایت کند.

ص: ۱۵۰

۱- (۱). العین، ماده «سفه».

۲- (۲). مفردات راغب، ماده «سفه».

۳- (۳). النهایه، ماده «سفه».

۴- (۴). مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۲۰.

۵- (۵). بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۴۰.

حدیث اول

اشاره

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِي مَصِيئَةُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عُمَرَ الْقُفَيْمِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لِلزُّنْدِيقِ الَّذِي سَأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أَتَيْتَ الْأَنْبِيَاءَ وَالرُّسُلَ؟

قَالَ: إِنَّا لَمَّا أَتَيْتُنَا أَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقَ، وَكَانَ ذَلِكَ الصَّانِعُ حَكِيمًا مُتَعَالِيًا لَمْ يَجُزْ أَنْ يَشَاهِدَهُ خَلْقُهُ، وَ لَمَّا يَلَامِسُوهُ فَيَبَاشِرُهُمْ وَيَبَاشِرُوهُ وَيَحَاجُّهُمْ وَيَحَاجُّوهُ؛ ثَبَّتَ أَنْ لَهُ سِمْرَاءٌ فِي خَلْقِهِ يَعْبُرُونَ عَنْهُ إِلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ وَيَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصِيئَةِ الْجَهَنَّمَ وَمَنَافِعِهِمْ وَمَا بِهِ بَقَاؤُهُمْ وَفِي تَرْكِهِ فَنَاقُؤُهُمْ، فَثَبَّتَ الْأَمْرُونَ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ فِي خَلْقِهِ وَالْمُعْبِرُونَ عَنْهُ جَلًّا وَعَزًّا وَهُمْ الْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَصِيئَةُ مَنْ خَلَقَهُ، حُكْمَاءَ مُؤَدِّبِينَ بِالْحِكْمَةِ، مَبْعُوثِينَ بِهَا غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَالتَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ، مُؤَيِّدِينَ مِنْ عِنْدِ الْحَكِيمِ الْعَلِيمِ بِالْحِكْمَةِ، ثُمَّ

ثَبَّتْ ذَلِكْ فِي كُلِّ دَهْرٍ وَ زَمَانٍ مِمَّا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ مِنَ الدَّلَائِلِ وَ الْبَرَاهِينِ؛ لِكَيْلَا تَخْلُوَ أَرْضُ اللَّهِ مِنْ حُجَّهِ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يُدَلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالَتِهِ وَ جَوَازِ عَدَالَتِهِ. (۱)

شرح: هشام بن حکم نقل می کند که زندیقی (کسی که شریعت را قبول ندارد و به بقاء روزگار معتقد است) از امام صادق علیه السلام پرسید: «من این اثبات الانبیاء و الرسل؟ از کجا انبیاء و فرستادگان را ثابت کردید؟»

«این» سؤال از مکان است، ولی در این جا مراد از آن سؤال از دلیل است، چون دلیل محل اثبات مطالب است. «اثبت» یا مخاطب معلوم و یا غایب مجهول است.

این حدیث ادامه حدیث پنجم از باب «حدوث العالم و اثبات المحدث» از کتاب «توحید» است و گویا زندیق این گونه می پرسد: به فرض که این عالم صناعی داشته باشد، پس چرا خودش حکمش را بدون نیاز به انبیاء و رسل به مردم ابلاغ نمی کند و چه نیازی به وجود آنها است؟

صفات خدا

امام علیه السلام در پاسخ به علت نیاز بشر به انبیاء اشاره کرده و می فرماید: وقتی ثابت کردیم (لَمَّا اثبتنا...) (۲) که خدایی داریم که دارای ویژگی های ذیل است:

۱. «ان لنا خالقاً صانعاً...»: خدایی داریم که خالق و صانع است. «خلق» به معنای ایجاد شیء بر اساس کیفیت مخصوص و وزن و اندازه است. (۳) «صُنِع»

ص: ۱۵۲

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۱.

۲- (۲). این اثبات، اثبات به عقل است نه نقل، چون اثبات با نقل موجب دور می گردد؛ یعنی اثبات نبوت متوقف بر اثبات واجب الوجود است و اگر اثبات واجب الوجود متوقف بر قول انبیاء باشد این همان توقف شیء بر نفسش و باطل است.

۳- (۳). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «خلق».

عبارت است از عمل همراه با حذاقت و علم و دقت. (۱)

۲. «متعالیاً عنّا وعن جمیع ما خلق»: از حیث ذات و صفت با ما هیچ وجه اشتراکی ندارد و از ما و از تمام آن چه آفریده برتر است.

۳. «وكان ذلك الصانع حكيماً»: آن صانع حکیم است و کارهایش لغو و عبث و بیهوده نیست.

۴. «متعالیاً لم یجز ان یشاهده خلقه و لا یلامسوه فیباشرهم و یباشروه و یحاجّهم و یحاجّوه». (۲)

(خدایی که) برترین است، یعنی جایز نیست که آفریدگانش او را مشاهده کنند و او را لمس کنند و با او مباشرت داشته باشند، یا او با آن‌ها مباشرت داشته باشد و امکان ندارد که او با آن‌ها محاجّه کند و سخن بگوید و آنها با او محاجّه کنند و سخن بگویند.

«لم یجز» به معنای عدم جواز تکوینی است (لا یمكن) نه تشریحی. به عبارت دیگر: یعنی بشر نمی‌تواند کم‌ترین رابطه لمسی و حسی با ساحت قدس ربوبی داشته باشد و از طرف دیگر انسان نمی‌تواند به غیر طریق کلام یا حسّ و مشاهده گفت و گو کند و رابطه برقرار نماید. بنابراین باید واسطه‌ای بین خدا و بندگانش وجود داشته باشد تا واسطه فیض بین آنها باشد.

ضرورت حجت خدا

امام علیه السلام بعد از آن که وجود واسطه بین خدا و بندگان را امری ضروری دانست، در ادامه فرمود: «ثبت أنّ له سفراء فی خلقه».

ثبت جواب «لَمَّا» است؛ یعنی وقتی ثابت کردیم که بشر نمی‌تواند با حواس

ص: ۱۵۳

۱- (۱). همان، ماده «صنع».

۲- (۲). «لم یجز» به بعد صفت توضیحی برای «متعالیاً» است. مراه العقول، ج ۲، ص ۲۵۷.

ظاهری با خدا رابطه برقرار کند، پس ثابت است که باید برای او در میان خلقش سفیرانی باشند که این ویژگی ها را دارا باشند.

۱. «يعبرون عنه الى خلقه و عباده». اگر «يعبرون» ثلاثی مجرد باشد به معنای عبور و مرور است، یعنی از او عبور (سفر) کنند به سوی خلق و اوامر و نواهی او را به خلق برسانند. اگر «يعبرون» مزید از باب تفعیل باشد به معنای تفسیر است، یعنی مراد خداوند را برای خلق تفسیر کنند.

۲. «ويدلّونهم على مصالحهم و منافعهم و ما به بقاءهم و في تركه فائهم». «يدلّون» از ماده «دلی» و به معنای راهنمایی و هدایت است، یعنی آن ها را به مصالح و منافع خودشان و آن چه سبب بقاء آن ها و ترک آن سبب فنا و نابودی آن هاست راهنمایی و هدایت کنند. البته این مصالح و منافع اعم از مصالح و منافع دنیوی و اخروی است.

سپس امام علیه السلام می فرماید:

«فثبت الآمرون و الناهون عن الحكيم العليم في خلقه و المعبرون عنه عزوجل؛ پس (به این دلیل است که وجود) آمران و ناهیان از سوی خدای حکیم علیم در میان خلقش و تفسیر کنندگان از جانب او ثابت می شوند».

سپس امام علیه السلام به مصداق این آمران و ناهیان اشاره کرده و می فرماید:

«هم الانبياء و صفوته من خلقه؛ ایشان همان انبیاء و پاکان و (برگزیدگان) از میان خلقش هستند».

«صَفُو» به فتح صاد، به معنای خالص یک چیز است. (۱)

«حکماء مؤدّبین بالحکمه مبعوثین بها؛ (ایشان) فرزاندگانی هستند که به حکمت

ص: ۱۵۴

تأدیب شده و به حکمت مبعوث شده اند».

انبیاء قبل از آن که مردم را به ادب دعوت کنند، خود مؤدب به آداب بوده اند. امام صادق علیه السلام در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ان الله عزوجل ادب نبيه فأحسن أدبه فلمّا اكمل له الأُدب قال: وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ، (۱) ثم فوّض اليه امر الدين والامه ليسوس عبادته، فقال عزوجل: وَ مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا... ؛ (۲) و (۳)

خدای عزوجل پیامبرش را ادب کرد و خوب ادب کرد. سپس وقتی ادب او را کامل کرد فرمود: «تو دارای اخلاق بزرگی هستی». سپس امر دین و امت را به او واگذار کرد تا بندگانش را اداره کند و سپس فرمود: آنچه فرستاده (خدا) برای شما آورد آن را بگیرید و از آن چه شما را بازداشت از آن بازایستید).

۳. «غیر مشارکین للناس علی مشارکتهم لهم فی الخلق و التریب فی شیء من احوالهم؛ با آن که در خلقت و ترکیب (ظاهری) با مردم شریک و یکسان هستند اما در حالات و اخلاق (تقدّس، تقرب، کمالات) با ایشان شریک و همانند نیستند».

۴. «مؤیدین من عند الحکیم العلیم بالحکمه؛ از سوی (خدای) حکیم و علیم مؤید به حکمت و فرزاندگی اند».

یعنی هیچ سخنی از جانب خود نمی گویند، بلکه همه از جانب خدای حکیم است، چنان که قرآن کریم در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ : (۴) و از روی هوی و [هوس] سخن نمی گوید، آن (سخن) نیست جز وحی ای که (به او) وحی می شود.

ص: ۱۵۵

۱- (۱). قلم، آیه ۶.

۲- (۲). حشر، آیه ۷.

۳- (۳). کافی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴- (۴). نجم، آیات ۳ و ۴.

آن گاه امام علیه السلام بعد از بیان این مقدمات، به ضرورت حضور انبیاء در همه اعصار اشاره کرده و می فرماید:

«ثم ثبت ذلك في كل دهر وزمان مما أتت به الرسل والانبیاء من الدلائل و البراهین؛ سپس آمدن انبیاء در هر عصر با دلایل و معجزاتی که رسولان و انبیاء آورده اند ثابت می شود».

یعنی دلایلی که قبلاً برای اثبات لزوم انبیاء ذکر شد دلالت بر وجوب انبیاء و حجت خدا در هر عصری داشت، اما تعیین اشخاصی که ادعای نبوت می کنند باید به وسیله براهین و معجزات باشد تا انبیاء واقعی از مدعیان نبوت کاملاً شناخته شوند.

خالی نبودن زمین از حجت

امام علیه السلام در مورد علت وجود پیامبران در هر زمان می فرماید:

«لکیلا تخلوا ارض الله من حجه؛ تا زمین خدا از حجت [خدا] خالی نباشد».

تا زمانی که زمین باقی است و مردم در زمین حضور دارند باید حجت خدا در میان آن ها حضور داشته باشد و آن ها را به سوی خداوند هدایت کند؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

لولم یبق من اهل الارض الا اثنان لکان احدهما الحججه؛ (۱)

اگر از اهل زمین جز دو نفر باقی نمانده باشد قطعاً یکی از آن دو حجت خواهد بود.

همچنین وقتی سلیمان جعفری از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا زمین از حجت خدا خالی خواهد بود؟ فرمود:

لو خلت الارض طرفه عین من حجه لساخت بأهلها؛ (۲)

اگر زمین یک چشم به هم زدن از حجت خالی باشد اهلش را فرو می برد.

ص: ۱۵۶

۱- (۱). کمال الدین، ص ۲۰۳.

۲- (۲). بصائر الدرجات، ص ۵۰۹.

یعنی زمین انسان های معصیت کار را تحمل نمی کند مگر به برکت وجود حجت خدا بر روی زمین.

نشانه حجت خدا

در ادامه امام صادق علیه السلام به نشانه هایی از حجت خدا اشاره کرده و می فرماید: «یکون معه علم یدل علی صدق مقاله و جواز عدالته؛ همراه او دانش (نشانه ای) است بر راستی گفتارش و روش عدالتش».

«علم» که صفت برای حجت است اگر به فتح عین و لام باشد، به معنای علامت و نشانه است، یعنی زمین خدا از حجتی که بر صدق گفتار و روش عدالتش نشانه ای داشته باشد خالی نمی ماند.

اگر «علم» به کسر عین و سکون لام باشد، به معنای دانش است، یعنی زمین خدا از حجتی که با او علمی باشد که به راستی گفتارش در دعوت و روش عدالتش دلالت داشته باشد خالی نمی ماند.

از این حدیث شریف چند نکته استفاده می شود:

۱. خالق و صانعی داریم که به هیچ یک از مخلوقات خود شباهت ندارد.

۲. این خالق از رؤیت و تجسیم و هر گونه تعلق به مواد یا اوصاف جسمی که از اجزاء مخلوقان است مثل حواس شش گانه منزّه است.

۳. این خدای متعال و سائطی میان خود و بندگانش قرار داده است.

۴. وظایف انبیاء این است که واسطه بین خدا و بندگانش باشند تا راه سعادت را به آن ها می آموزند.

۵. از این که امام علیه السلام در کنار انبیاء از «صفوته» نیز یاد کرده و سپس فرموده: «ثبت ذلک فی کل دهر و زمان... کلیلا تخلوا ارض الله من حجه...»، لزوم وجود امام معصوم و خلافت شرعی او را هم ثابت نموده است.

۱. عبارت های: «ان لنا خالقاً صادقاً، متعالياً عنا وعن جميع ما خلق، وكان ذلك الصانع حكيماً، متعالياً...» را توضیح دهید.

۲. «يعبرون عنه الى خلقه وعباده» را طبق دو وجه محتمل توضیح دهید.

۳. «يدلّونهم على مصالحهم ومنافعهم...» را توضیح دهید.

۴. با توجه به عبارت «حكماء مؤدّبين بالحكمه مبعوثين بها»، ادب انبياء را توضیح دهید.

۵. «غير مشاركين للناس على مشاركتهم لهم في الخلق و التركيب في شيء من احوالهم» را دقیقاً ترجمه کنید.

۶. «يكون معه علم يدل على صدق مقالته وجواز عدالته» را طبق دو وجه محتمل توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ حَرِيْزِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ذُرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ - وَ مِفْتَاحُهُ وَ يَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا .

۲. الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ قَالَ: أَشْهَدُ أَنِّي سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَ أَنَّ الْحَسَنَ إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ إِمَامًا فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَ أَنَّ

عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ إِمَامٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ إِمَامٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ.

٣. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ عُمَانَ، عَنْ بَشِيرِ الْعَطَّارِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَنَا وَ أَنْتُمْ تَأْتُمُونَ بِمَنْ لَا يَعْذَرُ النَّاسُ بِجَهَالَتِهِ.

ص: ١٥٩

حدیث دوم

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ، عَنْ صَيْفِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: (۱) إِنَّ اللَّهَ أَجَلٌ وَأَكْرَمٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَ بِخَلْقِهِ بَلِ الْخَلْقُ يَعْرِفُونَ بِاللَّهِ.

قَالَ: صَدَقْتَ

قُلْتُ: إِنَّ مَنِ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِتَدْلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَ سَيَخْطَأُ، وَأَنَّهُ لَمَّا يَعْرِفُ رِضَاهُ وَ سَيَخْطَأُ إِلَّا بِوَحْيِ أَوْ رَسُولٍ، فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَتَّبِعِي لَهُ أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ، فَإِذَا لَقِيَهُمْ عَرَفَ أَنَّهُمُ الْحُجَّةُ وَ أَنَّ لَهُمُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ.

وَ قُلْتُ لِلنَّاسِ: تَعَلَّمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَانَ هُوَ الْحُجَّةَ مِنَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ قَالُوا: بَلَى.

ص: ۱۶۱

۱- (۱). مرحوم کلینی صدر روایت را در باب «انه لا یعرف الا به» از «کتاب التوحید» روایت کرده و استفاده می شود که عبارت «انی ناظرت قوماً فقلت لهم:» در صدر این روایت سقط شده است.

قُلْتُ: فَحِينَ مَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَانَ الْحُجَّةَ عَلَيَّ خَلَقَهُ؟

فَقَالُوا: الْقُرْآنُ.

فَنظَرْتُ فِي الْقُرْآنِ، فَإِذَا هُوَ يَخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيَّ وَالْقَدْرِيَّ وَالزَّنَدِيَّ الَّذِي لَمَّا يُؤْمِنُ بِهِ حَيْثُ يَعْلِبُ الرَّجَالُ بِخُصُومَتِهِ، فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيمٍ، فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا؛ فَقُلْتُ لَهُمْ: مَنْ قِيمَ الْقُرْآنِ؟

فَقَالُوا: ابْنُ مَسْعُودٍ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ، وَعُمَرُ يَعْلَمُ، وَحُدَيْفَةُ يَعْلَمُ.

قُلْتُ: كُلُّهُ؟ قَالُوا: لَا.

فَلَمْ أَجِدْ أَحَدًا يَقَالُ: إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَإِذَا كَانَ الشَّيْءُ بَيْنَ الْقَوْمِ فَقَالَ هَذَا: لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا: لَا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا: لَمَّا أَدْرِي وَ قَالَ هَذَا: أَنَا أَدْرِي، فَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قِيمَ الْقُرْآنِ، وَكَانَتْ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةً، وَكَانَ الْحُجَّةَ عَلَيَّ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ أَنَّ مَا قَالَ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ حَقٌّ.

فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ. (١)

شرح: در این روایت منصور بن حازم که از اصحاب امام صادق علیه السلام و از فقهاء شیعه است، یا در صدد عرضه عقاید خود در زمینه معرفه الله به امام صادق علیه السلام است و یا مناظره خود با مردم را برای امام علیه السلام نقل می کند. به هر حال می گوید:

«ان الله اجل واكرم من ان يعرف بخلقه بل الخلق يعرفون بالله؛ قطعاً خدا والا-تر و برتر از آن است که به واسطه مخلوق خود شناخته شود، بلکه مخلوق به واسطه خدا شناخته می شود.»

بحث ادبی: در معنای این عبارت دو وجه محتمل است:

ص: ۱۶۲

۱. «خلق» به معنای مخلوق و «يعرفون» فعل مجهول است، که در این صورت معنا این است: خدا والاتر از آن است که با تعریف مخلوق خود یعنی انبیاء و ائمه علیهم السلام شناخته شود، چون او خود اول الاشياء و اظهر البراهین است، بلکه این مخلوق است که به واسطه خدا باید شناخته شود، یعنی رسالت و امامت ایشان به واسطه علم و معجزه ای که خدا در اختیارشان قرار داده و تأییدشان کرده شناخته می شود.

۲. «خلق» به معنای مخلوق و «يعرفون» فعل معلوم است، که در این صورت معنا چنین است: خدا والاتر از آن است که با تعریف و ارشاد مخلوق خود شناخته شود بلکه آفریدگان، خدا را به خود خدا می شناسند، یعنی به واسطه توفیق و هدایت او که خود به بندگانش ارزانی داشته خدا را می شناسند. شاید امام سجاد علیه السلام به همین مطلب اشاره دارد و می فرماید:

بک عرفتک، و أنت دللتنی علیه و دعوتنی الیک ولولا أنت لم أدر ما أنت؛ (۱)

به واسطه خودت تو را شناختم، و خودت مرا بر آن راهنمایی کردی، و مرا به سوی خودت فراخواندی و اگر تو نبودی من نمی دانستم که تو کیستی.

و نیز می فرماید:

«یا غفار بنورک اهتدینا؛ (۲)

ای آمرزنده! به واسطه نور خودت هدایت یافتیم».

و قرآن کریم نیز می فرماید:

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ؛ (۳) در حقیقت تو هر کسی را که دوست داری راهنمایی نمی کنی؛ و لیکن خدا هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) راهنمایی می کند.

ص: ۱۶۳

۱- (۱). دعای ابو حمزه ثمالی، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۵۷.

۲- (۲). همان، ص ۱۶۲.

۳- (۳). قصص، آیه ۵۶.

امام علیه السلام با شنیدن سخنان منصور بن حازم در مورد معرفت الله، او را تصدیق کرد و فرمود: «صدقت؛ راست گفتی».

منصور بن حازم باز هم از معرفت خود نسبت به خدا سخن گفت و گفت:

«ان من عرف ان له رباً فینبغی له ان یعرف ان لذلك الرب رضاً و سخطاً؛ قطعاً کسی که می داند پروردگاری دارد، باید بداند که آن پروردگار خشنودی و خشمی دارد».

یعنی خدا را به صفات کمال بشناسد و او را از هر نقصی منزّه بداند، که او دارای حکمت و علم و قدرت و اراده خیر است و از شر و قبیح کراهت دارد، او هیچ خیری را فروگذار نمی کند و هیچ زشتی را انجام نمی دهد، به خوبی ها که موجب رضای او و طاعت اوست فرمان می دهد و از قبیح که موجب خشم او است باز می دارد.

سپس منصور به راه شناخت خشنودی و خشم خدا اشاره کرده و می گوید:

«وانه لا یعرف رضاه و سخطه الا بوحی او رسول؛ و قطعاً خشنودی و خشم خدا شناخته نمی شود مگر به وحی یا به واسطه فرستاده ای از سوی خدا».

یعنی انسان یا خود رسول است که به او وحی می شود یا جزء امت رسول است که در این صورت باید از طریق رسول خدا بر آن اطلاع یابد. حال اگر کسی از وحی اطلاع ندارد باید قطعاً جویای رسول خدا باشد، اگر او را شناخت اطاعتش بر او واجب است.

سپس منصور بن حازم به ادامه مناظره خود اشاره کرده و می گوید: به مردم (عامه و کسانی که ولایت اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفته اند) گفتم:

«تعلمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان هو الحجه من الله علی خلقه؛ آیا می دانید که رسول خدا (محمد صلی الله علیه و آله) از جانب خدا حجت بر مردم است و رسالت او با دلایل قطعی مورد تصدیق عموم مردم است؟»

گفتند: آری.

گفتم:

«فحين مضى رسول الله صلى الله عليه وآله من كان الحجة على خلقه؛ پس هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، حجت خدا بر مردم کیست؟»

(عامه) گفتند: قرآن (برای رفع نیاز مردم، قرآن کافی است).

این سخن عامه به پیروی از خلیفه دوم (عمر بن خطاب) است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در واپسین لحظات عمر خود فرمود: «هلموا كتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده؛ بیایید برای شما نامه ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید»، عمر گفت: «ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد غلبه الوجع وعندكم القرآن حسبنا كتاب الله». (1)

منصور می گوید: بعد از این سخن به قرآن نظر افکندم، دیدم هر یک از گروه ها برای حقانیت خود به قرآن استدلال می کنند:

ف نظرت في القرآن فاذا هو يخاصم به المرجىء و القدرى و الزنديق الذى لا يؤمن به حتى يغلب الرجل بخصومه، فعرفت ان القرآن لا يكون حجة الا بقيم، فما قال فيه من شىء كان حقاً؛ به قرآن در نگریستم دیدم که مرجئه و قدری و (حتی) زندیق که (به خدا) ایمان ندارد (برای اثبات ادعای خود) به قرآن استدلال می کنند تا بر دشمنان خود غلبه نمایند پس شناختم که قرآن حجت نیست مگر آن که قیمی (برای شناخت ظاهر و باطن و مجمل و مبین و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ) وجود داشته باشد که آن چه او می گوید همان حق باشد و بس.

«مرجئه»: دسته ای از مسلمانانی هستند که عقیده دارند با وجود ایمان هیچ گناهی زیان ندارد؛ و چنان که با وجود کفر هیچ طاعتی سود ندارد، از این رو به آن ها مرجئه می گویند چون خدا عذاب و کیفر معاصی آن ها را به تأخیر انداخته

ص: ۱۶۵

است و یا کسانی هستند که امیرالمؤمنین علیه السلام را از رتبه خود متأخر می دانند. (۱)

«قدریه»: لفظ قدریه منسوب به «قَدَر» و علی القاعده باید به معتقدان به قضا و قدر گفته شود، ولی به کسانی گفته می شود که نافی «قدر» هستند. آنها می گویند: انسان در فکر و عمل مخیر است. به همین جهت مخالفانشان آن ها را از نافیان قضا و قدر شمرده اند. (۲)

این اصطلاح در مورد معتقدان به جبر و تفویض هم استعمال شده است.

«زندیق»: کسانی که معتقد به دو خدا و دو مبدأ برای خیر و شر هستند.

منصور می گوید: وقتی به این نتیجه رسیدند که قرآن نیاز به قیم دارد، به آن ها گفتم: «من قیم القرآن؟ قیم (و سرپرست تفسیر و تشریح واقعی معارف) قرآن کیست؟»

(عامه) گفتند: «ابن مسعود قد کان یعلم وعمر یعلم و حذیفه یعلم؛ (عبدالله) بن مسعود قرآن را می دانست، عمر هم می دانست، حذیفه هم می دانست.»

گفتم: تمام قرآن را می دانستند؟

گفتند: نه.

پس من هم هیچ کس را نیافتم که تمام قرآن را بداند مگر علی علیه السلام را.

این سخن را علی علیه السلام تمام قرآن را می داند اهل سنت نیز پذیرفته اند و به آن اعتراف دارند؛ چنان که ابی الطفیل عامر بن واثله نقل کرده و می گوید: شاهد بودم که علی علیه السلام خطبه می خواند و می گفت:

سلونی، فوالله لا تسألونی عن شیء لیكون الی یوم القیامه إلاّ حدثکم به، و سلونی عن کتاب الله، فوالله ما من آیه إلاّ وانا اعلم ابلیل نزلت أم بنهار أم فی سهل أم فی جبل؛ (۳)

ص: ۱۶۶

۱- (۱). مرآه العقول، ج ۲، ص ۲۶۴.

۲- (۲). ر. ک: المذاهب الاسلامیه، ص ۷۸.

۳- (۳). طبقات الکبری، ج ۲، ق ۲، ص ۱۰۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۷؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۲۱؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷ و کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۸.

از من بپرسید، به خدا سوگند هر آن چه تا قیامت باید واقع شود. اگر از من بپرسید حتماً شما را از آن با خبر می‌سازم، از من راجع به کتاب خدا بپرسید، به خدا سوگند هیچ آیه ای نیست مگر این که من می‌دانم که در شب نازل شده است یا در روز، در صحرا نازل شده است یا در کوه...

سپس منصور بن حازم (پس از اندیشه با خود) ادامه می‌دهد و می‌گوید:

وإذا كان الشيء بين القوم، فقال هذا: لا ادري، وقال هذا: لا ادري، وقال هذا: أنا ادري، فاشهد ان علياً عليه السلام كان قيم القرآن و كانت طاعته مفترضه، كان الحجه على الناس بعد رسول الله صلى الله عليه و آله، وإن ما قال في القرآن فهو حق؛ و اگر چیزی در میان مردم (مطرح) باشد، یکی بگوید: نمی‌دانم و دیگری بگوید: نمی‌دانم، و سومی هم بگوید: نمی‌دانم. ولی کس دیگری (مثل علی علیه السلام) بگوید: من می‌دانم، آن گاه من شهادت خواهم داد که علی علیه السلام قيم قرآن است، و اطاعتش واجب و بعد از رسول خدا صلى الله عليه و آله حجت بر مردم است و آن چه در مورد قرآن بگوید، همان حق است.

امام صادق علیه السلام بعد از شنیدن این مناظره برای منصور بن حازم دعا کرد و فرمود: «رحمك الله؛ خدا تو را رحمت کند».

آری، امام علیه السلام به دلیل دفاع از ولایت برای او دعا کرد و عقاید او را تأیید نمود.

۱. عبارت: «ان الله اجل واكرم من ان يعرف يخلقه بل الخلق يعرفون بالله» را با توجه به دو وجه محتمل ترجمه کنید.

۲. عبارت «وانه لايعرف رضاه وسخطه الا بوحى او رسول» را توضیح دهید.

۳. این که عامه گفته اند بعد از رسول خدا حجت بر خلق خدا قرآن است به پیروی از کیست؟ توضیح دهید.

۴. گروه های «مرجئه»، «قدریه» و «زندیق» را معرفی کنید.

۵. علم علی علیه السلام به تمام قرآن از نظر اهل سنت را بیان کنید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بَيْنِ سَعِيدٍ، عَنِ حَمَادِ بْنِ عِيسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ، عَنِ بَعْضِ أَصْحَابِنَا، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا قَالَ: الطَّاعَةُ الْمَفْرُوضَةُ.

۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ أَبِي خَالِدِ الْقَمَّاطِ، عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الْعَطَّارِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَشْرَكَ بَيْنَ الْأَوْصِيَاءِ وَالرُّسُلِ فِي الطَّاعَةِ.

۳. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنِ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ قَوْمٌ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتَنَا لِنَا الْأَنْفُسِ وَالنَّاسِ وَنَحْنُ الرِّاسِيَّةُ فِي الْعِلْمِ وَنَحْنُ الْمَحْسُودُونَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ .

حدیث سوم

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: كَانَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، مِنْهُمْ: حُمْرَانُ بْنُ أَغِينٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ وَ هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ وَ الطَّيَارُ، وَ جَمَاعَةٌ فِيهِمْ: هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَ هُوَ شَابٌّ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا هِشَامُ! لَأُخْبِرُنِي كَيْفَ صَنَعْتَ بِعَمْرٍو بْنِ عُبَيْدٍ؟ وَ كَيْفَ سَأَلْتَهُ؟ فَقَالَ هِشَامٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي أُجَلِّكَ وَ أَسْتَحْيِيكَ وَ لَا يَعْمَلُ لِسَانِي بَيْنَ يَدَيْكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَافْعَلُوا.

قَالَ هِشَامٌ: بَلَّغَنِي مَا كَانَ فِيهِ عَمْرٍو بْنُ عُبَيْدٍ وَ جُلُوسُهُ فِي مَسْجِدِ الْبُصَيْرَةِ، فَعَظَمَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ وَ دَخَلْتُ الْبُصَيْرَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَأَتَيْتُ مَسْجِدَ الْبُصَيْرَةِ فَإِذَا أَنَا بِحَلْقِهِ كَبِيرِهِ فِيهَا عَمْرٍو بْنُ عُبَيْدٍ، وَ عَلَيْهِ شِمْلَةٌ سَوْدَاءٌ مُتَرَا بِهَا مِنْ صُوفٍ، وَ شِمْلَةٌ مُرْتَدِيًا بِهَا، وَ النَّاسُ يَسْأَلُونَهُ فَاسْتَفْرَجْتُ النَّاسَ فَأَفْرَجُوا لِي، ثُمَّ قَعِدْتُ فِي آخِرِ الْقَوْمِ عَلَى رُكْبَتِي، ثُمَّ قُلْتُ: أَيُّهَا الْعَالِمُ! إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ، تَأْذَنُ لِي فِي مَسْأَلِهِ؟ فَقَالَ لِي: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ أَيُّ شَيْءٍ هَذَا مِنَ السُّؤَالِ؟ وَشَيْءٌ تَرَاهُ كَيْفَ تَسْأَلُ عَنْهُ؟

فَقُلْتُ: هَكَذَا مَسْأَلَتِي. فَقَالَ: يَا بُنَيَّ سَلْ وَإِنْ كَانَتْ مَسْأَلَتُكَ حَمَقَاءً.

قُلْتُ: أَجِنِّي فِيهَا، قَالَ لِي: سَلْ.

قُلْتُ: أَلَيْكَ عَيْنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَرَى بِهَا الْأَلْوَانَ وَالْأَشْخَاصَ.

قُلْتُ: فَلَيْكَ أَنْفٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَسْتَمِعُ بِهِ الرِّائِحَةَ.

قُلْتُ: أَلَيْكَ فَمٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أَذُوقُ بِهِ الطَّعْمَ.

قُلْتُ: فَلَيْكَ أُذُنٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟ قَالَ: أَسْمَعُ بِهَا الصَّوْتِ.

قُلْتُ: أَلَيْكَ قَلْبٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا تَصْنَعُ بِهِ؟ قَالَ: أُمَيِّزُ بِهِ كُلَّ مَا وَرَدَ عَلَيَّ هَذِهِ الْجَوَارِحِ وَالْحَوَاسِّ.

قُلْتُ: أَوَّلَيْسَ فِي هَذِهِ الْجَوَارِحِ غَنِيٌّ عَنِ الْقَلْبِ؟ فَقَالَ: لِمَا، قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ وَهِيَ صَيِّحِيحَةٌ سَيِّئِيْمَةٌ؟ قَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّ الْجَوَارِحَ إِذَا شَكَّتْ فِي شَيْءٍ شَمَّتُهُ أَوْ رَأَتْهُ أَوْ ذَاقَتْهُ أَوْ سَمِعَتْهُ رَدَّتْهُ إِلَى الْقَلْبِ، فَيَسْتَيْقِنُ الْيَقِينَ وَيَبْطُلُ الشُّكَّ.

قَالَ هَسَامٌ: فَقُلْتُ لَهُ: فَإِنَّمَا أَقَامَ اللَّهُ الْقَلْبَ لِشُكِّ الْجَوَارِحِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: لِمَا بُدِّ مِنَ الْقَلْبِ وَإِلَّا لِمَ تَسْتَيْقِنُ الْجَوَارِحُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَبَا مَرْوَانَ فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَتْرُكْ جَوَارِحَكَ حَتَّى جَعَلَ لَهَا إِمَامًا يَصِحِّحُ لَهَا الصَّحِيحَ، وَيَتَيَقَّنُ بِهِ مَا شُكَّ فِيهِ وَ يَتْرُكُ هَذَا الْخَلْقَ كُلَّهُمْ فِي خَيْرَتِهِمْ وَ شُكِّهِمْ وَ اخْتِلَافِهِمْ لِمَا يَقِيمُ لَهُمْ إِمَامًا يُرُدُّونَ إِلَيْهِ شُكَّهُمْ وَ خَيْرَتَهُمْ، وَ يَقِيمُ لِمَكَ إِمَامًا لِمَا لَجَوَارِحِكَ تَرُدُّ إِلَيْهِ خَيْرَتَكَ وَ شُكَّكَ.

قَالَ فَسَكَتَ وَ لَمْ يَقُلْ لِي شَيْئًا، ثُمَّ التَّفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: أَنْتَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ؟

فَقُلْتُ: لَا. قَالَ: أَمِنْ مَجْلِسَائِهِ؟

قُلْتُ: لَا. قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَنْتَ؟

قَالَ: قُلْتُ: مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.

قَالَ: فَأَنْتَ إِذَا هُوَ؛ ثُمَّ ضَمَّنِي إِلَيْهِ وَ أَقْعَدَنِي فِي مَجْلِسِهِ، وَ زَالَ عَنِ مَجْلِسِهِ، وَ مَا نَطَقَ حَتَّى قُمْتُ.

قَالَ: فَضَحِكَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَالَ: يَا هِشَامُ مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟

قُلْتُ: شَيْءٌ أَخَذْتُهُ مِنْكَ وَ الْفَتَهُ.

فَقَالَ: هَذَا وَ اللَّهُ مَكْتُوبٌ فِي صَحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى. (۱)

شرح: یونس بن یعقوب بن قیس از اصحاب امام صادق علیه السلام است و تا زمان امام رضا علیه السلام در قید حیات بوده و به دستور آن حضرت پس از کفن و دفن، در بقیع به خاک سپرده شده است (۲) وی می گوید:

«جمعی از اصحاب، از جمله حمران و ابن نعمان و ابن سالم و طیار خدمت امام صادق علیه السلام بودند. جمع دیگری نیز در اطراف هشام بن حکم - که تازه جوانی بود - حضور داشتند. امام صادق علیه السلام فرمود: ای هشام! گزارش نمی دهی که (در مباحثه) با عمرو بن عبید چه کردی و چگونه از او سؤال نمودی؟»

عمرو بن عبید از سران فرقه معتزله است.

هشام بن حکم از بزرگان اصحاب امام صادق علیه السلام و از متکلمین چیره دست

ص: ۱۷۱

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۱۷۰، ح ۳.

۲- (۲). ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج ۲۱، ص ۲۳۸ و ۲۳۹.

و بنیان گذار علم کلام در بحث امامت است. وی در فن مناظره بسیار ماهر و حاضر جواب بود. از او سؤال کردند: آیا معاویه در جنگ بدر حضور داشت؟ گفت: آری، از آن طرف.

هشام کسی است که امام صادق علیه السلام در حق او دعا کرده و فرمود:

همیشه در تأیید روح القدس باشی که تو چقدر ما را با زبانت یاری رساندی.

و نیز در مورد او فرمود:

او یاور ما با قلب و زبان و دستش است.

و نیز فرمود:

«هشام بن حکم بر پا کننده حق ما و رساننده سخن ما و مؤید راستی ما و در هم کوبنده بطالت های دشمنان ماست». (۱)

هشام این جا در پاسخ سؤال امام علیه السلام عرضه داشت: «انی اجلک واستحییک ولا یعمل لسانی بین یدیک؛ جلالت شما مرا می گیرد و شرم می دارم و زبانتم نزد شما به کار نمی افتد».

بحث لغوی: «اجلک» از ماده «جلال» به معنای عظمت است، یعنی شما را بزرگ می دانم. (۲)

«استحییک» از ماده «حیاء» به معنای حفظ نفس از ضعف و نقص و دوری از عیب است و ضدّ وقاحت و پرویی است.

امام علیه السلام فرمود: «اذا امرتکم بشیء فافعلوا؛ وقتی به شما امر کردم آن را به جای آرید».

این که امام علیه السلام فرمود: «اگر به شما امر کردم» امر امام علیه السلام به هشام قبلاً به وسیله «الای» تحضیضیه بیان شده بود.

ص: ۱۷۲

۱- (۱). الامام الصادق* والمذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۰۰.

۲- (۲). النهايه، ماده «جَلَل».

مراد امام علیه السلام این است که اطاعت از امر واجب تر از اجلال و استحياء است، و چه بسا اصلاً منافاتی با آن ندارد بلکه اطاعت از امر، خود سرمنشأ اجلال و استحياء است.

«هشام عرض کرد: خبر عمرو بن عبید و وضع مجلس او در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد. به سویش رهسپار شدم، روز جمعه ای وارد بصره شدم و به مسجد آن جا رفتم. جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمرو بن عبید در میان آن هاست. جامه پشمینه سیاهی به کمر بسته و عبایی به دوش انداخته و مردم از او سؤال می کردند. از مردم راه خواستم، به من راه دادند تا آخر جمعیت به زانو نشستیم: آن گاه گفتم: ای مرد دانشمند من مردی غریبم، اجازه دارم مسأله ای بپرسم؟ گفت: آری.

گفتم: شما چشم دارید؟ گفت: پسر جانم این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن می پرسی؟! گفتم: سؤال من همین طور است. گفت: پسر، اگر چه پرسش احمقانه است. (۱)

گفتم: شما جواب همان را بگویید. گفت: پسر.

گفتم: شما چشم دارید؟ گفت: آری، گفتم: با آن چه کار می کنید؟ گفت: با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم.

گفتم: بینی دارید؟ گفت: آری؛ گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن می بویم.

گفتم: دهن دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنید؟ گفت: با آن مزه غذا را می چشم.

گفتم: گوش دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنید؟ گفت: با آن صدا را می شنوم.

ص: ۱۷۳

۱- (۱). «حَمَقَاء»: مؤنث «احمق» از ماده «حَمَق»، به معنای کم عقلی و بی ارزش بودن رأی و نظر است.

گفتم: شما قلب دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنید؟ گفت: با آن هر چه بر اعضاء و حواسم درآید، تشخیص می دهم.

گفتم: مگر با وجود این اعضاء از قلب بی نیازی نیست؟ گفت: نه.

گفتم: چگونه؟ با آن که اعضا صحیح و سالم باشد (چه نیازی به قلب داری)؟ گفت: پسر جانم هر گاه اعضای بدن در چیزی که بویند یا ببینند یا بچشند یا بشنوند و در آن تردید کنند، آن را به قلب ارجاع می دهند تا تردیدشان برود و یقین حاصل کنند.

من گفتم: پس خدا قلب را برای رفع تردید اعضا گذاشته است؟ گفت: آری. گفتم: پس قلب لازم است و گرنه اعضای یقینی ندارند. گفت: آری.

گفتم: ای ابا مروان (عمر و بن عبید) پس خدای تبارک و تعالی که اعضای تو را بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را متیقن کند و نگذاشته، ولی این همه مخلوق را در سرگردانی و تردید و اختلاف و گذاشته و برای ایشان امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده؟ در حالی که برای اعضای تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را به او ارجاع دهی؟ ساکت شد و به من جوابی نداد، سپس متوجه من شد و گفت: تو هشام بن حکم؟ (۱) گفتم: نه. گفت: از همنشین های او هستی؟ گفتم: نه. (۲) گفت: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه.

گفت: تو همان هشام هستی. سپس مرا در آغوش گرفت و به جای خود نشانید و خودش از آن جا برخاست و تا من آن جا بودم سخن نگفت».

ص: ۱۷۴

۱- (۱). از این جا معلوم می شود که هشام بن حکم در نوجوانی از نظر علمی و مناظره مشهور بوده است.

۲- (۲). این دو پاسخ از باب توریه است و دروغ محسوب نمی شود، شاید منظورش این بوده که «نه به تو خبر نمی دهم».

این کار او یا به سبب احترام به هشام بوده-چنان که در میان اهل فضل مرسوم است-و یا از خوف این که مبادا یک بار دیگر در ورطه شکست دیگری بیفتد.

امام صادق علیه السلام خندید و فرمود: «یا هشام من علمک هذا؟ این (سخنان) را چه کسی به تو آموخت؟»

عرض کردم: چیزی بود که از شما شنیده و منظم کرده بودم.

فرمود: «هذا و الله مکتوب فی صحف ابراهیم و موسی؛ به خدا سوگند این مطلب در صحف ابراهیم و موسی است.»

ص: ۱۷۵

۱. شخصیت هشام بن حکم را به اختصار بیان کنید.

۲. مراد امام صادق علیه السلام از «اذا امرتکم بشیء فافعلوا» چیست؟

۳. مناظره هشام بن حکم و عمرو بن عبید را به اختصار بیان کنید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ ذَكَرْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَنَا فِي الْأَوْصِيَاءِ: إِنَّ طَاعَتَهُمْ مُفْتَرَضَةٌ؟ قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَهُمْ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا .

۲. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ فَارِسِيَّ أَيُّا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: طَاعَتُكَ مُفْتَرَضَةٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ: مِثْلُ طَاعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَقَالَ: نَعَمْ.

۳. وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ الطَّبْرِيِّ؟ قَالَ: كُنْتُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخُرَاسَانَ وَعِنْدَهُ عِدَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَفِيهِمْ إِسْحَاقُ بْنُ مُوسَى بْنِ عِيسَى الْعَبَّاسِي، فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ بَلِّغْنِي أَنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّا نَزَعْنَا أَنَّ النَّاسَ عِبِيدٌ لَنَا؟ لَأَ، وَقَرَأْتَنِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا قُلْتُهُ قَطُّ، وَ لَا سَمِعْتُهُ مِنْ آبَائِي قَالَهُ، وَ لَا بَلِّغْنِي عَنْ أَحَدٍ مِنْ آبَائِي قَالَهُ، وَ لَكِنِّي أَقُولُ: النَّاسُ عِبِيدٌ لَنَا فِي الطَّاعَةِ، مَوَالٍ لَنَا فِي الدِّينِ، فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ.

حدیث اول

اشاره

عَمَدَةٌ مِّنْ أَصْحَابِنَا، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ، عَنْ مُرَازِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكُمْ بِالصَّلَاةِ فِي الْمَسَاجِدِ، وَحُسْنِ الْجَوَارِ لِلنَّاسِ، وَإِقَامَةِ الشَّهَادَةِ، وَحُضُورِ الْجَنَائِزِ، إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكُمْ مِنَ النَّاسِ إِنْ أَحَدًا لَا يَشِيْتَعْنِي عَنِ النَّاسِ حَيَاتُهُ وَ النَّاسِ لَا بُدَّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ. (۱)

شرح: در این حدیث «مرازم بن حکیم»، از اصحاب امام صادق و امام کاظم، برخی از آداب اجتماعی را که برخی واجب و برخی مستحب است را از قول امام علیه السلام بیان می کند این آداب عبارتند از:

۱. «علیکم بالصلاه فی المساجد؛ بر شما باد به نماز در مساجد».

نماز در مساجد مورد تأکید حضرت است، چه نماز جماعت باشد و چه نماز فردی. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: ۱۷۷

نماز همسایه مسجد نماز (کامل) نیست مگر آن که در مسجد بخواند.

از این رو نماز در مسجد برای همسایه مسجد تأکید بیشتری دارد، البته این تأکید برای نمازهای واجب است، اما نمازهای مستحب، بهتر است در منزل خوانده شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ان البيوت التي يصلّي فيها بالليل بتلاوه القرآن تضيء لأهل السماء كما تضيء نجوم السماء لأهل الأرض؛ (۲) خانه هایی که در آن نماز شب همراه با تلاوت قرآن خوانده شود، برای اهل آسمان می درخشند، چنان که ستارگان برای اهل زمین می درخشند.

۲. «حسن الجوار للناس؛ (۳) با مردم (همسایه) حسن همسایه داری داشته باشد».

از روایات استفاده می شود که حسن هم جوار به این است که در کارها او را یاری دهد، در هنگام نیاز به او قرض دهد، از غذاها، میوه ها و نوشیدنی هایی که دارد برای او هدیه ببرد، در غیاب او از اموال او مراقبت کند، در حضورش او را تکریم کند، و اگر مورد ستم واقع شد به یاری اش بشتابد، عیوبش را بپوشاند، از لغزش های او چشم بپوشد، در سختی ها او را تنها نگذارد و ساختمان خود را آن قدر مرتفع نکند که مشرف بر منزل همسایه باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه؛ (۴)

جبرئیل همیشه نسبت به همسایه به من توصیه می کرد تا جایی که گمان کردم به زودی او از من ارث می برد.

ص: ۱۷۸

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۹۴، ح ۱.

۲- (۲). ثواب الاعمال، ص ۴۳.

۳- (۳). وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۹۴.

۴- (۴). من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۲.

حضرت به علی علیه السلام و سلمان و ابوذر-راوی، نام چهارمین نفر را از یاد برده، شاید مقدار باشد-فرمود: با صدای بلند در مسجد فریاد بزنند که:

لایمان لمن لم یأمن جاره بوائقه؛

کسی که همسایه اش از ظلم او در امان نباشد ایمان ندارد.

آن بزرگواران سه بار فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مسجد فریاد زدند. (۱)

امام صادق علیه السلام در حالی که خانه اش مملو از جمعیت بود، فرمود:

اعلموا انه لیس منّا من لم یحسن مجاوره من جاوره؛ (۲)

بدانید کسی که با همسایه اش خوش رفتار نباشد از ما نیست.

همچنین در آثار حسن هم جواری فرمود:

حسن الجوار یزید فی الرزق؛ (۳)

خوش رفتاری با همسایه روزی را زیاد می کند.

و نیز فرمود:

حسن الجوار یعمّر الدیار ویزید فی الاعمار؛ (۴)

خوش رفتاری با همسایه شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند.

و نیز فرمود:

لیس حسن الجوار کفّ الأذى ولكن حسن الجوار صبرک علی الأذى؛ (۵)

حسن هم جواری با همسایه این نیست که تنها آزار خود را از او باز داری، لکن حسن هم جواری به این است که بر آزار او صبر کنی.

ص: ۱۷۹

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۵، ح ۱.

۲- (۲). کافی، ج ۲، ص ۶۶۸، ح ۱۱.

۳- (۳). همان، ص ۶۶۶، ح ۳.

۴- (۴). همان، ص ۶۶۷، ح ۸.

۵- (۵). همان، ح ۹.

۳. «اقامه الشهاده؛ هنگام نیاز به شهادت دادن در دادگاه حاضر شود و اقامه شهادت نماید».

اقامه شهادت واجب است و کسی نباید آن را ترک کند؛ چه به نفع آن ها باشد و چه به ضرر آن ها. بنابراین اگر کسی کتمان شهادت نماید عواقب بسیار خطرناکی در پیش خواهد داشت که به یک روایت کوتاه در این زمینه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می کنیم که فرمود:

من رجع عن شهادته و کتمها أطعمه الله لحمه علی رؤوس الخلائق، ویدخل النار و هو یلوک لسانه؛ (۱)

کسی که از اقامه شهادت باز ایستد و آن را کتمان کند، خداوند گوشت (بدن) او را در مقابل چشمان مردم به او می خوراند و او در حالی که زبان خود را می جود وارد آتش می شود.

۴. «حضور الجنائز؛ در (تشییع) جنازه حاضر شود».

یکی از وظایف مؤمنان نسبت به یکدیگر این است که چنان چه یکی از آنها از دنیا رفت، دیگران در تشییع جنازه او حاضر شوند و او را پس از غسل و کفن، دفن نمایند، امام صادق علیه السلام فرمود:

أول ما یتحف به المؤمن فی قبره ان یغفر لمن تبع جنازته؛ (۲)

اولین هدیه ای که در قبر به مؤمن می دهند این است که تشییع کنندگان جنازه او آمرزیده می شوند.

فلسفه آداب

سپس امام علیه السلام به فلسفه این وظایف اشاره کرده و می فرماید: «انه لا یدلکم من

ص: ۱۸۰

۱- (۱). وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۱۲، ح ۶.

۲- (۲). همان، ج ۳، ص ۱۴۱.

الناس، إنَّ احداً لا يستغنى عن الناس حياته؛ چون شما به (هم زیستی با) مردم نیاز دارید، قطعاً کسی نیست که در طول زندگی خود از مردم بی نیاز باشد».

امام علیه السلام بار دیگر بر این مطلب تأکید نموده و می فرماید: «والناس لابد لبعضهم من بعض؛ و (وجود) برخی از مردم برای برخی دیگر (از آنان) لازم است».

از این حدیث استفاده می شود که انسان ها مدنی هستند و همه به یکدیگر نیازمندند و هیچ کس نمی تواند به تنهایی نیازمندی های خود از قبیل خوراک، پوشاک، مسکن و سایر نیازمندی ها را برآورده سازد. بالاتر از آن، نیازمندی های عاطفی و معنوی است که با انجام تکالیف دینی به صورت گروهی و دسته جمعی و ایجاد روابط حسنه با یکدیگر و تسلای خاطر در حوادث و مصایب برآورده می گردد.

حدیث دوم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ يَنْتَعِي لَنَا أَنْ نَصْنَعَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا وَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ؟ قَالَ: تَوَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ وَ تَقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ وَ تَعُوذُونَ مَرْضَاهُمْ وَ تَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ. (۱)

شرح: در این روایت معاویه بن وهب از محضر امام صادق علیه السلام سؤال می کند: ما (در روابط) میان خودمان و قوم خود و میان خودمان و مردمان (دیگر) که همنشین ما هستند چگونه رفتار کنیم؟

ص: ۱۸۱

امام علیه السلام در پاسخ ایشان چند دستور مهم اخلاقی را بیان نمود که برخی واجب و برخی مستحب اند:

۱. «تَوَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ؛ امانت (آن ها را) به ایشان بر می گردانید».

خداوند متعال در قرآن کریم به اداء امانات به صاحبش فرمان داده است:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا؛ (۱) به راستی خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به اهلش رد کنید.

در روایات اهل بیت علیهم السلام هم نسبت به اداء امانت هر چند کافر یا فاسق یا فاجر نیز باشد سفارش شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام فرموده:

«أَدُّوا الْأَمَانَةَ وَلَوْ إِلَىٰ قَاتِلِ وَلَدِ الْأَنْبِيَاءِ؛ (۲)

امانت را برگردانید هر چند به قاتل فرزندان انبیاء تعلق داشته باشد».

۲. «وَتَقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَعَلَيْهِمْ؛ اقامه شهادت می نمایید، چه به سود آنان باشد یا به ضرر آن ها».

۳. «وَتَعُودُونَ مَرْضَاهُمْ؛ از بیماران ایشان عیادت می کنید».

عیادت بیمار اثر بسیار مهمی در روح و روان مریض دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی از بیماران یهودی نیز عیادت می کرد، چنان که حضرت علی علیه السلام فرمود: «ان النبی صلی الله علیه و آله عاد یهودیاً فی مرضه». (۳)

۴. «وَتَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ؛ در (تشییع) جنازه های آنان حاضر می شوید».

نکته

امام علیه السلام در همه این چهار موضوع فرمان خود را به جای این که با صیغه

ص: ۱۸۲

۱- (۱). نساء، آیه ۵۸.

۲- (۲). کافی، ج ۵، ص ۱۳۳.

۳- (۳). مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۷۷.

امریان کند با صیغه مضارع مخاطب ذکر کرده است و این دلالت بر تأکید بیشتر دارد.

حدیث سوم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ جَمِيعاً، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ حَبِيبِ الْخَثْعَمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِالْوَرَعِ وَالِاجْتِهَادِ، وَاشْهَدُوا الْجَنَائِزَ، وَعُودُوا الْمَرْضَى، وَ اخْضُرُوا مَعَ قَوْمِكُمْ مَسَاجِدَهُمْ، وَ أَحْبَبُوا لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّونَ لَأَنْفُسِكُمْ؛ أَمَا يَسْتَحْيِي الرَّجُلُ مِنْكُمْ أَنْ يَعْرِفَ جَارَهُ حَقَّهُ وَ لَا يَعْرِفَ حَقَّ جَارِهِ. (۱)

شرح: این حدیث درصدد بیان برخی دیگر از دستورها و آداب معاشرت است که به بعضی از آن ها در شرح احادیث گذشته اشاره شد و برخی دیگر نیز در شرح این حدیث توضیح داده می شود.

حبیب خثعمی (حبیب بن المعلی الخثعمی) از اصحاب امام صادق علیه السلام است، می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود:

۱. «علیکم بالورع والاجتهاد؛ بر شما باد به پارسایی و کوشش (در راه اطاعت از خدا)».

بحث ادبی: «علیکم» اسم فعل و فعل امر است به معنای بر شما باد یا ملازم باشید.

«الورع» یعنی خویشتن داری از محرمات الهی. (۲) ورع در دین همان انجام طاعات الهی و ترک محرمات و تمسک به آداب شرعی و سنت نبوی است.

ص: ۱۸۳

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۶۳۵، ح ۳.

۲- (۲). مجمع البحرین، ماده «ورع».

«الاجتهاد» از ماده «جهد یا جهد»، به معنای طاقت، نیرو، مشقت و سختی است. «اجتهاد» یعنی خود را با صرف نیرو و تحمل سختی به مشقت واداشتن (۱) اجتهاد یا با مال است، یا با بدن و اعضاء و یا با فکر و اندیشه و همه این ها یا در راه خداست یا در راه دنیا و رسیدن به اغراض شخصی. ولی سفارش امام علیه السلام به اجتهاد در راه خداست، یعنی باید علم و عمل و اصلاح نفس و ارشاد خلق همه برای خدا باشد.

اینکه حضرت ورع و اجتهاد هر دو را با یک امر فرمان داده، حاکی از این است که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، اگر اجتهاد نباشد سختی خویشتن داری از محرمات و انجام طاعات را به جان نمی خرد و اگر ورع نباشد اجتهاد ارزش واقعی خود را نخواهد داشت، چون اجتهاد برای غیر خدا جز تحمل سختی چیز دیگر نخواهد بود، از این رو این دو ارزش اخلاقی همیشه با هم مورد سفارش اهل بیت علیهم السلام بوده اند.

عمرو بن سعید بن هلال ثقفی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گاهی سال ها شما را زیارت نمی کنم، پس چیزی را به من یاد دهید که همیشه به آن تمسک جویم، حضرت فرمود:

اوصیک بتقوی الله و الورع والاجتهاد واعلم انه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیه؛

تو را سفارش می کنم به خویشتن داری (از عذاب) خدا و ورع و اجتهاد. و بدان که اجتهادی که ورع در آن نباشد سودی نخواهد داشت. (۲)

۲. «واشهدوا الجنائز؛ در (تشییع) جنازه ها حضور یابید».

۳. «وعودوا المرضى؛ از بیماران عیادت کنید».

ص: ۱۸۴

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «جهد».

۲- (۲). کافی، ج ۲، ص ۷۶.

۴. «واحضروا مع قومکم مساجدکم؛ با قوم خودتان در مساجدتان حضور یابید».

دستور اول امام علیه السلام (سفارش به ورع و اجتهاد) به حالات شخصی افراد بستگی دارد. ظاهر دستور دوم و سوم نیز که وظایف و آداب اجتماعی است به صورت مطلق است، یعنی تشیع جنازه و عیادت بیماران از هر مذهبی که باشند. احادیث دیگر هم همین را تأیید می کنند. اما در مورد حضور در مسجد فرمود: «واحضروا مع قومکم مساجدکم». ظاهر معنای این سخن تأکید بر حضور در مساجد شیعیان است که این امر از چند جهت تأمل برانگیز است:

اولاً: دو دستور گذشته مطلق بوده و اختصاص به شیعیان ندارد و بعید است که برای خاص مذهب تشیع صادر شده باشد.

ثانیاً: در روایات دیگر نسبت به حضور در مساجد عامه سفارش شده است؛ ابن ابی عمیر در روایت مرسله ای از امام صادق علیه السلام نقل می کند که شخصی به حضرت عرض کرد: من از نماز در مساجد آنان اکراه دارم، امام علیه السلام فرمود: «لا تکره - الی ان قال: فإذ فیها الفریضه و النوافل واقض ما فاتک؛ اکراه نداشته باش. تا آن که فرمود: نماز واجب و مستحب و قضای نمازهای فوت شده ات را آن جا به جای آور».

ثالثاً: همین روایت از طریق دیگر و با لفظ دیگر روایت شده است:

«یحیی الحلبی، عن عبدالله بن مسکان، عن حبيب، قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: اما و الله ما احد من الناس احب الی منکم... واحضروا مع قومکم فی مساجدهم...» (۱)

از این رو بعید نیست در روایت مورد بحث تصحیف رخ داده باشد.

۵. «احبوا للناس ما تحبون لانفسکم؛ آنچه برای خود دوست دارید، برای مردم نیز دوست داشته باشید».

ص: ۱۸۵

شاید مراد از «الناس» شیعیان باشند، چرا که محبت یک امر قلبی است و نسبت به دیگران چندان سزاوار نیست. با ایشان تنها همان حسن معاشرت سزاوار است که در روایات متعددی آمده بود.

یکی از حقوق بلکه اولین حقی که مؤمنان بر یکدیگر دارند این است که آن چه برای خود می پسندند برای دیگران هم بپسندند و آن چه برای خود نمی پسندند برای دیگران هم نپسندند. معلی بن خنيس می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود:

انی علیک شفیق انی اخاف ان تعلم ولا تعمل وتضع ولا تحفظ؛

من نسبت به تو دل سوزم، می ترسم بدانی و عمل نکنی و تباه کنی و حفظ نکنی.

معلی گوید: گفتیم: «لا حول ولا قوه الا بالله».

امام علیه السلام فرمود:

للمؤمن علی المؤمن سبعة حقوق واجبه لیس منها الا- و هو واجب علی اخیه، ان ضیع منها حق خرج من ولا-یه الله و ترک طاعته، ولم یکن فیها نصیب. أیسر حق منها: ان تحب له ما تحب لنفسک، و أن تکره له ما تکره لنفسک؛ (۱)

مؤمن بر مؤمن هفت حق واجب دارد، همه آن حقوق نسبت به برادرش واجب هستند، اگر یکی از آن حقوق را تباه سازد از ولایت خدا خارج شده و ترک طاعت او کرده و بهره ای از آن برای او نخواهد بود. آسان ترین آن ها این است که آن چه برای خودت می پسندی برای او هم بپسندی و آن چه برای خودت اکراه داری برای او هم اکراه داشته باشی.

امام علیه السلام در پایان برای انجام این حقوق با عباراتی دیگر تأکید نموده و می فرماید: «اما یستحیی الرجل منکم ان یعرف جاره حقه و لایعرف حق جاره؛ آیا کسی از شما حیاء

ص: ۱۸۶

نمی کند که همسایه اش حق او را بشناسد ولی او حق همسایه اش را نداند».

امام علیه السلام در این فراز نسبت به حقوق همسایه تشویق و ترغیب می نماید، این حقوق آن گاه وظیفه انسان را سنگین تر می سازد که همسایه دیگر، بیشتر در صدد رعایت حق همسایه باشد. در این صورت علاوه بر حق همسایگی از باب عمل به آیه: هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (۱) وظیفه انسان در برابر او چند برابر می شود و اگر خدای ناکرده احسان جای خود را به ناسپاسی بدهد زشتی آن چند برابر خواهد شد.

حدیث چهارم

اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقِبٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَيْفَ يَتَّبِعِي لَنَا أَنْ نَصِيحَ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا وَ بَيْنَ خُلَطَائِنَا مِنَ النَّاسِ مِمَّنْ لَيْسُوا عَلَيَّ أَمْرِنَا؟ قَالَ: تَنْظُرُونَ إِلَيَّ أَيْمَتِكُمْ، الَّذِينَ تَقْتَدُونَ بِهِمْ فَتَضِي نَعُونَ مَا يَضِي نَعُونَ، فَوَ اللَّهُ إِنَّهُمْ لَيَعُودُونَ مَرَضَاهُمْ وَ يَشْهَدُونَ جَنَائِزَهُمْ وَ يَقِيمُونَ الشَّهَادَةَ لَهُمْ وَ عَلَيْهِمْ وَ يُوَدُّونَ الْأَمَانَةَ إِلَيْهِمْ. (۲)

شرح: معاویه بن وهب می گوید: به حضرت (ظاهراً امام صادق علیه السلام است) عرض کردم: با افرادی که از قوم خودمان هستند یا آنهایی که بر امر (ولایت) ما نیستند ولی با ما هم نشین هستند، چگونه رفتار کنیم؟

امام علیه السلام فرمود: «تنظرون الی ائمتکم الذین تقفون بهم، فتصنعون ما یصنعون؛ به پیشوایان خودتان که به آن ها اقتدا می کنید بنگرید و (همان گونه) رفتار کنید که (ایشان) رفتار می کنند».

ص: ۱۸۷

۱- (۱). الرحمن، آیه ۶۰.

۲- (۲). کافی، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۴.

سپس امام علیه السلام به نحوه رفتار ائمه علیهم السلام با ایشان اشاره کرد و سوگند خورد که در این موضوعات رفتارشان با آنان چنین است:

۱. «فوالله انهم ليعودن مرضاهم؛ به خدا سوگند ائمه علیهم السلام از بیماران ایشان عیادت می کنند».

۲. «يشهدون جنازهم؛ در تشییع جنازه های ایشان حضور می یابند».

۳. «يقيمون الشهاده لهم وعليهم؛ اقامه شهادت می کنند به نفع یا به ضرر ایشان».

۴. «ويؤدّون الامانه اليهم؛ امانت های ایشان را به آن ها بر می گردانند».

تمام موضوعات چهارگانه فوق در احادیث گذشته توضیح داده شد، ولی نکته مهم در این روایت توجه به پیروی از ائمه علیهم السلام و مطابقت رفتار شیعیان با رفتار ایشان است که امام علیه السلام فرمود: «تنظرون الی ائمتکم الذین تقتدون بهم، فتصنعون ما یصنعون». پس در این گونه موارد باید کاملاً مثل اهل بیت علیهم السلام حرکت کرد و طبق رفتار آن ها عمل نمود، نه تدروی و پیشی گرفتن از ایشان جایز است و نه عقب ماندن و عمل نکردن به دستور ایشان. امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه دستور می دهد که هرگاه به حرم اهل بیت علیهم السلام مشرف شدید بر این امر اقرار و اعتراف کنید و بگویید:

فالراغب عنکم مارق و اللازم لکم لاحق و المقصر فی حقکم زاهق. (۱)

پس روی گردان از شما (از دین) خارج شده و ملازم شما به شما ملحق شده و مقصر در حق شما نابود است.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود:

امرت بطاعه الله ربی و امر الائمة من اهل بیتی بطاعه الله وطاعتی، و امر الناس جمیعاً دونهم بطاعه الله وطاعتی و طاعه الائمة من اهل بیتی، فمن تبعهم نجا ومن ترکهم هلك ولا یترکهم الا مارق. (۲)

ص: ۱۸۸

۱- (۱). من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۲- (۲). دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۶.

من به اطاعت خداوند که پروردگارم است فرمان داده شده ام و ائمه از اهل بیت من به اطاعت از خدا و اطاعت از من فرمان داده شده اند و همه مردم غیر از اهل بیت علیهم السلام به اطاعت از خدا و اطاعت از من و اطاعت از ائمه اهل بیتم فرمان داده شده اند، و کسی آن ها را ترک نمی کند مگر آن که از دین خارج شده باشد.

بنابراین اطاعت از ائمه اهل بیت علیهم السلام وظیفه همگان است و هرگونه حرکتی بر خلاف رأی و نظر ایشان بر اساس هوی و هوس و موجب خروج از دین خواهد بود.

۱. «علیکم بالصلاه فی المساجد» را توضیح دهید.
۲. مصادیق حسن هم جواری در اسلام را بیان کنید.
۳. «اقامه الشهاده» یعنی چه؟
۴. فرمایش امام علیه السلام که فرمود: «انه لابد لکم من الناس ان احداً لا یستغنی عن الناس حیاته» را ترجمه و توضیح دهید.
۵. علت این که امام علیه السلام عبارات: «تؤدون الامانه الیهم و تقیمون الشهاده لهم وعلیهم و تعودن مرضاهم و تشهدون جنازتهم» را با صیغه مضارع بیان کرد، چیست؟
۶. در عبارت «علیکم بالورع والاجتهاد»، علت فرمان به ورع و اجتهاد با یک امر چیست؟
۷. در عبارت «واحضروا مع قومکم مساجدکم» چه نکات مهمی وجود دارد؟
۸. مراد از «الناس» در عبارت «احبوا للناس ما تحبون لأنفسکم» چیست؟ توضیح دهید.
۹. عبارت «أما یتحی الرجل منکم ان یرف جاره حقّه ولا یرف حقّ جاره؟!» را توضیح دهید.
۱۰. در مورد نحوه رفتار اهل بیت علیهم السلام با غیر شیعیان توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. سهلُ بنُ زیادٍ، عن جعفرِ بنِ مُحَمَّدِ الأشعری، عن ابنِ القَدّاحِ، عن أبی عبدِ الله علیه السلام قال: یسلّمُ الرّاکبُ علی الماشی و القائم علی القاعد.
۲. مُحَمَّدُ بنُ یحیی، عن أحمدَ بنِ مُحَمَّدٍ، عن عمَرَ بنِ عبدِ العزیزِ، عن جمیلٍ، عن أبی عبدِ

الله عليه السلام قال: إِذَا كَانَ قَوْمٌ فِي مَجْلِسٍ ثُمَّ سَبَقَ قَوْمٌ فَدَخَلُوا، فَعَلَى الدَّاخِلِ أَخِيرًا إِذَا دَخَلَ أَنْ يَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ.

٣. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي بَاطٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا مَرَّتِ الْجَمَاعَةُ بِقَوْمٍ أَجْزَأَهُمْ أَنْ يَسَلَّمَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ وَإِذَا سَلَّمَ عَلَى الْقَوْمِ وَهُمْ جَمَاعَةٌ أَجْزَأَهُمْ أَنْ يَرُدَّ وَاحِدٌ مِنْهُمْ.

حديث پنجم

اشاره

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ جَمِيعًا، عَنْ صَيْفَوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ أَبِي أُسَامَةَ زَيْدِ الشَّحَامِ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقْرَأُ عَلَيَّ مَنْ تَرَى أَنَّهُ يَطِيعُنِي مِنْهُمْ وَيَأْخُذُ بِقَوْلِي: السَّلَامُ، وَأَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَالْوَرَعِ فِي دِينِكُمْ، وَالْاجْتِهَادِ لِلَّهِ، وَصِدْقِ الْحَدِيثِ، وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَطُولِ السُّجُودِ، وَحُسْنِ الْجَوَارِ؛ فَبِهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَى مَنِ اتَّمَنْتُمْ عَلَيْهَا بَرًّا أَوْ فَاجِرًا، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَأْمُرُ بِأَدَاءِ الْخَيْطِ وَالْمِخِيطِ.

صَلُّوا عَشَائِرَكُمْ، وَاشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ، وَعُودُوا مَرْضَاهُمْ، وَأَدُّوا حُقُوقَهُمْ، فَإِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ إِذَا وَرَعَ فِي دِينِهِ وَصَدَقَ الْحَدِيثَ وَآدَى الْأَمَانَةَ وَحَسَنَ خُلُقَهُ مَعَ النَّاسِ قِيلَ: هَذَا جَعْفَرِي فَيَسْرُنِي ذَلِكَ وَيَدْخُلُ عَلَيَّ مِنْهُ الشُّرُورُ، وَقِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ؛ وَإِذَا كَانَ عَلَيَّ غَيْرَ ذَلِكَ دَخَلَ عَلَيَّ بِلَاؤُهُ وَعَارُهُ وَقِيلَ: هَذَا أَدَبُ جَعْفَرٍ!

قَوْلُ اللَّهِ لِحَدِيثِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَكُونُ فِي الْقَبِيلَةِ مِنْ شَيْعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَكُونُ زَيْنَهَا: آدَاهُمْ لِلْأَمَانَةِ وَأَقْضَاهُمْ لِلْحُقُوقِ وَأَصْدَقَهُمْ لِلْحَدِيثِ، إِلَيْهِ وَصَايَاهُمْ وَوَدَائِعُهُمْ،

تُسْأَلُ الْعَشِيرَةَ عَنْهُ فَتَقُولُ: مَنْ مِثْلُ فُلَانٍ؟ إِنَّهُ لَأَدَانَا لِلْأَمَانَةِ وَ أَوْصَفُنَا لِلْحَدِيثِ. (۱)

شرح: این حدیث متضمن سفارشات از امام صادق علیه السلام نسبت به شیعیان است که به وسیله یکی از اصحاب خود به نام زید بن یونس الشحام- که به تعبیر مرحوم شیخ مفید از «اعلام الرؤسا» (۲) است- به شیعیان خود ابلاغ نموده است. امام علیه السلام پیام خود را با ابلاغ سلام آغاز نموده و می فرماید: «اقرأ علی من تری انه یطیعنی منهم و یأخذ بقولی: السلام؛ هر کس را که دیدی (به نظر تو) از من اطاعت می کند و سخن مرا می پذیرد سلام مرا به او برسان». حضرت بعد از ابلاغ سلام، به بیان سفارشات خود می پردازد که عبارتند از:

۱. «اوصیکم بتقوی الله عزوجل و الورع فی دینکم؛ شما را به خویشتن داری از (عذاب) خدا و ورع در دینتان سفارش می کنم».

بحث لغوی: «تقوی» از ماده «وقی یقی» به معنای حفظ و نگهداری است و در این جا به معنای حفظ نفس از انجام گناه است

«الورع» به معنای کف النفس از محارم الهی است، ولی اقسامی دارد:

الف) ورع تائبین و آن خروج از فسق است؛

ب) ورع صالحین و آن خروج از شبهات است؛

ج) ورع متقین، ترک از حلال است تا مرتکب حرام نشود مثل ترک سخن برای غیبت نکردن؛

د) ورع صدیقین و آن اعراض از هر چیزی که غیر خداست. (۳)

ص: ۱۹۲

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۶۳۶، ح ۵.

۲- (۲). معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۷۵.

۳- (۳). مجمع البحرین، ماده «ورع».

اگر «ورع» و «تقوی» هر یک جداگانه به کار برده شوند هر دو به معنای خویشتن داری از گناه است، ولی چنانچه هر دو با هم به کار برده شوند مراد از «تقوی» همان حفظ نفس از گناه و مراد از «ورع» مراتب بالاتر از آن مثل وقوف عند الشبهات است.

۲. «والاجتهاد لله؛ کوشش در راه (اطاعت از) خدا».

۳. «و صدق الحدیث؛ سخن راست گفتن».

«صدق» خلاف کذب و به معنای قوت در یک چیز است و اگر سخن راست را قول صدق می گویند به دلیل قوتی است که سخن راست فی نفسه داراست. (۱) صدق در اعتقاد آن است که مطابق با حق باشد و صدق در قول آن است که خبر مطابق با واقع باشد.

راستی و صداقت که در این حدیث و احادیث دیگر مورد سفارش اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته، اثر مستقیم بر ایمان انسان دارد. از روایات اسلامی استفاده می شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان او بستگی دارد.

علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه، ولا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه؛ (۲)

ایمان انسان پایدار نمی ماند مگر آن که قلبش پایدار باشد و قلبش پایدار نمی ماند مگر آن که زبانش پایدار باشد.

راستی و صداقت در اسلام چنان جایگاهی دارد که در روایات اهل بیت علیهم السلام معیار سنجش انسان هاست؛ از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

لا تنظروا الی طول رکوع الرجل وسجوده، فان ذلک شیء قد اعتاده، فلو ترکه استوحش ذلک، لکن انظروا الی صدق الحدیث واداء الامانه؛ (۳)

ص: ۱۹۳

۱- (۱). مقایس اللغه، ماده «صدق».

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

۳- (۳). بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۸.

به طولانی بودن رکوع و سجود فرد نگاه نکنید، آن چیزی است که به آن عادت کرده اند که اگر ترکش کنند، از آن وحشت می کنند، بلکه به راستگویی او در سخن گفتن و امانت داری او نگاه کنید.

۴. «وإداء الأمانة؛ وادا کردن امانت (به اهلش).

۵. «وطول السجود؛ و طولانی کردن سجده».

بحث ادبی: «السجود» از ماده «سَجَد» به معنای خضوع و خشوع است و سجده عبارت است از خشوع برای خدا و عبادت او. (۱)

سجده بر دو نوع است:

الف) سجده اختیاری که مختص انسان است و با انجام آن مستحق ثواب خواهد بود، آیه شریفه: فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا (۲) بر همین معنا دلالت دارد؛

ب) سجده تکوینی و تسخیری که برای اعم از انسان و حیوان و نبات است و آیه شریفه: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظُلْمًا لَهُمْ بِالْعُدْوَةِ وَالْأَصَالِ (۳) به همین معنا است؛ یعنی با زبان بی زبانی فریاد می زنند که مخلوق آفریدگار حکیم اند.

آنچه در وصیت امام علیه السلام به آن سفارش شده همان سجده نوع اول است که از اختیار خود انسان سرچشمه می گیرد.

سجده موجب تقرب به خدا است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«أقرب ما يكون العبد الى الله و هو ساجد؛ (۴)

نزدیک ترین حالت انسان به خدا آن حالی است که او در سجده باشد».

اگر امام علیه السلام به طول سجده سفارش کرده به دلیل آن است که بینی شیطان را

ص: ۱۹۴

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «سجد».

۲- (۲). نجم، آیه ۶۲.

۳- (۳). رعد، آیه ۱۵.

۴- (۴). وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۰، ح ۹.

به خاک می مالده. معاویه بن عمار می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَطَالَ السُّجُودَ حَيْثُ لَا يَرَاهُ أَحَدٌ، قَالَ الشَّيْطَانُ: يَا وَيْلَاهُ اطَاعُوهُ وَعَصَيْتُمْ وَسَجَدُوا وَابَيْتُمْ؛ (۱)

هنگامی که بنده (خدا) سجده اش را طولانی کند به نحوی که کسی او را نبیند (دور از نظر مردم و فقط برای خدا انجام دهد)، شیطان می گوید: ای وای بر من، (آنان خدا را) اطاعت کردند و من معصیت کردم، و (آنان) سجده کردند و (من از سجده) ابا کردم.

همچنین امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود:

اطيلوا السجود؛ فما من عمل اشدّ على ابليس من ان يري ابن آدم ساجداً، لأنه امر بالسجود فعصى و هذا امر بالسجود فاطاع فيما امر؛ (۲)

سجده را طولانی کنید، هیچ عملی برای شیطان سخت تر از آن نیست که ببیند فرزند آدم در حال سجده است، چون او به سجده فرمان داده شد ولی معصیت کرد، ولی این به سجده فرمان داده شد و در آن چه به آن فرمان داده شده بود اطاعت کرد.

۶. «و حسن الجوار؛ با همسایگان خوش رفتار باشید».

سپس امام علیه السلام نسبت به خوش رفتاری با همسایگان سفارش نموده و آن را از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته و فرمود: «فبهذا جاء محمد صلی الله علیه و آله؛ محمد صلی الله علیه و آله برای همین امر آمده است».

حضرت بار دیگر نسبت به ادای امانت تأکید کرده و آن را جزء سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته و فرمود: «أدوا الأمانة إلى من ائتمنكم عليها برأاً أو فاجراً فإن رسول الله صلی الله علیه و آله كان يأمر بأداء الخيط و المخيط؛ پیامبر صلی الله علیه و آله بر همین (مطلب) مبعوث شده

ص: ۱۹۵

۱- (۱). همان، ح ۸.

۲- (۲). همان، ص ۳۸۱، ح ۱۳.

است. کسی که شما را نسبت به امانتی امین قرار داده امانت او را باز گردانید؛ نیکوکار باشد یا گنهگار. رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه فرمان می داد که (حتی) نخ و سوزن (هم) باز گردانده شوند».

۷. «صلوا عشائرکم؛ با قوم و خویشان خود صله رحم کنید».

بحث ادبی: «صلوا» فعل امر از ماده «وَصَلَّ» ضد هجران و دوری و به معنای اتصال بین دو چیز است یعنی فاصله ای بین آن ها نیست. (۱)

«صِلَه» یعنی هر آن چه نیکی و احسان باشد؛ گرچه دیدار و هم نشینی در حد یک سلام باشد. (۲)

«عشائر» جمع «عشیره» به معنای خاندان مرد است که به وسیله او تکثیر پیدا می کند. سپس واژه «عشیره» به صورت اسمی برای گروهی از نزدیکان مردی که به وسیله او زیاد می شوند در آمده است. (۳) «عشیره» به اعتبار جماعت بودنش مؤنث است.

در این فراز امام صادق علیه السلام نسبت به صله رحم سفارش می کند. صله رحم به معنای مهربانی و رسیدگی نسبت به خویشان و نزدیکان است که حقوقی بیشتر از دیگران نسبت به همدیگر دارند. در برخی آیات صله رحم بعد از پرستش خدا قرار گرفته است. (۴)

در آیه ای دیگر نام ارحام بعد از نام خدا آمده است:

وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا؛ (۵)

ص: ۱۹۶

۱- (۱). لسان العرب، ماده «وصل».

۲- (۲). مجمع البحرين، ماده «وصل».

۳- (۳). مفردات راغب، ماده «عشر».

۴- (۴). بقره، آیه ۸۳؛ نساء، آیه ۳۶.

۵- (۵). نساء، آیه ۱.

و[خودتان را] از [عذاب] خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می کنید، حفظ نمایید. و [خودتان را از ضرر قطع رابطه با] خویشاوندان [حفظ کنید، چرا] که خدا همواره بر شما نگهبان است.

جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام درباره آیه فوق سؤال کرد، حضرت فرمود:

هی ارحام الناس، ان الله عزوجل أمر بصلتها وعظّمها الا تری ان الله جعلها معه؛ (۱)

مراد از آیه کریمه ارحام مردم است که خداوند عزوجل به صله رحم و بزرگداشت آن ها فرمان داده است. آیا نمی بینی که خدا صله رحم را همراه خود قرار داده است.

در احادیث اهل بیت علیهم السلام نیز آثار فراوانی برای صله رحم بیان شده است که به روایتی از امام باقر علیه السلام بسنده می کنیم:

صله الرحم تزکی الاعمال و تدفع البلوی و تُنمی الاموال و تنسیء له فی عمره و توسّع فی رزقه و تحبّب فی اهل بیته فیتق الله و لیصل رحمه؛ (۲)

صله رحم اعمال را پاک می کند، بلا را دور می سازد، اموال را برکت می هد، عمر را دراز می کند، روزی را وسعت می بخشد، و انسان را در میان خانواده و بستگانش محبوب می سازد، پس باید تقوای الهی پیشه کرد و صله رحم نمود.

۸. «واشهدوا جنائزهم؛ در (تشییع) جنازه های ایشان حضور یابید».

۹. «وعودوا مرضاهم؛ از بیماران ایشان عیادت کنید».

۱۰. «وادّوا حقوقهم؛ حقوق ایشان را ادا کنید».

این فراز، تأکیدی بر ادای حقوق همسایگی و شهروندی است که در فرازهای مختلف این حدیث و سایر احادیث بیان شده است. اهل بیت علیهم السلام چون حجت خدا بر همه مردم هستند فرامین آن ها هم جامع و کامل است. در زندگی

ص: ۱۹۷

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۱.

۲- (۲). همان، ص ۱۵۲.

اجتماعی به حقوق سایر انسان ها از ادیان و مذاهب دیگر نیز سفارش نموده اند. علی علیه السلام در فرمان به مالک اشتر جمله ای بیان کرده است که نویسندگان حقوق بشر امروز باید در برابر آن سر تعظیم فرود آرند و آن توصیه و سفارش نسبت به همه افراد کشور است که می فرماید:

واشعر قلبك الرحمة للرعیه، والمحبه لهم، و اللطف بهم ولا تكوننّ علیهم سبعا ضارياً تعتم أكلهم، فأنهم صنفان إما أخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق، یفرط منهم الزلزل و تعرض لهم العلل ویؤتی علی ایدیهم فی العمد و الخطأ، فأعطهم من عفوك وصفحك مثل الذی تحب و ترضی ان یعطیک الله من عفوه و صفحه؛ (۱)

دلت را سرشار از رحمت و محبت و لطف برای مردم کن هرگز با آنان چون حیوان درنده شکاری مباش که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند: دسته ای برادر دینی تو و دسته دیگر در آفرینش مانند تو هستند. اگر گناهی از آنان سر می زند یا علت هایی بر آنان عارض می شود یا خواسته و ناخواسته اشتباهی مرتکب می گردند آنان را ببخشای و از آنان درگذر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و درگذرد.

از این تقسیم بندی امام علیه السلام استفاده می شود که اگر شهروندان از مسلمین باشند حق و حقوق آنان از نظر اسلام روشن است ولی اگر مسلمان نباشند این امر موجب نادیده گرفتن حقوق انسانی آن ها نمی گردد بلکه خواسته ها و امیال و نیازمندی ها و حقوق و حدود و احساسات و عواطف آن ها را باید در نظر گرفت.

در پایان حدیث، امام علیه السلام در بخشی از آثار و فواید مثبت عمل به این ارزش های اخلاقی و آداب معاشرت اشاره کرده و می فرماید:

فانّ الرجل منكم، اذا ورع فی دینه و صدق الحدیث و اذی الامانه و حسن خلقه مع الناس، قیل: هذا جعفری فیسرنی ذلک و یدخل علی منه السرور و قیل هذا ادب جعفر؛

ص: ۱۹۸

اگر کسی از شما در دین خود ورع بورزد و راستگو و امانت دار باشد و اخلاقش با مردم نیکو باشد، (مردم با شگفتی) می گویند: این ادب جعفری است. آن گاه آن (سخن) مرا شاد می سازد و شادمانی آن به من خواهد رسید، و (مردم) می گویند: این ادب جعفری است.

بی شک شادمانی اهل بیت علیهم السلام موجب شادمانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و شادمانی او شادمانی خداست.

آن گاه امام علیه السلام به اثر نامطلوب عدم رعایت آداب اسلامی نیز اشاره کرده و می فرماید: «وإذا كان على غير ذلك دخل على بلاؤه وعاره وقيل هذا ادب جعفر؛ و اگر (رفتار شما) غیر از آن (اخلاق اسلامی) باشد، گرفتاری و زشتی آن هم بر من وارد خواهد شد و (آن گاه مردم با استهزاء) می گویند: این ادب جعفری است».

نکته

نکته مهمی که با مقایسه دو فقره اخیر روایت به دست می آید، این است که امام علیه السلام در فقره اول فرمود: «رعایت اخلاق خوب از طرف شما موجب شادمانی من می شود و شادمانی آن به من خواهد رسید»، اما در فقره دوم فرمود عدم رعایت اخلاق اسلامی موجب خشم و غضب من می شود، و این حاکی از لطف و رحمت اهل بیت علیهم السلام نسبت به شیعیان است و این که آنان نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله «رحمه للعالمین» هستند.

حضرت در پایان به سخنی از پدر بزرگوارشان امام باقر علیه السلام در مورد آثار اجتماعی، به الگویی از مؤدبین به آداب اسلامی اشاره می کند که فرمود:

وان الرجل كان يکون في القبيلة من شيعه على عليه السلام فيكون زينها: آداهم للامانه وأقضاهم للحقوق وأصدقهم للحديث، إليه وصاياهم وودائعهم، تسأل العشيره عنه؛ فتقول: من مثل فلان؟ لآدانا للامانه وأصدقنا للحديث؛ (پیش از این) کسی از شیعیان

علی علیه السلام در قبیله ای بود که زینت بخش ترین آن ها به شمار می رفت. امانت دارترین و حق شناس ترین و راستگوترین آنان بود، وصیت های آنان همه به سوی او بود و امانت های خود را به او می سپردند، و اگر از کسی (در مورد او و علت این اعتماد به او) پرسش می شد، می گفتند: چه کسی مثل فلانی است او امین ترین فرد ما و راستگوترین از خود ماست.

ص: ۲۰۰

حدیث اول

عَلَىٰ بَنِي إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادٍ، عَنْ حَرِيْزٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ خَالَطَ فَإِنَّهُ اسْتَطَعَتْ أَنْ تَكُونَ يَدُكَ الْعُلْيَا عَلَيْهِمْ فَافْعَلْ. (۱)

بحث ادبی: «یدک» اسم تگون و «العلیا علیهم» خبر آن است.

بحث لغوی: «خالطت» از ماده «خَلَطَ» به معنای جمع و فراهم آمدن میان اجزاء دو چیز است. همسایه و شریک را هم «خَلِيطٌ» می گویند. «خالطت» یعنی جمع شدن و کنایه از هم نشینی است و همسایه و شریک را هم به دلیل هم نشینی «خَلِيطٌ» می گویند. (۲)

شرح: محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «من خالطت فان استطعت ان تكون يدك، العليا عليهم فافعل؛ با هر کس که هم نشین شدی و معاشرت داشتی اگر توانستی که دستت بالای (دست) ایشان باشد (حتماً این کار را) انجام بده».

ص: ۲۰۱

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۶۳۷، ح ۱.

۲- (۲). مفردات راغب، ماده «خلط».

این حدیث کنایه از احسان و خیررسانی به دیگران است، یعنی در احسان و نیکی پیشگام باش.

حدیث دوم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَفْصٍ، عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالتَّبِيتُ غَاصٌّ بِأَهْلِهِ، فِيهِ الْخُرَاسَانِيُّ وَ الشَّامِيُّ وَ مِنْ أَهْلِ الْأَفَاقِ، فَلَمْ أَجِدْ مَوْضِعًا أَقْعُدُ فِيهِ فَجَلَسَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ مُتَّكِنًا، ثُمَّ قَالَ: يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ! اَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ عِنْدَ غَضَبِهِ، وَ مَنْ لَمْ يَحْسَبْ مِنْ صُحْبَةِ مَنْ صَيَّرَهُ وَ مُخَالَقَهُ مَنْ خَالَقَهُ وَ مُرَافَقَهُ مَنْ رَافَقَهُ وَ مُجَاوِرَهُ مَنْ جَاوَرَهُ وَ مُمَالِحَهُ مَنْ مَالِحَهُ؛ يَا شَيْعَةَ آلِ مُحَمَّدٍ اتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (۱)

بحث لغوی: «غاص» از ماده «غص» و اصل آن به معنای فشردگی و تنگی است که بر اثر گرفتگی لقمه غذا یا آب در گلو پیدا می شود، به همین مناسبت به هر نوع فشردگی و تضییق هم گفته شده است. (۲) «غاص باهله»، یعنی به دلیل زیادی جمعیت در آن مکان جای نشستن نبود و خانه پر از جمعیت بود.

شرح: ابی الربیع شامی گوید: به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم در حالی که خانه مملو از جمعیت بود. آن جا از اهالی خراسان و شام و سایر بلاد حضور داشتند. جایی برای نشستن پیدا نکردم. امام صادق علیه السلام نشست و تکیه داده بود. اهل مجلس را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «یا شیعه آل محمد اعلموا انه لیس منا»

ص: ۲۰۲

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۶۳۷، ح ۲.

۲- (۲). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «غص».

من لم يملك نفسه عند غضبه و من لم يحسن صحبه من صحبه و مخالقه من خالقه و مرافقه من رافقه و مجاوره من جاوره و ممالحه من مالحه؛ ای شیعیان آل محمد بدانید کسی که هنگام خشم، مالک نفسش نباشد و با همنشین خود، خوب هم نشینی نکند و با هم خوی خود خوش خلقی نکند و با رفیق خود نرم خوئی نکند و با همسایه خود همسایگی نکند و با هم خوراک خود مراعات خوراک نکند، قطعاً از ما نیست».

«لیس متاً» یعنی از مذهب یا از شیعیان یا از جمع ما نیست.

بحث لغوی: «من لم يحسن صحبه من صحبه»: «صحابه» از ماده «صحاب» به معنای ملازم و کنار هم بودن است (۱) و در این جا یعنی هم نشینی؛ چه در سفر باشد و چه در حضر. «حسن مصاحبت» یعنی گشاده رویی و تبسم و سلام و مصافحه و هم خوراکی و بر آوردن نیازها و رفع هم و غم و

«مخالقه من خالقه»: «مخالقه» از ماده «خَلَقَ» به معنای ایجاد چیزی بدون سابقه و نمونه و «خُلِقَ» به قوا و سجایا که با فطرت و دل درک شود گفته می شود. (۲) مثل: وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقِي عَظِيمٌ . (۳) «مخالقه» از باب مفاعله، به معنای خُلُق و خوی طرفینی است. «خَالَقَ» به معنای معاشرت با حُسن خلق است.

«و مرافقه من رافقه» از ماده «رَفِقَ» به معنای نرم خوئی و خلاف خشونت است. (۴)

«و مجاوره من جاوره» به معنای حسن همسایگی با کسی که همسایه اوست.

«و ممالحه من مالحه»: «ممالحه» از ماده «مَلَحَ» به معنای نمک است و «ممالحه» به معنای هم نمکی کردن و کنایه از هم غذا شدن است.

ص: ۲۰۳

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «صحاب».

۲- (۲). همان، ماده «خلق».

۳- (۳). قلم، آیه ۴.

۴- (۴). النهایه، ماده «رفق».

امام علیه السلام در پایان به طور کلی همه شیعیان را به تقوا که تنها راه سعادت است و تمام ارزش ها در پرتو آن تجلی می یابد سفارش کرده و می فرماید: «یا شیعه آل محمد اتقوا الله ما استطعتم و لاحول و لا قوه الا بالله؛ ای شیعیان آل محمد! تا می توانید تقوای الهی پیشه کنید (از او یاری بجوید) که هیچ حرکتی و هیچ توانی نیست مگر از خدای بزرگ».

بنابراین تمام این امور با یاری و قدرت خداوند واقع می شود، البته در صورتی که پیش از آن رعایت تقوای الهی بشود.

حدیث سوم

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۱) قَالَ: كَانَ يَوْسَعُ الْمَجْلِسِ وَ يَسْتَقْرِضُ لِلْمُحْتَاجِ وَ يَعِينُ الضَّعِيفَ. (۲)

شرح: آیه شریفه إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ (ما تو را از نیکوکاران می دانیم) از سخنان دو زندانی به حضرت یوسف علیه السلام است، هنگامی که رؤیای خود را به آن حضرت عرض کردند و گفتند: بُنِّسْنَا بِنِّسَابِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ؛ ما را از تعبیر آن (خواب ها) آگاه ساز، [چرا] که ما تو را از نیکوکاران می بینیم.

امام صادق علیه السلام می فرماید: علت این که آنان به یوسف علیه السلام گفتند: إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ این بود که حضرت یوسف علیه السلام دارای سه ویژگی بود:

۱. «کان یوسع المجلس؛ مجلس را (برای نشستن کسی که وارد می شد) توسعه می داد».

ص: ۲۰۴

۱- (۱). یوسف، آیه ۳۶ و ۷۸.

۲- (۲). کافی، ج ۲، ص ۶۳۷، ح ۳.

توسعه در مجلس و جا دادن برای واردشدگان یک دستور قرآنی است که فرمود: **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا؛** (۱) ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که به شما گفته شود: در مجلس ها جای گشایید، پس جای گشایید، که خدا برای شما جای می گشاید، و هنگامی که گفته شود: برخیزید، پس برخیزید.

۲. «ویستقرض للمحتاج؛ به (انسان های) نیازمند قرض می داد.»

قرض یکی از سنت های حسنه در دین اسلام است که نسبت به آن سفارش فراوانی شده است و ثواب آن به مراتب از صدقه بیشتر است. امام صادق علیه السلام فرمود:

علی باب الجنه مکتوب: القرض بثمانیه عشر، والصدقه بعشره، وذلک ان القرض لایکون الا للمحتاج، والصدقه ربما وقعت فی ید غیر المحتاج؛ (۲)

بر روی در بهشت نوشته شده که قرض هجده برابر (پاداش دارد) و صدقه ده برابر، این است که قرض قطعاً به دست نیازمند می رسد ولی صدقه چه بسا در دست غیر نیازمند واقع شود.

۳. «ويعین الضعیف؛ افراد ناتوان را یاری می کرد.»

یاری رساندن به انسان های ضعیف و ناتوان و کسانی که مورد ظلم واقع شده اند مخصوصاً مؤمنان، چنان اهمیتی دارد که اگر کسی به آن بی توجه باشد از زمره مسلمین و امت پیامبر صلی الله علیه و آله خارج شده است، امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

من اصبح لایهتّم بامور المسلمین فلیس منهم، و من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم؛ (۳)

ص: ۲۰۵

۱- (۱). مجادله، آیه ۱۱.

۲- (۲). مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۶۴.

۳- (۳). وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۳۶، ح ۳.

کسی که به امور مسلمین توجه نکند مسلمان نیست و کسی که صدای کسی را بشنود- که می گوید: ای مسلمانان- و به او جواب ندهد مسلمان نیست.

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ، عَنْ عَلَاءِ بْنِ الْفَضْلِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَظُّمُوا أَصْحَابَكُمْ وَوَقُّوهُمْ، وَ لَا يَتَهَجَّمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَ لَا تَضَارُّوْا، وَ لَا تَحَاسِدُوا، وَ إِيَّاكُمْ وَ الْجِبَلُ؛ كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ الصَّالِحِينَ. (۱)

شرح: امام صادق علیه السلام از امام باقر علیه السلام دستورهای بسیار مهمی راجع به وظایف شیعیان نسبت به یکدیگر بیان نموده است. از عبارت «کان ابو جعفر علیه السلام يقول» استفاده می شود که این دستورها به طور مستمر مورد سفارش آن حضرت بوده است که عبارتند از:

۱. «عظّموا اصحابکم و وقّوهم؛ یاران خود را بزرگ شمرد و به آن ها احترام بگذارید».

بحث لغوی و ادبی: «عظّموا» فعل امر از باب تفعیل از ماده «عظم» و در معنا مقابل «حقیر» است، یعنی از نظر قوت و سیادت مادی و معنوی برتر است. اگر به استخوان «عظم» گفته می شود در مقابل لحم است، چون استخوان سخت و قوی ترین عضو از اعضای بدن است. (۲)

«اصحاب» جمع «صاحب» از ماده «صحب» است، به ملازم و همراه انسان صاحب گفته می شود؛ حیوان باشد یا انسان، ملازم زمانی باشد یا مکانی، ملازمه بدنی و

ص: ۲۰۶

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۶۳۷، ح ۴.

۲- (۲). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «عظم».

جسمانی باشد یا به عنایت و همت. خلاصه به کسی که ملازمت او زیاد باشد «صاحب» گفته می شود. (۱) پس اصحاب یعنی همراهان و هم نشینان و ملازمان انسان.

(وقرو)؛ از ماده «وقر» به معنای سنگینی است و کنایه از این است که شخصیت او را بزرگ شمارید. در واقع به معنای بزرگداشت است. عطف توقیر بر تعظیم برای تأکید و مبالغه است.

۲. «ولا یتهجم بعضکم علی بعض؛ و به یکدیگر هجوم نبرید».

بحث ادبی: «لا یتهجم» فعل نهی از ماده «هجم» به معنای دخول بر دیگری بدون اجازه او و دخول ناگهانی و در حال غفلت است؛ (۲) یعنی به طور ناگهانی و سرزده بر یکدیگر وارد شوید تا موجب ترس نشود و یا به اسرار یکدیگر آگاه نشوید.

این یک قانون اخلاقی قرآنی است که کسی حق ندارد بدون اجازه بر دیگران وارد شود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ؛ (۳) ای کسانی که ایمان آوردید! در خانه‌هایی غیر از خانه‌هایتان، وارد نشوید تا این که با دوستی رخصت طلبید و بر اهل آن (خانه) سلام کنید؛ این برای شما بهتر است؛ باشد که شما متذکر شوید و اگر هیچ کس را در آن (خانه) نیافتید، پس در آن وارد نشوید تا این که به شما رخصت داده شود؛ و اگر به شما گفته شود: «باز گردید!» پس باز گردید؛ این برای شما پاک کننده تر و ارشد آورتر است؛ و خدا به آنچه انجام می دهید داناست.

ص: ۲۰۷

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «صحب».

۲- (۲). مجمع البحرین، ماده «هجم».

۳- (۳). نور، آیه ۲۷ و ۲۸.

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز این گونه بود که هر گاه می خواست وارد منزلی شود، برای کسب اجازه سلام می کرد و اگر جواب سلام داده می شد وارد منزل می شد و گرنه برمی گشت. (۱)

۳. «ولا تضاروا؛ و به یکدیگر زیان مرسانید».

بحث ادبی: «لا تضاروا» فعل نهی از ماده «ضَرَر» و از باب مفاعله می باشد. در قرآن کریم نیز در مقابل نفع آمده است:

وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا؛ (۲) و برای خودشان، مالک هیچ زیان و سودی نیستند.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ؛ (۳)

و غیر از خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند بخوان.

در اسلام هیچ کس حق ندارد به دیگری ضرر برساند، تا جایی که قاعده مهم «لا ضرر» در تمام ابواب فقه، اعم از عبادات و معاملات به آن استدلال می شود و مدرک بسیاری از مسائل شرعی است و مدارک فراوانی از کتاب و سنت و عقل نیز بر آن اقامه شده است. (۴)

۴. «ولا تحاسدوا؛ و به یکدیگر حسد مورزید».

بحث ادبی و لغوی: «لا تحاسدوا» فعل نهی از ماده «حسد»، از باب مفاعله است. «حسد» به معنای آرزوی زوال نعمت از صاحب نعمت است، هر چند آن را برای خود هم نخواهد. (۵)

ص: ۲۰۸

۱- (۱). التفسیر الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۹۸؛ نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۸۶ و ۵۸۷.

۲- (۲). فرقان، آیه ۳.

۳- (۳). یونس، آیه ۱۰۶.

۴- (۴). ر. ک: مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۸.

۵- (۵). مجمع البحرین، ماده «حَسَد».

طبق دستور قرآن کریم انسان باید از شر حسود به خدا پناه ببرد:

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ... وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ؛ (۱)

بگو: پناه می برم به پروردگار بامداد... و از بدی حسود هنگامی که رشک ورزد!

حسد یکی از صفات رذیله و یکی از آفات اخلاق است که آسیب های اجتماعی و فردی فراوانی در پی دارد. حسود دائم در فکر نابودی علم و فضل و شرف و ثروت دیگران یا خود آن ها است. گرچه اولین ضرر حسد به خود حسود بر می گردد و هیچ گاه آسایش فکری و روحی نخواهد داشت. شاید به همین دلیل است که امام صادق علیه السلام می فرماید: «الاراحه لحسود؛ (۲) برای حسود آسایش و راحتی وجود ندارد».

با حسادت نه تنها آن چه آرزوی زوالش را داشته از دیگران زایل نمی شود، بلکه خود نیز به آن نمی رسد و حتی بسیاری از نعمت ها را از دست می دهد. حسود هرگز نمی تواند نعمت های خدادادی را از دیگران زایل کند و حتی خود نیز نمی تواند به آن نعمت ها دست یابد، از این رو همیشه روح و روان او در عذاب خواهد بود. امام علی علیه السلام می فرماید:

«الحسود ابدأً علیل؛ (انسان) حسود همیشه علیل است». (۳)

و نیز می فرماید:

«الحسود دائم الشقم وان كان صحيح الجسم؛

حسود همیشه بیمار است، هر چند به ظاهر جسم او سالم باشد». (۴)

سلامتی و عافیت هم برای حسود وجود ندارد و تنها راه علاج آن یا نابودی

ص: ۲۰۹

۱- (۱). فلق، آیه ۱-۵.

۲- (۲). خصال، ص ۱۶۹.

۳- (۳). مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۱.

۴- (۴). همان، ص ۲۲.

حسود است یا مرگ محسود. علی علیه السلام می فرماید:

الحسد داء عیاء لا یزول الا بهلک الحاسد او موت المحسود؛

حسد بیماری است که جز با نابودی (انسان) حسود یا مرگ کسی که مورد حسادت اوست از بین نمی رود. (۱)

۵. «وایاکم و البخل؛ و از بخل پرهیزید.

بحث ادبی: «ایاکم» اسم فعل و به معنای «احذروا» است.

بحث لغوی: «البخل» یعنی امساک و نگه داشتن و حبس کردن اموالی که حق نیست نگه داشته شود و نقطه مقابل آن جود و بخشندگی است. (۲)

فرق بخل و حسد در این است که حسود آرزو دارد نعمت هایی که در دست دیگران است زایل شود چه به او برسد و چه نرسد؛ مهم این است که دیگران نداشته باشند، ولی بخل آن است که انسان می خواهد فقط خود داشته باشد و دیگران نداشته باشند، خودش غنی باشد و دیگران نیازمند، و آن چه خدا نصیب او کرده به دیگران ندهد. قرآن کریم می فرماید:

وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى ... فَسَيُسِّرُهُ لِّلْعُسْرَى وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى ؛ (۳)

و اما کسی که بخل ورزد و توانگری نماید... پس به زودی (راه) دشوار را برای او فراهم می کنیم و هنگامی که هلاک شود، ثروتش (عذاب را) از او دفع نمی کند.

و در آیه ای دیگر بخل را از صفات منافقان دانسته و می فرماید:

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ ؛ (۴)

و هنگامی که (خدا) از بخشش خود به آنان داد، بدان بخل ورزیدند.

ص: ۲۱۰

۱- (۱). عیون الحکم و المواعظ، ص ۵۶.

۲- (۲). مفردات راغب، ماده «بخل».

۳- (۳). لیل، آیه ۸.

۴- (۴). توبه، آیه ۷۶.

بخیل نه تنها نمی خواهد از خود او خیری به دیگران برسد، بلکه گاهی دیگران را امر به بخل می کند. قرآن کریم این صفت را از صفات انسان متکبر خیال پرداز فخر فروش دانسته و می فرماید:

الَّذِينَ يَخْلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ؛ (۱) (همان) کسانی که بخل می ورزند، و مردم را به بخل فرمان می دهند.

اما غافل از این که آن چه بدان بخل می ورزند، روزی عذابی خواهد شد و آن ها را گرفتار خواهد کرد؛ چنان که در آیه دیگر فرمود:

سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ؛ (۲)

به زودی در رستاخیز، آنچه به آن بخل ورزیده اند، طوق گردنشان خواهد شد.

امام علیه السلام در پایان حدیث نتیجه عمل به این دستوره‌های اخلاقی را بندگی خالصانه خدا، همراه با عمل صالح دانسته و می فرماید: «کونوا عباد الله المخلصین الصالحین؛ (تا) بندگان مخلص (و) شایسته خدا باشید».

حدیث پنجم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَيْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَيْنُ الْحَجَّالِ، عَيْنُ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ وَ ثَعْلَبَةَ وَ عَلِيَّ بْنَ عُقْبَةَ، عَنِ ۷ بَعْضِ مَنْ رَوَاهُ، عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ: الْأَنْقَبَاضُ مِنَ النَّاسِ مَكْسَبَةٌ لِلْعَدَاوَةِ. (۳)

بحث ادبی و لغوی: «الانقباض» مصدر باب انفعال از ماده «قبض»، به معنای گرفتن است در مقابل «بسط» به معنای باز و گشادگی. «الانقباض» یعنی «انقباض الوجه» («ال» آن عوض است) به معنای جمع کردن صورت، یا همان عبوسی و ترش رویی است.

ص: ۲۱۱

۱- (۱). حدید، آیه ۲۴.

۲- (۲). آل عمران، آیه ۱۸۰.

۳- (۳). کافی، ج ۲، ص ۶۳۸، ح ۳.

«مکسبه» اسم آلت از ماده «کسب» به معنای تحصیل کردن و به دست آوردن است. معنای حدیث این است: «ترش رویی نسبت به مردم (برای انسان) دشمن ساز است».

شرح: بی گمان رفت و آمد با مردم و نحوه برخورد با آن ها از نظر روحی و روانی تأثیر بسزایی در ایجاد رابطه قلبی با یکدیگر دارد. اگر ملاقات ها و دید و بازدیدها همراه با گشاده رویی و چهره خندان باشد تأثیر آن برای طرف مقابل قطعاً مثبت خواهد بود و موجب برقراری روابط عاطفی خواهد شد، ولی اگر برخوردها با ترش رویی و چهره ای گرفته و اخم آلود باشد، اثر منفی می گذارد و راضی به ادامه ارتباط نخواهد بود و بلکه آرزو می کند هر چه سریع تر این ارتباط قطع شود.

ص: ۲۱۲

۱. حدیث شریف «من خالطت فان استطعت ان تكون يدك العليا عليهم فافعل» را توضیح دهید.

۲. «مخالقه» یعنی چه؟

۳. «ممالحه» یعنی چه و کنایه از چیست؟

۴. فرمایش امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» را توضیح دهید.

۵. «كان يوسع المجلس» یعنی چه؟ از نظر قرآن بیان کنید.

۶. «عظموا اصحابكم وقرؤهم» را پس از بیان مفردات توضیح دهید. عطف وقرؤا بر عظموا نشانه چیست؟

۷. «لايتهجم» یعنی چه؟ ورود بدون اجازه بر دیگری را از نظر قرآن و سیره نبوی بررسی کنید.

۸. حسادت را از نظر قرآن و روایات بررسی کنید.

۹. فرق «بخل» و «حسد» چیست؟

۱۰. حدیث شریف «الانقباض من الناس مكسبه للعداوه» را توضیح دهید.

فعالیت کلاسی

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. عَمَدَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ: أَفْشُوا سَلَامَ اللَّهِ فَإِنَّ سَلَامَ اللَّهِ لَا يَنَالُ الظَّالِمِينَ.

٢- عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ
السَّلَامِ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ إِفْشَاءَ السَّلَامِ.

٣- عَنْهُ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ، عَنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: إِنَّ الْبُخِيلَ مَنْ يَبْخُلُ بِالسَّلَامِ.

حدیث اول

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ حُسَيْنِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا عَلَيْكَ أَنْ تَصِيحَبَ ذَا الْعَقْلِ وَ إِنْ لَمْ تَحْمِدْ كَرَمَهُ وَ لَكِنْ ائْتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ اخْتَرِسْ مِنْ سَيِّئِ أَخْلَاقِهِ وَ لَا تَدْعَنَّ صُحْبَةَ الْكَرِيمِ وَ إِنْ لَمْ تَتَفِعْ بِعَقْلِهِ وَ لَكِنْ ائْتَفِعْ بِكَرَمِهِ بِعَقْلِكَ وَ افرزْ كُلَّ الْفِرَارِ مِنَ اللَّئِيمِ الْأَخْمَقِ. (۱)

شرح: در این حدیث شریف که از امام صادق علیه السلام از جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، انسان ها به سه دسته تقسیم شده اند:

دسته اول: کسانی که صاحبان خرد و عقل و اندیشه اند ولی از نظر مادی کرامتی ندارند و از این نظر کسی از آن ها بهره مند نمی شود.

دسته دوم: آنهایی که از نظر کرامت، اهل بذل و بخشش و جود و کرمند و

ص: ۲۱۵

بندگان خدا را از نعمت های خدادادی خویش بهره مند می سازند، ولی از نظر فکر و اندیشه در درجات پایین قرار دارند.

دسته سوم: کسانی که نه از کرامت انسانی برخوردارند و نه از عقل و درایت و خرد.

آن گاه حضرت علی علیه السلام نسبت به دسته اول دستور هم نشینی داده و می فرماید: «لاعلیک ان تصحب ذا العقل و ان لم تحمد کرمه و لکن انتفع بعقله و احترس من سئء اخلاقه؛ بر تو باکی نیست که با صاحب عقل مصاحبت (و هم نشینی) کنی، اگر چه کرمش را نستایی، و لکن به عقلش منتفع شو و از خوی های بدش پرهیز کن».

نسبت به دسته دوم نیز دستور همنشینی داده و می فرماید: «ولا- تدعَنَّ صحبه الکریم و ان لم تنتفع بعقله و لکن انتفع بکرمه بعقلک؛ و هرگز همنشینی با (انسان) کریم را ترک مکن، هر چند به عقل او منتفع نشوی، ولیکن به عقل خود از کرمش بهره مند شو».

اما نسبت به دسته سوم امر به دوری داده و می فرماید: «وافرر کل الفرار من اللئیم الاحمق؛ از (انسان) پست و نادان (که نه عقل دارد و نه کرم) کاملاً فرار کن (و دور شو)».

بحث لغوی: «اللئیم» یعنی دنی الاصل، (۱) پست فطرت و کسی که فطرتاً پست است.

«الاحمق» از ماده «حُمق» به معنای کم عقلی است. (۲)

ص: ۲۱۶

۱- (۱). مجمع البحرین، ماده «لأَم».

۲- (۲). لسان العرب، ماده «حمق».

عَنْهُ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ، عَنْ أَبِي بَانَ، عَنْ أَبِي الْعَدَيْسِ، قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا صَالِحُ! اتَّبِعْ مَنْ يَبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ، وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يَضْحَكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ، وَ سَتَرْدُونَ عَلَى اللَّهِ جَمِيعاً فَتَعْلَمُونَ. (۱)

شرح: این روایت که از امام باقر علیه السلام روایت شده، می فرماید: «یا صالح...»، در مورد این که مراد از «صالح» چیست؟ سه احتمال وجود دارد:

۱. مراد معنای «صالح» است، یعنی ای کسی که انسان صالح و شایسته ای هستی.

۲. «صالح» نام آخرین راوی است که حضرت او را مورد خطاب قرار داده است، چنان که در سند تهذیب (۲) و محاسن برقی (۳) این گونه است، یعنی او راوی دیگری غیر از ابوالعدیس است. در این صورت هم باز او مجهول است.

۳. صالح لقب ابوالعدیس است؛ چنان که در اعیان الشیعه از او با عنوان «ابوالعدیس صالح» یاد شده است. (۴)

به هر حال امام علیه السلام «صالح» را به تحمل سختی های ظاهری دعوت کرده و می فرماید: «اتَّبِعْ مَنْ يَبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ؛ از کسی که تو را می گریاند پیروی کن، در حالی که او خیرخواه توست».

یعنی از کسی که در ظاهر با دستور سخت و طاقت فرسا و سفارش به عبودیت و بندگی و انجام تکالیف سنگین تو را به سختی می اندازد و تو را از

ص: ۲۱۷

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۶۳۸، ح ۲.

۲- (۲). تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۷۷.

۳- (۳). المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۴.

۴- (۴). اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۶۹.

راحتی های دنیایی محروم می سازد، در واقع خیرخواه توست و اسباب سعادت و قرب به خدا را برای تو فراهم می کند. او مستحق پیروی است و از او پیروی کن.

حضرت در ادامه از پیروی افرادی که ظاهری فریبنده دارند بر حذر داشته و می فرماید: «ولا- تَتَّبِعْ مَنْ يَضْحَكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ؛ و از کسی که تو را می خندانند، در حالی که گول زننده توست پیروی مکن».

یعنی کسی که همواره تو را در ظاهر شاد و خندان نگه می دارد در واقع تو را می فریبد و آن چه خیر تو در آن است آن را پنهان می سازد و آن چه آشکار می کند بر خلاف مصلحت توست و عمر تو را به تباهی می کشاند. از او پیروی مکن.

بحث ادبی و لغوی: «غاش» اسم فاعل از ماده «غَشَّ» ضد نُصَح و خیراهی است. (۱) «غَشَّ» یعنی خیرخواهی را اظهار نکرد و خلاف آن چه در باطن خود داشت اظهار کرد. (۲)

آن گاه امام علیه السلام او را متوجه قیامت و حضور در محضر خداوند ساخته و می فرماید: «وستر دون علی الله جميعاً فتعلون؛ و به زودی همه شما بر خداوند وارد می شوید و خواهید دانست».

یعنی وقتی در قیامت در محضر خداوند برای حساب و کتاب حاضر شدید حقیقت این سخن بر شما روشن خواهد شد، هر چند امروز پرده های حجاب بر شما پوشیده باشد و نتوانید به حقایق دست یابید.

حدیث سوم

عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ مُوسَى بْنِ يَسَارٍ الْقَطَّانِ عَنِ الْمَشْعُودِيِّ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ،

ص: ۲۱۸

۱- (۱). لسان العرب، ماده «غشش».

۲- (۲). مجمع البحرين، ماده «غشش».

عَنْ ثَابِتِ بْنِ أَبِي صَيْخْرَةَ، عَنِ أَبِي الزَّعَلِيِّ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: انظُرُوا مَنْ تُحَادِثُونَ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَنْزِلُ بِهِ الْمَوْتُ إِلَّا مُثَلَّ لَهُ أَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ، إِنْ كَانُوا خِيَارًا فَخِيَارًا وَإِنْ كَانُوا شَرَارًا فَشَرَارًا، وَ لَيْسَ أَحَدٌ يَمُوتُ إِلَّا تَمَثَّلَتْ لَهُ عِنْدَ مَوْتِهِ. (۱)

شرح: این حدیث شریف که علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده، حضرت نسبت به هم نشینان و دوستانی که انسان باید با آن ها رابطه داشته باشد سفارش نموده و می فرماید: «انظروا من تحادثون؛ بنگرید که با چه کسانی هم سخن می شوید».

یعنی آن کسی که قصد معاشرت با او دارید، آیا آدم صالحی است یا فاسد؟ عالم است یا جاهل؟ اهل عمل به احکام اسلام است یا نسبت به آن بی توجه است؟ اگر اهل صلاح و علم و عمل است با او معاشرت کنید، وگرنه از هم نشینی با او پرهیزید.

سپس حضرت به علت این امر اشاره کرده و می فرماید: «فإنه ليس من احد ينزل به الموت الا مثل له اصحابه الى الله، ان كانوا خيراً فخيياراً و ان كانوا شراراً فشراراً؛ چون کسی نیست که مرگ او فرا رسد مگر این که یاران او که به سوی خدا می روند برای او مجسم می شوند (و او با آن ها محشور می شود)؛ پس اگر (آن یاران) از نیکان باشند (مثال ها نیز) از نیکانند (که به او بشارت می دهند و او را شادمان می سازند) و اگر از بدان باشند (مثال ها نیز) از بدانند (که او را توبیخ و سرزنش می کنند و او متحیر و پشیمان می شود)».

سپس در پایان حدیث، به مجسم شدن خود بر بالین انسان های محتضر اشاره کرده و می فرماید: «وليس احد يموت الا تمثلت له عند موته؛ کسی نیست که بمیرد

ص: ۲۱۹

مگر آن که من هنگام مرگش برای او مجسم می شوم».

از این سخن پیامبر اکرم یا علی علیه السلام، استفاده می شود که آنان بر بالین همگان حاضر می شوند؛ دوست باشند یا دشمن. البته حضورشان برای دوستان به جهت تکریم و بشارت به بهشت است و برای دشمنان به سبب توبیخ و هشدار به جهنم.

پیام این حدیث این است که دوستان خود را از کسانی انتخاب کنید که از دوستان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او باشند. مسأله تمثیل پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام و یا سایر ائمه علیه السلام بر بالین محضر در روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

سدیر صیرفی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! فدایت کردم! آیا مؤمن از قبض روح خویش ناخوش است؟ فرمود:

لا- و الله انه، اذا اتاه ملك الموت لقبض روحه جزع عند ذلك، فيقول له ملك الموت: يا ولي الله لا تجزع فوالله بعث محمداً صلى الله عليه و آله لأننا ابرّ بك واشفق عليك من والد رحيم لو حضر ك، افتح عينيك فانظر، قال: و يمثل له رسول الله صلى الله عليه و آله و امير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمة من ذريتهم عليه السلام فيقال له: هذا رسول الله و امير المؤمنين و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمة رفاؤك. قال: فيفتح عينه فينظر فينادى روحه مناد من قِبل رب العزه فيقول: يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ الى محمد و اهل بيته ارجعي إلى رَبِّكِ راضيةً بالولايه مَرْضِيَةً بِالْثَوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي يعنى محمداً و اهل بيته وَ ادْخُلِي جَنَّتِي، فما من شيء احبّ اليه من استلال روحه و اللحوق بالمنادى؛ (1)

به خدا سوگند نه (چنین نیست)، وقتی که ملك الموت برای قبض روح او بیاید آن وقت ناله می زند، ولی ملك الموت به او می گوید: ای ولی خدا ناله نکن. قسم به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد، قطعاً من نسبت به تو از پدر مهربان نیکوتر و دلسوزترم؛ چشمانت را باز کن و نگاه کن. (امام علیه السلام) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین و ائمه علیه السلام - که از فرزندان

ص: ۲۲۰

ایشان اند-بر او مجسم می شوند. (ملک الموت به او می گوید: ایشان) رفقای تو هستند. (امام علیه السلام) فرمود: پس چشم خود را باز می کند و می نگردد؛ و روح او از جانب رب العزه مورد خطاب واقع می شود و می گوید: (ای جان آرام یافته) به محمد و اهل بیت او، به سوی پروردگارت در حالی که خوشنودی به ولایت و به وسیله پاداش او مورد رضایت [او] هستی در آی در [مسلک] بندگان [ویژه] من یعنی محمد و اهل بیت او و در بهشت [ویژه] من وارد شو در این صورت هیچ چیزی نزد او از رسیدن روحش به منادی، محبوب تر نیست.

حدیث چهارم

عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ بَعْضِ الْحَلَبِيِّينَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسَيْكَانَ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَبَلِ لَمْ يَسْمَهُ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَيْكَ بِالتَّلَادِ، وَإِيَّاكَ وَكُلَّ مُحَدِّثٍ لَأَعْهَدَ لَهُ وَ لَأَأْمَانَ وَ لَأَذِمَّةَ وَ لَأَمِثَاقَ، وَ كُنْ عَلِيَّ حَيْدَرٍ مِنْ أَوْثَقِ النَّاسِ عِنْدَكَ. (١)

شرح: در این حدیث شریف امام صادق علیه السلام در مورد رفاقت و دوستی، سه سفارش و دستور مهم بیان نموده است:

١. به رابطه با دوستان قدیمی سفارش کرده و می فرماید: «عليك بالتلاد؛ بر تو باد به (رفاقت با دوستان) دیرین».

بحث ادبی و لغوی: «عليك» اسم فعل به معنای «ألزم» است. «التلاد» از ماده «تلد» به معنای مال قدیمی و اصلی است که نزد خودت متولد شده است، یعنی تولید خودت باشد و در این حدیث به معنای دوست قدیمی و محبوب است. (٢)

ص: ٢٢١

١- (١). کافی، ج ٢، ص ٦٣٩، ح ٤.

٢- (٢). مجمع البحرین، ماده «تلد».

۲. از ارتباط با دوستان جدید بر حذر داشته و می فرماید: «وایاک وکل محدث لاعهد له ولا- امان ولاذمه ولامیشاق؛ و از هر (دوست) تازه (نویسدا) که نه تعهدی دارد و نه مورد اطمینان است و نه (چیزی) بر عهده می گیرد و نه پیمان محکمی دارد، پرهیز».

بحث ادبی و لغوی: «ایاک» اسم فعل به معنای «احذر» است. «مُحَدَّث» از ماده «حدث» به معنای تازه و چیزی است که نبوده و بعد به وجود آمده است. (۱) در این جا به معنای دوست جدیدی است که متصف به صفات کمال نشده یا صفات کمال او به تجربه ثابت نشده است.

ظاهر این دو فقره از این حدیث شریف این است که حضرت نسبت به ارتباط با دوستان قدیمی سفارش نموده و نسبت به دوستان جدید هم به دلیل عدم تعهد آن ها بر عهد و پیمان، از رفاقت با آن ها پرهیز داده و یا حداقل نسبت به ارتباط با آن ها سفارش به احتیاط فرموده است. چه بسا معنای واقعی حدیث این باشد که مصاحبت و همراهی با امام قدیم، یعنی کسی که قبل از همه، امامت او از طرف خدا تعیین شده و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم به مردم ابلاغ شده لازم است و از مصاحبت و همراهی با امامی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از تثبیت ولایت علی علیه السلام در غدیر خم مطرح شده و صلاحیت چنین کاری را ندارد، باید پرهیز شود.

آنگاه حضرت در سومین نکته درباره دوست می فرماید: «وکن علی حذر من أوثق الناس عندك؛ و از استوارترین مردم نزد خویش، بر حذر باش».

در این که مراد از این فراز چیست دو احتمال وجود دارد:

۱. هر چند اوثق مردم هستند، ولی از اظهار تمام اسرار اجتناب کن؛ چرا که بعید نیست روزی دشمن تو شود.

ص: ۲۲۲

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «حدث».

۲. به ظاهر وثاقت او اعتماد نکن، بلکه او را آزمایش کن و پس از قبول شدن، او را به عنوان دوست برگزین.

حدیث پنجم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي. (۱)

شرح: دوستان چند دسته اند:

دسته ای از رشد فضایل دوستان خود ناراحت و از عیوب آن‌ها خوشحال می‌شوند. این‌ها در واقع دشمن انسانند، چون نه تنها از انسان انتقاد نمی‌کنند، بلکه نسبت به انجام زشتی‌ها تشویق هم می‌کنند. کار این‌ها شیطانی است؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ؛ (۲) بدی کردارشان، برای آنان آراسته شده است.

دسته ای تنها به خوشحالی دوستان خود می‌اندیشند، یعنی هم از فضایل ایشان خوشحال می‌شوند و هم عیوب آنها را خوب جلوه می‌دهند. این‌ها انسان‌های متملق و چاپلوسی هستند که اگر دشمن نباشند کارشان کم‌تر از او نیست، چون با رفتار آن‌ها کسی رشد نمی‌کند و عیوبش اصلاح نمی‌گردد.

دسته سوم دوستان بی‌تفاوتی هستند که نه از فضایل دوستان خود خوشحال می‌شوند و نه از عیوب آن‌ها ناراحت، نه رشد آنان را می‌خواهند و نه شکست ایشان را. این‌ها دوستان خنثی هستند که نه وجودشان سودمند است و نه عدمشان زیان‌آور.

دسته چهارم دوستانی اند که تنها به رشد و کمال دوست خود می‌اندیشند و کمال او را کمال خود و شکست او را شکست خود می‌دانند، از رشد فضایل او

ص: ۲۲۳

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۶۳۹، ح ۵.

۲- (۲). توبه، آیه ۳۷.

خوشحال و از نقایص او ناراحت می شوند. و به او تذکر می دهند. اینان بهترین دوستان هستند و کسانی اند که به تعبیر امام صادق علیه السلام عیوب دوست خود را به او هدیه می دهند، از این رو حضرت فرمود: «احبّ اخوانی الی من أهدی الی عیوبی؛ بهترین دوستان من از نظر من کسانی اند که عیب های مرا به من هدیه دهند».

از کلام حضرت علیه السلام استفاده می شود که هر کسی اگر عیب کسی را صادقانه به او بگوید باید از او سپاسگزاری کرد؛ نه آن که موجب کینه و کدورت گردد و در صدد انتقام برآید.

حدیث ششم

اشاره

عِدَّةٌ مِنْ أَضْيَاحِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عُيَيْدِ اللَّهِ الدَّهْقَانِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِدٍ، عَنْ عُيَيْدِ اللَّهِ الْحَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَكُونُ الصَّدَاقَةَ إِلَّا بِحُدُودِهَا فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ هَذِهِ الْحُدُودُ أَوْ شَيْءٌ مِنْهَا فَانْسُبْهُ إِلَى الصَّدَاقَةِ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا فَلَا تَنْسُبْهُ إِلَى شَيْءٍ مِنَ الصَّدَاقَةِ:

فَأُولَئِكَ: أَنْ تَكُونَ سَرِيرَتُهُ وَ عَلَانِيَتُهُ لَكَ وَاحِدَةً.

وَ الثَّانِي: أَنْ يَرَى زَيْنَكَ زَيْنَهُ وَ شَيْنَكَ شَيْنَهُ.

وَ الثَّلَاثَةُ: أَنْ لَا تُغَيِّرُهُ عَلَيْكَ وَ لَا يَهُ وَ لَا مَالٌ.

وَ الرَّابِعَةُ: أَنْ لَا يَمْنَعَكَ شَيْئًا تَنَالَهُ مَقْدَرَتُهُ.

وَ الْخَامِسَةُ: وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ أَنْ لَا يَسْلِمَكَ عِنْدَ النَّكَبَاتِ. (۱)

شرح: هرگونه رابطه ای بین انسان ها چارچوب خاصی دارد و نباید از این حد فراتر رفت. یکی از این رابطه ها صداقت و دوستی است که امام صادق علیه السلام برای

ص: ۲۲۴

این رابطه نیز حد و مرز تعیین کرده و می فرماید:

لا تكون الصداقه الا بحدودها، فمن كانت فيه هذه الحدود او شيء منها فانسبه الى الصداقه، ومن لم يكن فيه شيء منها فلا تنسبه الى شيء من الصداقه؛ صداقت و دوستی محقق نمی شود مگر با (رعایت) حدود (و شرایط). آن کسی که این شرایط یا بخشی از آن (حدود) در او وجود داشت، او را به دوستی و صداقت نسبت بده (او را به دوستی بگیر) و کسی که هیچ چیزی از این (حدود) در او وجود نداشت او را به هیچ چیزی از دوستی و صداقت نسبت مده (او را به دوستی مگیر).

بحث لغوی: «الصداقه» از ماده «صدق» به معنای محکم و تمامیت و بر اساس حق و به دور از خلاف بودن است و بر حسب موارد متعدد متفاوت است؛ مثلاً احساس هم باید صحیح و محکم و واقعی باشد و صدیق کسی است که این صفات برای او ثابت باشد. (۱)

«الحدود» از ماده «حدّ» به معنای مانع بین دو چیز است که مانع اختلاط یکی با دیگری است. (۲) در فارسی به معنای «مرز» است.

شرایط دوستی

امام علیه السلام در این حدیث شرایط دوستی را این گونه بر می شمرد:

«فاؤلها: ان تكون سریره و علانیه لک واحده؛ اولین حد آن است که نهران و آشکارش برای تو یکسان باشد».

یعنی آن چه در ظاهر بر زبان جاری می سازد و اظهار می دارد با آن چه در دل دارد و در سینه اش پنهان است یکسان باشد. همچنین در حضور و غیابش مثل هم باشد.

ص: ۲۲۵

۱- (۱). ر.ک: التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «صدق».

۲- (۲). مفردات راغب، ماده «حدّ».

«والثانی: ان یری زینک زینه و شینک شینه؛ دوم آن که زینت تو را زینت خود و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود بدانند».

یعنی آن چه برای خود می پسندد برای تو هم بیسندد و آنچه برای خود نمی پسندد برای تو هم نپسندد.

«والثالثه: ان لا تغیره علیک ولایه ولا مال؛ سوم آن که قدرت و مال، (رابطه) او را با تو تغییر ندهد».

یعنی بعد از آن که به مال و منال دنیا یا قدرت و حکومت رسید باز هم رابطه اش را با تو حفظ کند و مثل گذشته با تو دوستی داشته باشد.

«والرابعه: ان لا یمنعک شیئاً تناله مقدراً؛ چهارم آن که آن چه در توان اوست تو را از آن منع نکند».

یعنی آن چه در توانش هست در کمک رساندن به تو مضایقه نکند و از تمام توان خود استفاده کند.

«والخامسه: وهی تجمع هذه الخصال ان لا یسلمک عند النکبات؛ پنجمین (حدود) که در برگیرنده تمام این ویژگی ها است آن است که تو را در مصیبت ها و حوادث به خواری و نابودی نکشاند».

بحث لغوی: «لا یسلمک» از ماده «سلم» و در این جا به معنای خواری و افتادن در مهلکه است، (۱) یعنی تو را تسلیم حوادث نسازد.

«النکبات» جمع «النکبه»، مثل «سجده» و «سجدات». نکبات به معنای حوادثی است که برای انسان پیش می آید. (۲)

ص: ۲۲۶

۱- (۱). شرح اصول کافی، (ملا صالح مازندرانی)، ج ۱۱، ص ۸۴.

۲- (۲). مجمع البحرین، ماده «نکب».

۱. از نظر حضرت علی علیه السلام انسان‌ها به چند دسته تقسیم می‌شوند و هم نشینی هر کس با هر دسته ای باید چگونه باشد؟

۲. در روایت امام باقر علیه السلام که فرمود: «یا صالح! تبع من یبکیک...» در معنای صالح چند احتمال است؟

۳. حدیث شریف: «تبع من یبکیک و هو لک ناصح ولا تتبع من یضحکک و هو لک غاش و ستردون علی الله جمیعاً فتعلمون» را به اختصار توضیح دهید.

۴. «انظروا من تحادثون» یعنی چه؟

۵. عبارت: «فانه لیس من احد ینزل به الموت الأمثل له اصحابه الی الله ان کانوا خیاراً فخیاراً وان کانوا شراراً فشراراً» را به اختصار توضیح دهید.

۶. در مورد تمثیل پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و یا سایر ائمه علیه السلام در بالین محتضر توضیح دهید.

۷. «علیک بالتلاد» را توضیح دهید.

۸. عبارت: «وایاک و کل محدث لاعهد له و لا امان ولا ذمه ولا میثاق» را توضیح دهید.

۹. در عبارت: «وکن علی حذر من اوثق الناس عندک» چند وجه محتمل است؟ توضیح دهید.

۱۰. حدیث شریف: «احب اخوانی من اهدی الی عیوبی» را به اختصار توضیح دهید.

۱۱. شرایط دوستی از نظر امام صادق علیه السلام را نام ببرید.

۱۲. لغات ذیل را توضیح دهید:

«الشین»، «الحدود»، «النکبات».

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ، عَنْ ابْنِ التَّمَدَّاحِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِذَا سَلَّمَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِسَلَامِهِ، لَا يَقُولُ سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ، وَ لَعَلَّهُ يَكُونُ قَدْ سَلَّمَ وَ لَمْ يَسْمِعْهُمْ؛ فَإِذَا رَدَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَجْهَرْ بِرَدِّهِ وَ لَا يَقُولُ الْمُسَلِّمُ سَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيَّ. ثُمَّ قَالَ: كَذَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا تَغَضَّبُوا، وَ لَا تُغَضِّبُوا أَنْفُسُوا السَّلَامَ وَ أَطِيبُوا الْكَلَامَ وَ صَلُّوا بِاللَّيْلِ؛ وَ النَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ ثُمَّ تَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ .

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْبَادِي بِالسَّلَامِ أَوْلَى بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ.

۳. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبَانَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْمُثَنَّرِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَهِيَ عَشْرُ حَسَنَاتٍ. وَ مَنْ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ فَهِيَ عِشْرُونَ حَسَنَةً. وَ مَنْ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَهِيَ ثَلَاثُونَ حَسَنَةً.

حدیث اول

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُدَاةٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِمَا، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَأَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ لِي أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: يَا بُنَيَّ انْظُرْ حَمْسَةً فَلَا تُصَاحِبُهُمْ وَلَا تُحَادِثُهُمْ وَلَا تُرَافِقُهُمْ فِي طَرِيقٍ، فَقُلْتُ: يَا أَبَتِ مَنْ هُمْ عَرَّفْتَنِيهِمْ، قَالَ:

إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ السَّرَابِ يَقْرَبُ لَكَ الْبَعِيدَ وَيَبْعُدُ لَكَ الْقَرِيبَ.

وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْفَاسِقِ فَإِنَّهُ بَاتِعُكَ بِأَكْلِهِ أَوْ أَقْلٍ مِنْ ذَلِكَ.

وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَخْذُلُكَ فِي مَالِهِ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ.

وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ.

وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ:

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ . (۱)

وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ: الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ . (۲)

وَقَالَ فِي الْبَقَرَةِ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ . (۳)

شرح: محمد بن مسلم و ابی حمزه از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از امام باقر علیه السلام نقل می کنند که فرمود: پدرم علی بن الحسین به من می فرمود: «یا بنی انظر خمسه فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولا ترافقهم فی طریق؛ فرزندانم پنج گروه را در نگر و با ایشان مصاحبت و همراهی مکن، و با ایشان سخن مگو و با ایشان در هیچ راهی رفاقت مکن». امام باقر علیه السلام فرمود: گفتیم: «یا اَبْت من هم عَرَفْنَاهُمْ؛ ای پدر! آن ها چه کسانی هستند؟ ایشان را به من بشناسان». امام سجاد علیه السلام این پنج گروه را به این نحو ذکر فرمود:

۱. «ایاک و مصاحبه الکذاب فانه بمنزله السراب یقرب لك البعيد و یبعُد لك القریب؛ از همنشین با دروغگو بر حذر باش، چرا که او همانند سراب است، دور را نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد».

بحث ادبی: «ایاک» اسم فعل به معنای «احذر» است.

بحث لغوی: «السراب» به معنای درخششی که در بیابان مثل آب از دور نمایان

ص: ۲۳۰

۱- (۱). محمد، آیات ۲۲ و ۲۳.

۲- (۲). رعد، آیه ۲۵.

۳- (۳). بقره، آیه ۲۷؛ کافی، ج ۲، ص ۶۴۱، ح ۷.

است و در دیدگاه بیننده آب روان تصور می شود. واژه «سراب» درباره چیزی است که حقیقتی از آب ندارد، در مقابل واژه «شراب» که به معنای نوشیدنی است که حقیقتی از آب دارد. (۱)

۲. «ایاک و مصاحبه الفاسق فانه بائعك باكله او اقل من ذلك؛ از هم نشینی با فاسق بر حذر باش، چرا که او تو را به لقمه ای یا کم تر از آن می فروشد».

بحث ادبی و لغوی: «الفاسق» اسم فاعل از ماده «فَسَق»، به معنای خروج از حدود شرع است و «فاسق» معمولاً به کسی گفته می شود که قبلاً ملتزم حکم شرع بوده و به آن اقرار کرده و سپس در همه آن ها یا برخی از آن ها خلل وارد کرده (و گناه کرده) است. (۲)

«اکله» با فتح همزه به معنای یک وعده خوردن است که انسان سیر شود و به ضم همزه به معنای یک لقمه است. (۳)

۳. «وایاک و مصاحبه البخیل فانه یخذلك فی ماله أحوج ما تكون الیه؛ از هم نشینی با بخیل بر حذر باش، چرا که او مال خود را آن هنگام که سخت به آن نیازمندی از تو دریغ می دارد (و با مال خود تو را یاری نمی رساند)».

بحث لغوی: «البخیل» از ماده «بخل» به معنای امساک و نگه داشتن اموالی است که سزاوار نیست نگه داشته شود. «بخیل» کسی است که صفت بخل در او زیاد باشد. (۴)

«یخذل» از ماده «خذل» به معنای ترک اعانت و نصرت است. (۵)

ص: ۲۳۱

۱- (۱). مفردات راغب، ماده «سرب».

۲- (۲). همان، ماده «فسق».

۳- (۳). الصحاح، ماده «أكل».

۴- (۴). مفردات راغب، ماده «بخل».

۵- (۵). النهایه، ماده «خذل».

۴. «وایاک و مصاحبه الأحق فأنه یرید أن ینفعک فیضرک؛ از هم نشینی با احمق پرهیز کن، چرا که او می خواهد به تو سودی برساند ولی به تو زیان می رساند».

بحث لغوی: «الاحمق» از ماده «حُمُق» به معنای نقصان و فساد عقل است. «احمق» کسی است که کلامش به فکرش پیشی دارد و هنگام سخن تأمل نمی کند که آیا آن به رسم صواب و نیکو بود یا نه، از این رو از روی غفلت آن رامی گوید. (۱)

۵. «ایاک و مصاحبه القاطع لرحمه فانی وَجَدْتَهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ؛ از هم نشینی با کسی که قطع رحم کرده بر حذر باش، چرا که من او را در سه جای قرآن ملعون یافتم».

بحث لغوی: «رَحِمٌ» بچه دان زن و به طور استعاره درباره خویشاوندان و کسانی که قرابت و قوم و خویشی دارند به کار رفته است، چون همه از یک رحم خارج شده اند. (۲)

«ملعون» اسم مفعول از ماده «لعن» به معنای دوری از رحمت است. (۳)

سپس امام علیه السلام آیاتی را که در آن آیات «قاطع رحم» مورد لعن قرار گرفته این گونه ذکر نموده است:

قال الله عزوجل: فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ؛ (۴) و اگر (از دستور خدا) روی برتابید، آیا امید دارید که فساد کنید و پیوند خویشاوندانتان را بگسلید؟ آن ها کسانی

ص: ۲۳۲

۱- (۱). مجمع البحرين، ماده «حمق».

۲- (۲). مفردات راغب، ماده «رحم».

۳- (۳). مجمع البحرين، ماده «لعن».

۴- (۴). محمد، آیه ۲۲ و ۲۳.

هستند که خدا آنان را از رحمت خود دور ساخته و آنان را ناشنوا گردانده و دیدگانشان را نابینا کرده است.

در روایاتی از اهل بیت علیهم السلام آمده است که این آیه درباره بنی امیه است (۱) که وقتی زمام حکومت را به دست گرفتند بر هیچ کس رحم نکردند؛ حتی خویشاوندان خود را به خاک و خون کشیدند.

آری قطع رحم در ردیف فساد در زمین قرار گرفته است: **تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ**.

وقال عزوجل: **وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ**؛ (۲) و کسانی که پیمان خدا را پس از محکم ساختن آن می شکنند و آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، برای آنان لعنت است و بدی سرای دیگر برای ایشان است.

از این آیه استفاده می شود که قطع رحم از گناهان کبیره است، زیرا وعده عذاب برای آن داده شده است: **لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ**.

وقال عزوجل: **الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ**؛ (۳) همان کسانی که پیمان خدا را پس از محکم ساختن آن می شکنند و آن چه را خدا به پیوندش فرمان داده، می گسلند و در روی زمین فساد می کنند، تنها آنان زیان کارند».

ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ چند مصداق دارد: یکی صله رحم، دیگری رابطه با پیامبران

ص: ۲۳۳

۱- (۱). تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۸.

۲- (۲). رعد، آیه ۲۵.

۳- (۳). بقره، آیه ۲۷.

و مؤمنان است. در بعضی از روایات جمله: **أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ** به رابطه با امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است. (۱)

خلاصه این که در این حدیث شریف به قطع رابطه با پنج گروه فرمان داده شده است: کذاب؛ فاسق؛ بخیل؛ احمق؛ قاطع رحم. در احادیث دیگر نیز به قطع ارتباط با این گروه ها فرماده داده شده و علت های دیگری هم برای آن بیان شده است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَعَدَ الْمِنْبَرَ قَالَ: يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَتَجَبَّبَ مُوَاخَاةَ ثَلَاثَةٍ: الْمَاجِنِ الْفَاجِرِ وَالْأَحْمَقِ وَالْكَذَّابِ. فَأَمَّا الْمَاجِنُ الْفَاجِرُ؛ فَيَزِينُ لَكَ فِعْلَهُ، وَ يَحِبُّ أَنْكَ مِثْلَهُ، وَ لَا يَعْينُكَ عَلَى أَمْرِ دِينِكَ وَ مَعَادِكَ، وَ مُقَارَبَتَهُ جَفَاءً وَ قِسْوَةً، وَ مِدْخَلَهُ وَ مَخْرَجَهُ عَارٍ عَلَيْكَ.

وَ أَمَّا الْأَحْمَقُ؛ فَإِنَّهُ لَا يَشِيرُ عَلَيْكَ بِخَيْرٍ، وَ لَا يَرْجِي لَصْرِفِ الشُّؤْمِ عَنْكَ وَ لَوْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ، وَ رَبَّمَا أَرَادَ مَنْفَعَتَكَ فَضَرَّكَ، فَمَوْتُهُ خَيْرٌ مِنْ حَيَاتِهِ وَ سُكُوتُهُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقِهِ وَ بُعْدُهُ خَيْرٌ مِنْ قُرْبِهِ.

وَ أَمَّا الْكَذَّابُ؛ فَإِنَّهُ لَا يَهْنُتُكَ مَعَهُ عَيْشٌ، يَنْقُلُ حَدِيثَكَ وَ يَنْقُلُ إِلَيْكَ الْحَدِيثَ، كُلَّمَا أَقْنَى أُخِيدُوهُ مَطْرَهَا بِأُخْرَى مِثْلَهَا حَتَّى إِنَّهُ يَحْدُثُ بِالصُّدْقِ، فَمَا يَصْدَقُ وَ يَفَرِّقُ بَيْنَ النَّاسِ بِالْعَدَاوَةِ فَيَنْبِتُ السَّخَائِمَ فِي الصُّدُورِ؛ فَاتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ انظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ؛ (۲)

هرگاه علی علیه السلام بالای منبر می رفت می فرمود: سزاوار است که مسلمان از رفاقت با سه گروه اجتناب نماید: لا ابالی بدکار؛ احمق؛ دروغگو.

اما (انسان) لا ابالی بدکار عمل خویش را برایت می آراید و دوست دارد که تو نیز مانند او باشی و تو را نسبت به امور دین و معاد یاری نمی رساند. نزدیک شدن به او ستم و سنگ دلی است، ورود و خروج بر او (رفت و آمد با آن) ننگی است بر تو.

ص: ۲۳۴

۱- (۱). نورالثقلین، ج ۱، ص ۴۵.

۲- (۲). کافی، ج ۲، ص ۳۷۶.

اما (انسان) احمق، تو را به (کار) نیک راهنمایی نمی کند و برای برطرف کردن بدی از تو امیدی به او نیست؛ هر چند خود را به تلاش وادارد، و چه بسا خواسته باشد سودی به تو رساند ولی به تو زیان می رساند. پس مرگ او بهتر از زندگی او و سکوت او بهتر از سخن گفتن اوست، و سخن تو را (برای دیگری) و سخن (دیگری را برای تو) نقل می کند. هرگاه (داستان) ساخته ای را به پایان برد (داستان) ساخته دیگری مانند آن بسازد. تا جایی که اگر سخن راستی هم بگوید تصدیق نخواهد شد و با دشمنی میان مردم جدایی می افکند، در سینه ها تخم کینه افکند، پس تقوای خدای عزوجل را پیشه کنید و مراقب خود باشید.

حدیث دوم

وَفِي رِوَايَةِ عَبْدِ الْمَعْلَى، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا يَتَّبِعِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِي الْفَاجِرَ، فَإِنَّهُ يَزِينُ لَهُ فِعْلَهُ وَ يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ، وَ لَا يَعِينُهُ عَلَى أَمْرِ دُنْيَاةٍ وَ لَا أَمْرِ مَعَادَةٍ، وَ مَدْخُلُهُ إِلَيْهِ وَ مَخْرُجُهُ مِنْ عِنْدِهِ شَيْنٌ عَلَيْهِ. (١)

بحث لغوی: «فاجر» از ماده «فجور» به معنای دریدن پرده دیانت است. «فاجر» اسم فاعل به معنای بدکار و اهل زشتی است. (٢)

شرح: امام صادق علیه السلام در این روایت می فرماید: علی علیه السلام فرمود: برای مسلمان سزاور نیست که با انسان بدکار برادری کند و او را همانند برادر خود نزدیک و هم نشین خود بداند، چرا که او ظاهر کار خویش را آراسته می سازد و می خواهد که دوستش نیز همانند او باشد، ولی نه در کارهای دنیا و نه در کارهای آخرت او را یاری نمی رساند و رفت و آمد با او ننگی برای مسلمان خواهد بود.

ص: ۲۳۵

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۶۴۰، ح ۲.

۲- (۲). مفردات راغب، ماده «فجور».

عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَيْهَلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ صَاحِبَ الشَّرِّ يَعْدِي وَ قَرِينَ السَّوِّءِ يَزِدِي فَأَنْظُرْ مَنْ تُقَارِنُ. (۱)

شرح: در این حدیث شریف امام کاظم علیه السلام نقل می کند که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «ان صاحب الشر یعدی وقرین السوء یردی فانظر من تقارن؛ همراه بد ستم کند و هم نشین بد هلاکت به بار آورد؛ پس (با دقت) نگاه کن که با چه کسی هم نشینی می کنی».

بحث لغوی: «یعدی» از ماده «عدو» به معنای تجاوز بر حقوق دیگران است. (۲) «یردی» از ماده «ردی» به معنای هلاکت است.

حدیث چهارم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَمَّارُ! إِنْ كُنْتَ تُحِبُّ أَنْ تَسْتَبَّ لَكَ النُّعْمَةُ وَ تَكْمَلَ لَكَ الْمُرُوءَةُ وَ تَصْلَحَ لَكَ الْمَعِيشَةُ، فَلَا تُشَارِكِ الْعَبِيدَ وَ السَّفِلَةَ فِي أَمْرِكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ ائْتَمَنْتَهُمْ خَانُوكَ وَ إِنْ حَدَّثُوكَ كَذْبُوكَ وَ إِنْ نُكِبْتَ خَذَلُوكَ وَ إِنْ وَعَدُوكَ أَخْلَفُوكَ. (۳)

شرح: در این حدیث امام صادق علیه السلام در خطابی به عمار بن موسی فرموده است:

یا عمار ان كنت تحب ان تستبب لك النعمة وتكمل لك المروءة وتصلح لك المعيشة، فلا

ص: ۲۳۶

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۴.

۲- (۲). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ماده «عدو».

۳- (۳). کافی، ج ۲، ص ۶۴۰، ح ۵.

تشارك العبيد و السفله في امرك فانك ان ائمتهم خانوك وان حدثوك كذبوك و ان نكبت خذلوك، و ان وعدوك اخلفوك؛ اي عمّار اگر خواهی که نعمت بر تو پایدار باشد و مردانگی ات کامل گردد و زندگی ات شایسته باشد، بردگان و اشخاص پست را در کارهای خود شریک مکن، چرا که اگر امانتی به آنان بسپاری، به تو خیانت می کنند و اگر برای تو سخنی نقل کنند، دروغ می گویند و اگر گرفتار شدی تو را و او می گذراند و اگر به تو وعده دهند تخلف می کنند.

بحث لغوی: «تستب» از ماده «تب»، به معنای استقامت و پایداری است. (۱) «المروءه»: به معنای کمال مردانگی است. (۲)

«العبيد» جمع «عَبْد» به معنای برده است. «عبد» اگر به معنای بنده خدا باشد جمع آن «عباد» است (۳).

«السفله» از ماده «سفل» به معنای افراد سطح پایین مردم است. (۴) «نكبت» از ماده «نكب» به معنای متمایل شدن و انحراف از راه است. (۵)

در این حدیث برای دوری از بردگان و انسان های پست جامعه سه اثر و فایده ذکر شده است:

۱. نعمت بر انسان پایدار خواهد بود.

۲. مردانگی انسان کامل خواهد بود.

۳. زندگی انسان بر اساس مصلحت و شایستگی خواهد بود.

ص: ۲۳۷

۱- (۱). مجمع البحرين، ماده «تب».

۲- (۲). العین، ماده «مرء».

۳- (۳). مفردات راغب، ماده «عَبْد».

۴- (۴). مجمع البحرين، ماده «سفل».

۵- (۵). رجال نجاشی، ص ۱۸۵.

ولی اگر انسان آن دو دسته را در امور زندگی خود مشارکت دهد آن ها چهار ویژگی منفی و اثر بد را خواهند داشت:

۱. در صورت سپردن امانت به آن ها خیانت می کنند.

۲. هنگام سخن گفتن دروغ می گویند.

۳. اگر انسان از مسیر طبیعی خود انحراف پیدا کند به جای آن که او را به مسیر اصلی رهنمون شوند، او را تنها می گذارند تا خوار شود.

۴. اگر وعده ای دهند به جای عمل به آن، خلف وعده می کنند.

حدیث پنجم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْمُحَارِبِيَّ، يَرْوِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ: الْجُلُوسُ مَعَ الْأَنْذَالِ وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْجُلُوسُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ. (۱)

شرح: امام صادق علیه السلام این حدیث شریف را از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که آن حضرت اثر هم نشینی و گفت و گو با سه دسته را مردن قلب دانسته و فرموده:

«ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقُلُوبَ؛ سه گروه اند که هم نشینی با ایشان قلب را می میراند»، یعنی انسان را از امر آخرت غافل می سازد و به سوی شهوات و لذات دنیوی سوق می دهد، این سه گروه عبارتند از:

۱. «الجلوس مع الانذال؛ هم نشینی با فرومایگان».

بحث لغوی: «الانذال» جمع «نذله» و «نذول» است، به معنای کسی که در همه

ص: ۲۳۸

حالات، کوچک و تحقیر شمرده می شود. (۱)

۲. «والحدیث مع النساء؛ سخن گفتن با زنان».

این جا مراد آن سخنی است که از روی بی مبالاتی به حدود شرعی و از روی هوی و هوس باشد، و گرنه سخن گفتن با محارم شرعی مانند همسر، دختر، مادر و خواهر نه تنها مانعی ندارد که در مواردی چه بسا لازم هم باشد و قطع ارتباط با ایشان وجهی ندارد و در برخی موارد مصداق قطع رحم خواهد بود که گناه است.

۳. «والجلوس مع الاغنیاء؛ هم نشینی با سرمایه داران».

این جا هم قطعاً هم نشینی با هر غنی و سرمایه داری موجب غفلت از یاد خدا و مردن قلب نمی شود، بلکه مراد آن سرمایه داری است که خود غرق در مادیات شده و از دین و دیانت و عمل به وظایف شرعی روی گردان شده است و برای رسیدن به مال و منال به هر وسیله شرعی و غیر شرعی تمسک می جوید.

حدیث ششم

أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ؛ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ. (۲)

بحث لغوی: «لاتصحبوا» فعل نهی از ماده «صحب» به معنای ملازمت و همراهی است. (۳) «لاتجالسوا» از ماده «جلس» به معنای زمین سفت و سخت و مرتفع است، و چون برای نشستن مکان مرتفع را انتخاب می کنند آن را جلوس

ص: ۲۳۹

۱- (۱). مجمع البحرين، ماده «نذل».

۲- (۲). کافی، ج ۲، ص ۶۴۲، ح ۱۰.

۳- (۳). مفردات راغب، ماده «صحب».

گفته اند و بعدها به هر نشستنی «جلوس» گفته شده است. (۱) این دو لغت در این جا برای تأکید یکدیگر است.

شرح: در این حدیث شریف امام صادق علیه السلام از هم نشینی با اهل بدعت نهی کرده است:

«لاتصحبوا اهل البدع ولا تجالسوهم؛ با اهل بدعت همراه و هم نشین مباشید».

سپس به علت این نهی اشاره کرده و می فرماید:

«فتصيروا عند الناس كواحد منهم؛ چرا که نزد مردم یکی از آنان (به شمار) می روید». سپس امام علیه السلام به سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله استناد کرده و می فرماید: «المرء علی دین خلیله و قرینه؛ انسان هم کیش و هم نشین دوست خویش است».

ص: ۲۴۰

۱- (۱). همان، ماده «جلس».

۱. پنج گروه که امام سجاد علیه السلام مصاحبت با ایشان را بر حذر داشته نام ببرید.

۲. عبارت: «ایاک و مصاحبه الکذاب فانه بمنزله السراب يقرب لك البعيد و یبعدك القریب» را توضیح دهید.

۳. عبارت: «ایاک و مصاحبه الفاسق فانه بائعك باكله او اقل من ذلك» را به هر دو وجه محتمل در «اکله» توضیح دهید.

۴. عبارت: «ایاک و مصاحبه البخیل فانه یخذلك فی ماله احوج ماتكون الیه» را توضیح دهید.

۵. عبارت: «ایاک و مصاحبه الاحمق فانه یرید ان ینفعك فیضرك» را توضیح دهید.

۶. واژگان «الاحمق»، «رَجِم» و «ملعون» را توضیح دهید.

۷. «لا ینبغی للمرء المسلم أن یواخی الفاجر...» یعنی چه؟

۸. حدیث شریف: «ان صاحب الشرّ یعدی وقرین السوء یردی فانظر من تقارن» را بعد از بیان معنای لغوی «یعدی» و «یردی» به صورت دقیق ترجمه کنید.

۹. واژگان «تستتب»، «المروءه»، «العبید» و «السفله» را توضیح دهید.

۱۰. آثار و فواید دوری از بردگان و انسان‌های پست را نام ببرید.

۱۱. ویژگی‌های منفی و آثار بد مشارکت دادن بردگان و انسان‌های پست را نام ببرید.

۱۲. طبق حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله هم نشینی با چه کسانی موجب مردن قلب می‌شود؟

۱۳. سخن گفتن با زنان و هم نشینی با سرمایه‌داران در چه صورت موجب مردن قلب می‌شود؟

۱۴. واژگان عبارت: «لاتصحبوا اهل البدع ولاتجالسوهم» را توضیح داده و سپس به دقت ترجمه کنید.

احادیث ذیل را از نظر سند و متن بررسی نمایید:

۱. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ جَمِيلٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْمٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، فَقَالُوا: عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَرِضْوَانُهُ. فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَأَتَجَاوَزُوا بِنَا مِثْلَ مَا قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لِأَبِينَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا قَالُوا رَحِمْتُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ .

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ مِنْ تَمَامِ التَّحِيهِ لِلْمُقِيمِ الْمُصَافِحَةَ وَتَمَامِ التَّسْلِيمِ عَلَى الْمُسَافِرِ الْمُعَانَقَةَ.

۳. عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ، قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ حَيَّاكَ اللَّهُ ثُمَّ يَشْكُتَ حَتَّى يَتَّبِعَهَا بِالسَّلَامِ.

۱. قرآن کریم، ترجمه دکتر محمد علی رضایی اصفهانی و همکاران، چاپ دوم جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله العالمیه، ۱۳۸۸.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۸۸، چاپ اول.
۳. صحیفه سجادیه، ترجمه فیض الاسلام، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.
۴. ابن حنبل، احمد، مسند، بیروت، دارصادر، بی تا.
۵. ابن داود، سلیمان بن اشعث، سنن أبی داود، تحقیق: محمد محیی الدین، بیروت، داراحیاء السنه النبویه.
۶. ابن سعد، محمد، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر، بی تا.
۷. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، تحقیق: جواد قیومی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶ ش.
۸. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.
۹. ابن فارس، احمد، مقائیس اللغه، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مرکز نشر المکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
۱۰. ابن منصور، حسن بن زین الدین (صاحب معالم)، منتقی الجمان، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۱۱. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ه ق.

۱۲. اسد حيدر، الامام الصادق عليه السلام و المذاهب الاربعه، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۲۷ هـ ق، اول.
۱۳. اصفهانی، ابونعیم، حلیه الاولیاء، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۸ م.
۱۴. امین، سید محسن، اعیان الشیعہ، تحقیق: حسن امین، بیروت، دارالتعارف، بی تا.
۱۵. بحر العلوم، سید مهدی، الفوائد الرجالیه، تحقیق: محمد صادق حسین بحر العلوم، تهران، مکتبه الصادق، ۱۳۶۳ هـ ش، اول.
۱۶. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ هـ ق.
۱۷. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، تحقیق: جلال الدین حسینی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ هـ ق.
۱۸. بروجردی، حاج آقا حسین، جامع الاحادیث الشیعہ، قم، مطبعه العلمیه، ۱۳۹۹ هـ ق.
۱۹. بهایی عاملی، محمد (شیخ بهایی)، اربعین.
۲۰. بهایی عاملی، محمد، مشرق الشمسین، تحقیق: سید مهدی رجایی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۴ هـ ق.
۲۱. بهبهانی، وحید، تعلیقه علی منهج المقال،
۲۲. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، تحقیق: احمد محمد شاکر، بیروت، داراحیاء التراث.
۲۳. جزری، ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث، تحقیق: طاهر احمد زاوی و محمود محمد الطناحی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۶۴ هـ ش، چهارم.
۲۴. -، جامع الاصول، تحقیق: محمد حامد الفقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ هـ ق، چهارم.
۲۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، دارالعلم، قاهره، ۱۴۰۷ هـ ق، چهارم.
۲۶. حجت، هادی، جوامع حدیثی شیعہ، تهران، سمت، ۱۳۸۶ هـ ش، اول.
۲۷. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعہ، قم، آل البيت، ۱۴۰۹ هـ ق، اول.
۲۸. حلی، حسن بن یوسف، خلاصه الاقوال، تحقیق: جواد قیومی، قم، نشر فقاہت، ۱۴۱۷ هـ ق، اول.
۲۹. خمینی، امام، روح الله، کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۴۲۱، چاپ اول.

۳۰. خوئی، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، بی جا، ۱۴۱۳ ه ق، پنجم.

۳۱. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، قم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ ه ق، دوم.

۳۲. رشاد، علی اکبر، دانش نامه امیرالمؤمنین علیهم السلام، قم، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۰ ه ش.

۳۳. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه ش.

۳۴. سبحانی، جعفر، المذاهب الاسلامیه، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۷ ه ق، دوم.

۳۵. -، الموسوعه الرجاليه الميسره، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۱۹ ه ق، اول.

۳۶. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

۳۷. شریف شیرازی، محمد هادی بن معین الدین، الكشف الوافی فی شرح اصول الکافی، تحقیق: علی فاضلی، قم، دارالحديث، ۱۴۳۰ ه ق، اول.

۳۸. شیرازی، صدر الدین (صدر المتألهین)، شرح اصول الکافی، تحقیق: محمد خواجه، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ ه ش، اول.

۳۹. صدر، محمد باقر، دروس فی علم الاصول، بیروت، دارالکتاب، ۱۴۰۶ ه ق.

۴۰. صدوق، علی بن حسین، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ ه ش.

۴۱. -، من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین بی تا، دوم.

۴۲. -، التوحید، تحقیق: سید هاشم حسینی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.

۴۳. -، خصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ه ق.

۴۴. -، کمال الدین، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۵ ه ق.

۴۵. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا، دوم.

۴۶. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، تحقیق: کوجه باغی، تهران، اعلمی، ۱۴۰۴ ه ق.

۴۷. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.

۴۸. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق: حمدی عبدالمجید السلقی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، دوم.

٤٩. طبرسى، فضل بن الحسن، مجمع البيان، تحقيق: ابراهيم شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٨ هـ ق.

ص: ٢٤٥

۵۰. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرين، تحقیق: محمود عادل، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۰۸ ه ق، دوم.
۵۱. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۴ ه ق.
۵۲. -، عده الاصول، تحقیق محمدرضا انصاری قمی، قم، چاپ ستاره، ۱۴۱۷ ه ق، چاپ اول.
۵۳. -، الفهرست، تحقیق: جواد قیومی، قم، نشر فقاها، ۱۴۱۷ ه ق، اول.
۵۴. -، امالی، قم، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۴ ه ق، اول.
۵۵. -، تهذیب الاحکام، تحقیق: موسوی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ه ق.
۵۶. -، رجال طوسی، تحقیق: جواد قیومی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۲۵ ه ق.
۵۷. عاملی، حسین بن عبدالصمد، وصول الاخیار إلى اصول الاخبار، تحقیق: کوهکمری، بی جا، مجمع الذخائر الاسلامی، ۱۴۰۱ ه ق.
۵۸. عاملی، زین الدین بن علی (شهید ثانی)، الرعايه فی علم الدرايه، تحقیق: عبدالحسین محمد علی بقال، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۸ ه ق.
۵۹. عروسی، حویزی، عبدعلی بن جمعه، نورالثقلین، تحقیق: رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۰ ه ق.
۶۰. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ه ق.
۶۱. -، فتح الباری، بیروت، دارالمعرفه، دوم.
۶۲. علم الهدی، سید مرتضی، امالی،
۶۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر،
۶۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تحقیق: مهدی مخزومی، ایران، دارالهجره، ۱۴۰۹ ه ق.
۶۵. فیروز آبادی، قاموس المحيط، بی جا، بی تا.
۶۶. فیض کاشانی، مولی محسن، الوافی، تحقیق: ضیاء الدین حسین اصفهانی، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۶ ه ق.

۶۷. -، تفسیر صافی، تحقیق: اعلیٰ، قم، مؤسسه الهادی، ۱۴۱۶ ه ق.
۶۸. فیومی، مصباح المنیر، چاپ مصر، ۱۳۱۳ ه ق.
۶۹. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع الاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۰۵ ه.
۷۰. قزوینی، ملا خیل بن غازی، الشافی فی شرح الکافی، تحقیق: محمد حسین درایتی، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۹ ه ق، اول.
۷۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق: موسوی جزائری، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ ه ق.
۷۲. قمی، میرزا ابوالقاسم، قوانین الاصول، چاپ سنگی.
۷۳. کلینی محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ه ق، چهارم.
۷۴. مازندرانی، ملا صالح، شرح اصول الکافی، تعلیقه: ابوالحسن شعرانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق، اول.
۷۵. مامقانی، عبدالله، مقباس الهدایه، تحقیق: محمد رضا مامقانی، قم، آل البيت، ۱۴۱۱ ه ق.
۷۶. متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال، تحقیق: بکری حیانی و صفوه السفاء، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ه ق.
۷۷. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، دارالرضا، ۱۴۰۳ ه ق.
۷۸. مجلسی، محمد باقر، مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ه ش، دوم.
۷۹. مجله علوم حدیث، قم، دارالحدیث.
۸۰. مسعودی، عبدالهادی، روش فهم حدیث، تهران، سمت، ۱۳۸۴ ه ش، اول.
۸۱. مشهدی، محمد، المزار،
۸۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز نشر آثار مصطفوی، ۱۳۸۵ ه ش.
۸۳. معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تهران، مؤسسه ضریح، ۱۳۷۴ ه ش.
۸۴. مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، قم، آل البيت، ۱۳۸۳ ه ش.

۸۵. مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار، تحقیق: سید محمد حسین جلالی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.
۸۶. مفید، محمد بن نعمان، تصحیح الاعتقاد، تحقیق: حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ ه ق.
۸۷. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، قم، مدرسه امام امیرالمؤمنین علیهم السلام، ۱۴۱۱ ه ق.
۸۸. -، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ ه ش.
۸۹. میرداماد، سید محمد باقر، التعلیقہ علی اصول الکافی، تحقیق: مهدی رجایی، قم، خیام، اول.
۹۰. نجاشی، ابی العباس احمد بن علی، رجال النجاشی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۸ ه ق.
۹۱. نصیری، علی، آشنایی با علوم حدیث، قم، انتشارات مرکز مدیریت، ۱۳۸۳ ه ش.
۹۲. نوری، میرزا حسین، خاتمه مستدرک الوسائل، قم، آل البيت، ۱۴۰۸ ه ق.
۹۳. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، آل البيت، ۱۴۰۸ ه ق، اول.
۹۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه ق.
۹۵. الواسطی، علی بن محمد اللیثی، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق: حسین حسینی بیرجندی، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۶ ه ش، اول.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

